

www.PDF.Tarikhema.ir

پایگاه داندلود کتابهای تاریخی و مذهبی

برای دریافت کتابهای بیشتر به آدرس بالا مراجعه کنید

تمامی حقوق برای تریخ ما محفوظ است

www.tarikhema.ir

www.ancient.ir

کتابخانه مجزی «تریخ ما» نخستین پایگاه داندلود کتابهای تاریخی و مذهبی می باشد که زمان احداث آن به سال 1386 بزمی گردد و تاکنون بسیزی از کتب تاریخی و مذهبی را به صورت الکترونیکی (PDF) بر روی دنیای مجزی منتشر نموده است.

Email : Kazemi.Eni@Gmail.Com - Yahoo ID: Tarikhema4us

Website: <http://Ancient.ir> & <http://Tarikhema.ir>

Ebook Adress : <http://PDF.tarikhema.ir>

احوال و آثار

محمد بن جریر طبری

تألیف

شیر
سمنان
کتاب



انتشارات سمنان

۲۳/۲



انتشارات اساطیر

احوال و آثار محمد بن جریر طبری

تألیف: دکتر علی اکبر شهابی

چاپ اول: ۱۳۳۵

چاپ چهارم: ۱۳۷۵

چاپ: دینا

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر مابختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

فهرست موضوعات

صفحه	موضوع
از الف تا ز	۱- دیباچه
	بخش اول
۳-۱	۲- نام و نسب و مولد
۴-۳	۳- روش تحصیلی و زندگی علمی و اخلاق و رفتار طبیری
۶-۴	۴- آغاز دوران تحصیلی و چگونگی فراگرفتن علوم و آداب
۹-۷	۵- فروتنی طبیری و کوشش او در زیاد کردن معلومات
۱۰	۶- سفرهای تحصیلی طبیری و.....
۱۳-۱۱	۷- ورود به بغداد - مسافرت به بصره و.....
۱۶-۱۴	۸- آغاز بر خورد و جدال با حنبلیان و.....
۱۸-۱۷	۹- مقام علمی و وسعت معلومات و اطلاعات طبیری
۲۰-۱۹	۱۰- طبیری در تمام علوم زمان خود دست داشت
۲۲-۲۱	۱۱- خوی و خلق شخصی و.....
۲۶-۲۳	۱۲- صفا و پاکیزگی تن و روان از راه.....
۲۸-۲۷	۱۳- شعر طبیری
۲۹	۱۴- رعایت حفظ صحت و آداب غذا خوردن طبیری
۳۲-۳۱-۳۰	۱۵- مذهب و معتقدات
۳۶-۳۳	۱۶- عقاید دیگران درباره مذهب و معتقدات طبیری
	بخش دوم
۳۸-۳۷	۱۷- آثار علمی طبیری
۳۹	۱۸- چگونگی پیدایش تاریخ در اسلام دانشمندان ایرانی نخستین....

- ۱۹- نخستین کسانی که سیره نبوی نوشتند. }
 ۴۰-۴۱ } پیدایش تواریخ دوباره فتح شهرها.
- ۲۰- آغاز پیدایش تاریخ عمومی در
- ۲۱- ارزش تاریخ طبری و
- ۲۲- گفتار مورخان و دانشمندان درباره تاریخ طبری - ۴۷
- ۲۳- اهتمام دانشمندان اروپائی بطبع و نشر تاریخ طبری و ۴۸
- ۲۴- ترجمه فارسی تاریخ طبری بوسیله ابوعلی بلخی . ۴۸-۵۰
- ۲۵- مروزان فرمانده ایرانی از جانب هرمزد درین ۵۰-۵۲
- ۲۶- وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و ۵۲-۵۵
- ۲۷- ذکر آن چیزها که ملک پرویز را بود . ۵۵-۵۶
- ۲۸- گنج باد آورد . ۵۶
- ۲۹- گریختن پرویز از مدائن ۵۸-۶۲
- ۳۰- تسلط حبشیان برین و کمک خواستن مردم ین از انوشیروان ۶۲-۶۳
- ۳۱- ورود سیف بن ذی یزن بیاز گاه انوشیروان . ۶۳-۶۴
- ۳۲- وای زدن انوشیروان بامر زبانان درباره کلایم . ۶۴-۶۵
- ۳۳- پیاده شدن لشکر ایرانی در خاک ین . ۶۵-۶۶
- ۳۴- کشته شدن پسر فرمانده ایرانی بدست حبشیان ۶۶-۶۷
- ۳۵- آغاز جنگ ایرانیان با حبشیان و ۶۷-۶۸
- ۳۶- کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده ایرانی ۶۸-۶۹
- ۳۷- شمرامیه بن ابی الصلت در وصف ایرانیان ۶۹-۷۰
- ۳۸- تفسیر بزرگ طبری و ۷۰-۷۱
- ۳۹- چگونگی تألیف تفسیر بزرگ ۷۱-۷۲
- ۴۰- ترجمه فارسی تفسیر طبری ۷۲-۷۵

صفحه	موضوع
۷۷-۷۵	۴۱- کتاب اختلاف علماء الامصار
۷۷	۴۲- کتاب الخفيف في احكام شرائع الاسلام
۷۸-۷۷	۴۳- کتاب بسيط القول
۷۸	۴۴- کتاب تهذيب الآثار و
۷۸	۴۵- . . . ادب النفوس الجيده و
۷۹	۴۶- فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام
۸۰-۷۹	۴۷- رد بر صاحب اسفار
۸۰	۴۸- المسترشد في علوم الدين و
۸۰	۴۹- الموجز في الاصول
۸۱	۵۰- مرآة دربارة طبري
۸۳	۵۱- فهرست اعلام
۸۹	۵۲- فهرست کتب
۹۳	۵۳- فهرست مکانها

فهرست ماخذ و منابع

- ۱- مروج الذهب و معادن الجواهر تأليف مسعودی - چاپ پاریس .
- ۲- ارشاد الاريب الى معرفة الاديب معروف به معجم الادباء . مؤلف : ياقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .
- ۳- انساب سماعی - خطی - کتابخانه مجلس شورای ملی .
- ۴- وفيات الاعيان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ايران .
- ۵- تلويخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .
- ۶- کامل التواريخ ابن اثير - جلد اول - چاپ مصر .
- ۷- مقدمة جزء اول تفسير طبري - چاپ مصر .
- ۸- تاريخ طبري . چاپ اروپا بوسيله مستشرق معروف د . خويه . G.D.Goez .
- ۹- . . . مصر
- ۱۰- تفسير طبري . . .
- ۱۱- مرصد الاطلاع - مؤلف ياقوت حموی - چاپ ايران .
- ۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .
- ۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانى چاپ مصر .
- ۱۴- المكتبة الازهرية . . .
- ۱۵- روضات الجنات چارسوئى چاپ ايران .
- ۱۶- كشف الظنون حاجى خليفه - چاپ تركيه .
- ۱۷- سبک شناسی بهار چاپ ايران .
- ۱۸- اختلاف الفقهاء طبري چاپ لندن .
- ۱۹- الفهرست ابن النديم - چاپ مصر .
- ۲۰- تعريبات اصول آقاي شهابي چاپ ايران .

Les Penseurs de l'islam Par : Barron Carra de Vaux. - ۲۱

Encyclopedie de l'islam - ۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباچه

بسیاری از مردمان تاریخ را همچون داستان و افسانه و شرح احوال و تراجم دانشمندان و بزرگان را مانند سرگذشت و قصه می‌انگارند و جز سرگرمی آنی و حظ و لذت موقتی فایده دیگر بر آن مترتب نمیدانند. تا اندازه‌ای هم این عقیده نسبت به بیشتر تواریخ و تراجم احوال درست است زیرا نویسندگان تواریخ و تذکره‌های مذکور چون خود بخوبی بی‌حقیقت تاریخ و فلسفه آن نبرده‌اند؛ ازینرو در نگارش قضایا و حوادث تاریخی و بیان شرح احوال بزرگان و دانشمندان نتوانسته‌اند نتایج و نمره‌هایی را که باید از مجموعه حوادث تاریخی و یا سرگذشت زندگانی آنان بیرون آورند، در کتاب خود بیآورند. در نتیجه اغلب کتب تاریخ و تذکره دارای مطالب خشک و کم‌فایده و بی‌مانند افسانه و قصه شده و ارزش حقیقی خود را از دست داده است.

این نقیصه و نارسائی ناشی از خود تاریخ و تاریخ ادبیات، و تراجم احوال و شرح زندگانی بزرگان و دانشمندان - که قسمت سودمندتر و فصل شیرین‌تر و پر معنی‌تر تاریخ است - نبیاشد بلکه نقیصه مذکور نتیجه نارسائی اندیشه نویسندگان تاریخ و ناهمگامی کتب آنان است و گرنه بیشک - چنانکه گفته‌اند - تاریخ آئینه عبرت است و چنانکه نویسنده این اوراق معتقد است: تاریخ ادبیات و شرح احوال و زندگانی بزرگان و دانشمندان و تاریخ گذشته راهنمای سعادت و سرمشق زندگانی علمی و عملی آیندگان است.

می‌گوییم تاریخ آئینه عبرت است زیرا تاریخ آئینه ایست صافی و شفاف و حقایق نما که نیکیها و زشتیهای مردمان پیشین در آن نمایان است. ترقی و انحطاط

ملل و امم گذشته در آن هویدا و عدالت و ستمکاری پادشاهان، امرا و فرمانروایان گذشته در آن آشکار و روشن است. علل و اسباب هر يك از امور مذکور نیز بر مرد هوشیار و خردمند از زوایا و خلال حوادث و قضایای تاریخی کاملاً پدیدار و راه وصول بنخوشبختی و کامیابی و طریق اجتناب از شروبهی بروی آشکار میشود.

حوادث و اموری که پیوسته و مسلسل از آغاز پیدایش جهان تا فرجام آن از کارخانه عظیم این چرخ گردنده سر میزند، مشابه و مانند یکدیگر هستند و در حقیقت امور جاری جهان جز مکروات چیز دیگری نیست و ازینرو در اصطلاح فارسی برای تعبیر ازین حقیقت بهترین تعبیر یعنی کلمه (چرخ دوار) استعاره شده است (۱).

بنابراین مرد خردمند و فرزانه میتواند از مطالعه کتب تاریخ و بدست آوردن علل و اسباب حوادث و قضایای تاریخی راه و روش زندگی خود را منظم کند و خوشبختی و کامیابی را بدست آورد چه آنکه زندگی خصوصی وی مشابه و مانند زندگانی هزاران تن از مردمانی است که خود آنان صد و یا هزاران سال است که از میان رفته و اعمال و رفتار و وضع و روش زندگی و علل سعادت و شقاوت آنان در صفحات تاریخ ضبط شده و برای عبرت آیندگان بیادگار مانده است. هم چنین ملل و امم حاضر میتوانند از مطالعه تاریخ ملل و اقوام گذشته بهوجبات ترقی و انحطاط آنان کاملاً پی ببرند. چنانکه فی المثل در صفحات تاریخ ملل باستان خواننده گاهی از جهانگشایی و جهاننداری پادشاهان و ترقیات علمی و اقتصادی و آسایش مردمان ایران و روم قدیم دچار اعجاب و شگفتی میشود و زمانی از شکستهای بی دریی و از دست دادن قطعات کشور و شیوع فقر و جهالت و هرج و مرج در میان مردمان همان

۱ - سعودی در مقدمه کتاب سروج الذهب در بیان فواید تاریخ مینویسد :

«... و از جمله فواید تاریخ آنست که برای انسان از خواندن کتب تاریخ تجارب بسیار و آشنائی بحوادث و نتایج آنها پیدا میشود زیرا در جهان هیچ امری واقع نمیشود مگر عین آن با نظیر آن در گذشته بتوقع پیوسته است بنابراین از مطالعه قضایای تاریخی بر خرد آنان افزوده میشود و شایسته آن میگردد که تجاربش مورد استفاده دیگران قرار گیرد...»

نقل ترجمه از کتاب سروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ پاریس

کشورها دستخوش اندوه و تأزمیگردد. آیا آن همه پیشرفت و ترقی در چندین قرن و باز آن همه انحطاط و بدبختی در قرون دیگر در یک کشور و در میان یک گروه از افراد بشر فقط نتیجه تصادف و اتفاق بوده است؛ قطعاً مرد خردمند و آگاه باین سؤال جواب منفی میدهد و هیچ عاقلی امور این جهان و تعالی و انحطاط افراد و ملل را ناشی از بخت و اتفاق نمیداند و برای هر معلول و اثری علت و مؤثر آن را جویا میشود. چنانکه مثلاً علل و اسباب ترقی و تعالی ایران و روم قدیم که مورد مثال بودند در یک زمان و انحطاط و عقب افتادگی آن دو کشور در زمان دیگر کاملاً بر کسیکه از روی بینش و بصیرت تاریخ قدیم آن دو کشور را مطالعه کند روشن میشود. هنگامی که مردمان کشوری پیروی از عقل و حقیقت کنند و کار کردن و درست بودن و راست گفتن شعار آنان باشد و پادشاهان و فرماندهان و بزرگان داد گستر و غمخوار مردمان باشند و مردمان نیز سنن و اصول دینی و قوانین و آداب مدنی را محترم و واجب الاطاعه بدانند و فرماندهان و فرمانبران همه باهم ب فکر آبادی کشور و ترقی امور اجتماعی باشند بیشک نتیجه آن پیشرفت و تعالی در همه شئون خواهد بود و هر گاه مردمان کشوری اسیر شهوات و دچار فقر علمی و اخلاقی شوند و دروغ و رشوه خواری و نادرستی و خیانتکاری و جاسوسی در میان آنان رواج یابد و عدالت اجتماعی و رعایت قوانین مذهبی و مدنی از میان برود قطعاً آن ملت دچار انحطاط و شکست میشود و اگر علل مزبور قوت و دوام گیرد ممکن است آن ملت بکلی منقرض گردد و وجودش از صحیفه روزگار محو شود. چنانکه اغلب ملل و اممی که منقرض شده اند مقدمات و موجبات انقراض؛ شیوع فساد و بی دینی در میان آنان بوده است.

منتسکیو (۱) در کتاب «علل عظمت و انحطاط روم قدیم» درین موضوع بسط سخن داده و بزرگترین عامل ضعف و انحطاط قومی را رواج فساد اخلاق در

۱- Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵ میلادی) دانشمند اجتماعی بزرگ فرانسه و یکی

از پیشقدمان انقلاب فرانسه میباشد. کتب اجتماعی او از قبیل: نامه های ایرانی، روح القوانين و کتاب نامبرده در متن هنوز در نزد محققان و دانشمندان کاملاً ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است.

میان آنان دانسته است .

با ذکر مقدمه فوق روشن میشود که تعبیر «آئینه عبرت» برای تاریخ تعبیری است صحیح و موافق واقع و حقیقت بشرط آنکه نویسنده تاریخ در نگارش قضایا و حوادث تاریخی جنبه امانت و بیطرفی را حفظ کند و خواننده بتواند حقائق را از خلال مطالب بیرون آورد و نتایج را از مقدمات دریافت کند و آن گاه علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، بلندی و پستی ، غنا و فقر ، علم و جهل و هزاران امثال اینها را که در مردمان گذشته می بیند بر زندگی خود تطبیق کند تا بهره و حظ وافر از مطالعه تاریخ برسد . یعنی از علل و موجبات بدی و بدبختی دوری جوید و دنبال علل و اسباب خوشبختی و فیروزی و کامیابی رود تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد .

فایده بیشتر و نفع عمومی تر از آن قسمت تاریخ حاصل میشود که مخصوص شرح احوال و جزئیات زندگی یک طبقه از بزرگان گذشته (دانشمند ، فلاسفه ، شعرا ، نویسندگان ، هنرمندان و غیر آنان) میباشد . زیرا در این قسمت از تاریخ نظر خواننده از آغاز امر معطوف گزارش احوال و آثار و روش زندگی علمی و عادی یک تن از افراد نامی و بزرگ جهان است و احتیاج ندارد که علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، پیشرفت و عقب افتادگی را از خلال و زوایای تاریخ بیرون کشد . (چنانکه در تاریخ عمومی این احتیاج وجود دارد) .

این قسمت از تاریخ جزئی از تاریخ ادبیات است که قدمای ما آن را تذکره و ترجمه احوال مینامیده اند .

گفتیم استفاده از نتایج تاریخی درین قسمت بیشتر و کاملتر است زیرا اگر انسان بدقت و از روی فهم و بصیرت فصول پر معنی و شیرین آن را بخواند و مطالب آن را در حافظه بسپارد و بر آن شود که رفتار و روش بزرگان و دانشمندانی را که نام و شرح احوال آنان درین فصل از تاریخ نگارش یافته است ، سرمشق خود قرار دهد ، البته بدرجه ای نظیر و مشابه درجات علمی و فنی آنان نایل خواهد شد . چه آنکه بقیده نویسنده این اوراق و اصول ابوعلی سیناها ، فارابیها ، ابوریحانها ، طبیبها ، غزالیها ،

خواجه نصیرها بدان مقامات شامخه علمی نه تنها در نتیجه هوش و استعداد خدادادی بوده بلکه بیشتر معلول راه و روش خاصی بوده است که در زندگانی علمی خود انتخاب کرده بودند. شکی نیست که هر کس این راه و روش را در زندگانی خود انتخاب کند و در زمان فرا گرفتن دانش و هنر آسایش و تن آسایی را از خود دور و کوشش و مراقبت در کار تحصیل را عادت خود قرار دهد، کم و بیش از نتایج سودمند آن برخوردار میشود و مانند بزرگان علمی و هنری گذشته به مقامات عالی میرسد.

در شرح حال و زندگانی حکیم و دانشمند نامی شرق یعنی شیخ الرئیس ابوعلی سینا میخوانیم که بیاندترین درجات علمی رسید و کتب گوناگون در علوم مختلف تألیف کرد و شهرت دانش او جهانگیر شد چنانکه پس از هزار سال هنوز آثار علمی او مورد بحث و تحقیق و استفاده اهل دانش میباشد. شاید در آغاز امر عده ای چنان گمان کنند که تنها هوش و استعداد خدادادی ابوعلی علت اصلی رسیدن وی بدان درجه از حکمت و دانش بوده است ولی اگر صفحه دیگر از تاریخ زندگانی او را بدقت مطالعه کنند و ببینند که ابوعلی در زمان کسب علوم چگونه زحمت میکشیده و شبها را تا صبح بیدار بوده و چنانکه خودش میگوید برای فهمیدن عقیده ارسطو در باره نفس کتاب او را صدبار از اول تا با آخر مطالعه کرده است و ایابرای تحقیق فلان مسئله علمی چه اندازه رنج سفر کشیده و چه راههای درازی پیموده تا استاد و دانشمندی یافته است، آن وقت متوجه میشوند که تنها استعداد طبیعی و هوش و ذوق خدادادی او را بدان درجه علمی نرسانده است بلکه چگونگی دوران تحصیل و کوشش و زحمتی که در راه فرا گرفتن علوم از خود نشان داده، تأثیر فراوانی در رسیدن بدان مقام داشته است.

در شرح زندگانی عالم و مورخ و فقیه بزرگ محمد بن جریر طبری میخوانیم که شاگردانش پس از مرگ استاد ایام زندگانی او را از هنگام بلوغ (۱۵ سالگی) تا زمان مرگ (در ۸۶ سالگی) حساب کردند و آن گاه صفحات و اوراق مصنفات و مؤلفاتش را برشمرده و بر مدت عمرش تقسیم کردند بهر روز چهارده ورق رسید!!

بسیار تعجب میکنیم که چگونه يك تن توفیق نوشتن این همه کتب - آن هم کتب علمی و تاریخی که هر يك در نوع خود بی نظیر است - یافته است . میخوانیم که یکی از دانشمندان در حق طبری میگوید : « بر روی صفحه پهنای زمین مردی دانشمندتر از پسر جریر نشان ندارم . » (۱) باز هم شاید گمان کنیم که تنها علت پیروزی و کامیابی طبری در رسیدن بمقامات عالیه علمی هوش و استعداد خدادادی باشد ولی اگر شرح زندگانی علمی و کیفیت مسافرتهاى دور و دراز او را برای فرا گرفتن مسائل علمی و حتی يك خیر و يك روایت بدقت مطالعه کنیم خواهیم فهمید که راه و روش تحصیلی؛ طبری را بدان مقام رسانده است و هر کس در زندگانی تحصیلی چنان روشی اتخاذ کند بمقامی نظیر مقام طبری در علم خواهد رسید .

نویسنده این اوراق نیز مانند بیشتر از مردم تا مدتها برین عقیده بود که تنها علت رسیدن مردمان نامی و بزرگ دنیا بدرجات شامخ علمی و هنری همانا هوش و استعداد اضافی آنان نسبت بدیگران بوده است . ولی پس از تحقیق و مطالعه در احوال و زندگانی تحصیلی و علمی دانشمندان و آگاهی یافتن از چگونگی راه و روش آنان در دوران دانش اندوزی بی بردم که گمانم درین موضوع بر خطا و اندیشه نام درست بوده است . زیرا با اذعان این حقیقت که تا اندازه ای هوش و استعداد طبیعی مردمان دخالت در پیشرفت آنان دارد معینا باید قبول کنیم که آنچه بیشتر مؤثر است راه و روش خاصی است که مردمان در راه کسب علوم و آداب و صنایع برای خود انتخاب میکنند .

از کسانی که بهترین روش و اسلوب را در زندگانی خود اختیار کرده و در تمام شئون زندگی ازان پیروی مینموده است محمد بن جریر طبری است که یکی از ستارگان درخشان آسمان دانش و فرهنگ ایران و یکی از مردمان بزرگ اسلام و نوابغ روزگار شمرده میشود ، از پیرو نگارنده این سطور بران شد که رساله ای در احوال و اخلاق و سیرت و روش تحصیلی و آثار و مؤلفات گرانها و نفیس وی فراهم آورد

تا هم کمی بشناسند این دانشمند و مورخ بزرگ ایرانی شود و هم کیفیت و روش تحصیلی او برای طلاب علوم و دانشجویان سرمشق قرار گیرد.

این رساله شامل دو بخش است که در یکی از زندگانی علمی و احوال و رفتار طبری بحث شده و در دیگری آثار و مؤلفات وی مورد تحقیق قرار گرفته است. در نوشتن این رساله بیشتر با اخلاق و رفتار و روش طبری در تحصیل که مورد استفاده دانشجویان است پرداخته شده و از ذکر اختلافات و مناقشات لا طائل در باره روز و ماه و سال تولد و وفات - که متداول برخی از نویسندگان است - خودداری شده است.

آنچه درباره زندگانی طبری تکاوش یافته است با مستند بگفته خود طبری و شاگرد وی و با نقل از مورخان و نویسندگان نزدیک بزمان او می باشد. امید است این رساله کوچک مورد استفاده اهل دانش قرار گیرد و اگر لغزش و اشتباهی در آن دیده شود مورد عفو و اغماش قرار گیرد. از خداوند توفیق در ادامه اینگونه خدمات علمی را خواهیم.

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

نجدید نظر اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

علی اکبر شهابی -

پنجش فخرستین

زندگانی طبری

سمانی در کتاب الانساب در ذیل کلمه طبری کنیه و نام طبری
واجدادش را بدینگونه نوشته است. ابو جعفر محمد بن جریر بن
یزید بن کثیر بن غالب الطبری - مؤلفان و مورخان دیگر نیز در
نام و کنیه خود او و نیاکانش اختلافی نکرده اند طبری بکنیه و نام و نسبت هر سه
مشهور است. در کتب فارسی و مخصوصاً در ترجمه تاریخ طبری که بوسیله ابوعلی
بلعمی از عربی به فارسی ترجمه شد، است از طبری به پسر جریر نیز تعبیر شده است گویند
روزی کسی از نسب او سؤال کرد. طبری در جواب گفت: «محمد بن جریر» سائل
درخواست کرد که بیش از این در نسب خود سخن گوید. طبری در پاسخ این شعر
رؤیه را خواند.

نام و نسب
مولد و مدفن

قد رفع العجاج ذکری فادعنی باسمی إذا انساب طالت یکنی

(مقاد آن به فارسی آنست که: آوازه نام من بلند شده است و چون شردن
نسبتها طولانی میشود کافی است که مرا بنام بخوانی.)

ولادت طبری در آخر سال ۲۲۴ و یا اول سال ۲۲۵ هجری در آمل مازندران (۱)
اتفاق افتاده است. این کامل قاضی که از شاگردان طبری بوده و قسمتی از احوال و
شرح زندگانی استاد را نوشته است گوید: از این جریر پرسیدم که چرا این تردید
در سال تولد واقع شده است، در پاسخ گفت:

مردمان شهر ما چنان عادت دارند که منشأ تواریخ خود را حوادث و اتفاقات قرار میدهند نه سنوالت (عربها نیز قبل از اسلام تواریخ ثابت نداشتند و حوادث و وقایع اتفاقیه را میداد، تواریخ خود قرار میدادند و چون حادثه دیگری پیش می آمد باز میداد، تواریخ را از آن هنگام شروع میکردند مانند عام الفیل و عام الجذب و غیره) و تواریخ و ولادت من مصادف بوده است بایکی از حوادث جاریه. پس از آنکه بزرگ شدم، از حادثه مزبور جو یا شدم، پیر مردان و وریش سفیدان اختلاف کردند، برخی گفتند حادثه نامبرده در آخر سال ۲۲۴ بوده است و جمعی دیگر عقیده داشتند که آن واقعه در اول سال ۲۲۵ اتفاق افتاده است.

طبری منسوب است به طبرستان که در زمان ما بنام قدیمی دیگرش مازندران شهرت دارد. علما و دانشمندی که در دوره اسلامی از مازندران برخاسته و شهرت «طبری» داشته اند بسیار میباشند که در کتب تواریخ و تراجم احوال نام آنان دیده میشود.

طبری در وجه تسمیه طبرستان چنین گفته است که: در نزد ابو حاتم سجستانی که از دانشمندان علم حدیث و خبر و فقه بود، برای فرا گرفتن علم حدیث حاضر شدم از من پرسید که از کدام شهر هستم. گفتم از طبرستان. گفت طبرستان را چرا طبرستان نامیده اند. گفتم نمیدانم. آن گاه خود استاد چنین بیان کرد: چون طبرستان گشوده شد بر آبادی آن آغاز گردید، زمینی بود پراز درخت و جنگل ازینرو فاتحان ابراری طلب کردند که بدان درختان را قطع کنند. مردمان آنجا برای این کار طبر (تبر) آوردند که با آن درختان را میبریدند، ازینرو سرزمین مذکور بنام طبرستان (تبرستان) خوانده شد (۱).

(۱) شاید این وجه تسمیه در نزد اساتید و دانشمندی که بزبانهای اوستائی و پهلوی آشنائی دارند چندان مقرون بصحت نباشد ولی نویسنده در کتب متقدمان و متأخران بوجه دیگری که برای تسمیه طبرستان ذکر شده باشد بر نخوردم. اگر مانند جمعی از فضل فروشان و نوخاستگان علم و ادب خود را ملزم تکلیف که هر لغت و کلمه ای را از معنی متداول ظاهری دور کنیم و تاویل و تفسیر مصنوعی و دور از ذهن برای آن یاوریم، این وجه تسمیه که طبری از استادش نقل کرده است دور از عقل و برخلاف دستور زبان نیست و العلم عند الله.

وفات طبری مطابق اصح احوال و نقل اکثر مورخان در روز شنبه ۲۵ شوال ودفنش در یکشنبه ۲۶ سنه ۳۹۰ هجری در بغداد اتفاق افتاد (۱) و در خانه خودش بخاک سپرده شد. هنگام مرگ ۸۴ سال داشت و هنوز بیشتر مرهای ویش و سرش سیاه بود ۱

طبری مردی گندم‌گون کشیده قامت، لاغر اندام و سیاه‌چشم بود و زیانی فصیح و بیانی شیوا و گیرنده داشت.

۱۵۶۵

در میان دانشمندان اسلامی کمتر کسی سراغ داریم که باندازه
 ابوجعفر طبری در علوم و فنون گوناگون تصرف و مهارت
 داشته و در هر يك از آنها آثار نفیسی از خود بیادگار گذاشته
 باشد. شاید مؤلفات برخی دیگر از دانشمندان بزرگ ایرانی
 از جهت اهمیت موضوع و مسائل برتری بر بعضی از مؤلفات
 طبری داشته باشد ولی بی‌شک مجموعه آثار و مؤلفات طبری از نفیس‌ترین و پرازش
 ترین آثار علمای ایران در دوره اسلام میباشد و همچنین شماره و مقدار تألیفات کمتر
 مؤلفی باندازه کتب و رسائل طبری در علوم گوناگون بوده است.

این کامیابی و پیروزی در راه علم و عمل و رسیدن بدان مقام عالی از فضیلت
 و تقوی که برای طبری پیدا شده، سبب و علتی نداشته است مگر روش تحصیلی
 وی و نداشتن غرض و هدفی از فرا گرفتن علوم و آداب، جز عشق و علاقه بخود علم و
 فضل و ادب و کوشش و رنج فراوان در راه تحصیل علم و تحمل زحمات و مشقات بسیار

(۱) یاقوت حموی در ارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف به معجم الادیاب می‌نویسد
 که بعضی وفات طبری را در ۳۱۱ و برخی دیگر در ۳۱۶ نوشته اند و همگی این سنوات در
 ایام خلافت العتدر بالله عباسی (مقتول در ۳۲۰) بوده است. لکن چنانکه نوشتیم وفات طبری
 در ۳۱۰ تقریباً اتفاق افتاد و اجماعی مؤرخان و تذکره‌نویسان است و علاوه بر اینکه سمعی و دیگر
 تذکره‌نویسان و مورخان وفات او را در سال مذکور نوشته‌اند شاگرد طبری و پسر او که یاقوت
 شرح حال طبری را از گفته و نوشته آن دو به تفصیل نقل کرده است، وفات او را در سال مذکور دانسته‌اند.

و مسافر نهایی گوناگون برای کسب علوم و فنون منداول عصر. شکی نیست که هر طالب علم و فضیلتی که روش طبری را سرمشق قرار دهد و مانند طبری و هزاران تن دیگر از دانشمندان جهان هدف و غرض خود را در تحصیل علم، عشق و علاقه بخود علوم و ادبیات قرار دهد و در راه فرا گرفتن دانش و فرهنگ از کوشش و زحمت دریغ ندارد و از زحمات و مشقات نهراسد، بمقام و مرتبه‌ای نظیر مقام و درجه طبری و سایر بزرگان دانش و ادب خواهد رسید و از مزایای بی‌شمار علم و هنر بهره‌مند خواهد شد.

خوشبختانه بافاصله بسیاری که بین عصر ما با زمان طبری در میان است، معیناً مآخذ و منابعی در دست داریم که بطور مشروح و مبسوط شرح زندگانی علمی و کیفیت دوران تحصیل و چگونگی اخلاق و رفتار طبری و قضایا و حوادثی که در روزگار تحصیلی برای وی پیش آمده است و همچنین مسافرت‌های او را برای دوک محضر اساتید و استماع احادیث و اخبار و آثار و مؤلفات او را ضبط کرده و برای سرمشق طالبان علم و ادب و دانشجویان در دسترس گذارده است.

باقوت حموی در کتاب «ارشاد الاریب الی معرفة الادیب» معروف به «معجم الادباء» شرحی مستعم و جامع درباره زندگانی طبری و مقام علمی و آثار و تألیفات و سیره و اخلاق وی نوشته است. اهمیت و اعتبار مطالب این کتاب از آن جهت است که بیشتر آنها منقول از گفته پسر طبری بنام عبدالعزیز بن محمد طبری (۱) و یکی از شاگردان او بنام ابوبکر بن کامل است. مآخذ عمده نویسنده این اوراق نیز در گردآوری این رساله کتاب باقوت میباشد.

ابوبکر بن کامل شاگرد طبری حکایتی نقل میکند که طبری در آن آغاز دوران تحصیلی و چگونگی فرا گرفتن علوم و آداب

چون این حکایت مشتمل است بر نخستین دوره تحصیل طبری، و فرا گرفتن وی پاره‌ای از مقدمات را در سنین کودکی و توجه و علاقه‌ای که مردمان در آن زمان بتعلیم و تهذیب

(۱) بگفته باقوت حموی: عبدالعزیز بن محمد طبری کتابی مخصوص در سیرت و اخلاق

پدرش تألیف کرده و نیز ابوبکر بن کامل کتابی در احوال و اخبار طبری نوشته بوده است.

مآخذ باقوت دو کتاب نامبرده بوده و از آنها استفاده کرده است.

کودکان و جوانان داشته‌اند از نیرو ذکر آن در اینجا خالی از فایده نیست.

این کلام چنین گفته است که : « پیش از غروب آفتاب بنزد طبری رنتم و سرم
 ابورفاعه نیز یامن بود چون بر ابو جعفر وارد شدم از من پرسید که این پسر فرزند تو
 میباشد؛ گفتم: بلی گفت چه نام دارد؛ گفتم عبدالغنی . گفت : خدا او را بی نیاز کند.
 کنیه او چیست؛ (۱) گفتم ابورفاعه گفت خدا او را بلند کند آیا جز او فرزند دیگری
 نیز داری؛ گفتم آری، کوچکتر از او. گفت نامش چیست؛ گفتم: عبدالوهاب ابویعلی.
 گفت خدا او را بزرگ کند نامها و کنیه‌های خوبی بر گزیده ای. آنگاه پرسید که
 این چند سال دارد؛ گفتم نه سال. گفت چرا او را وادار نکردی که از من حدیث و خبر
 بشنود و چیزی بیاموزد. گفتم بواسطه کمی سن و قلت ادبش خودداری کردم. پس از
 این گفتگو طبری چنین گفت که: من قرآن را در هفت سالگی از بر کردم و در هشت
 سالگی با مردم در نماز جماعت حاضر شدم و در نه سالگی شروع بنوشتن حدیث کردم.
 پدرم در خواب دیده بود که من در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم هستم و با من فلاخنی است پراز سنکریزه و من آنها را در فلاخن می‌گذارم و
 پرتاب میکنم از معبر تعبیر خواب را پرسید . معبر پیدم گفت که این کودک اگر بزرگ
 شود، در دین پیغمبر عالمی نامی و خدمتگزار خواهد شد و از شریعت و دین وی حمایت
 خواهد کرد. پس پدرم از همان زمان کودک کی و صغر سن من، بکمک من در طلب و تحصیل
 علم کوشید و از هیچگونه همراهی و تهیه وسایل خودداری نکرد.
 آغاز اشتغال طبری بفرآ گرفتن و نوشتن علم حدیث. بگفته این کامل. درری

(۱) در میان مسلمانان رسم است چنان بوده است که غالباً برای فرزندان خود نامی و
 کنیه‌ای انتخاب میکردند. کنیه در مردان بکلمه «اب» یا این و در زنان بکلمه «ام» یا بنت
 آغاز میشده است مانند: ابوالقاسم ابوعلی، ابو جعفر و ام کلثوم، ام عانی، ام ابینین و غیرها.
 غیر از اسم و کنیه عموماً سردمان شهیر و بزرگ دارای لقبی هم بودند از قبیل: نظام الملک
 شیخ رئیس، صدرالدین شمس المعانی و غیرها. بعضی از دانشمندان و بزرگان بنام و برخی
 بکنیه و عندهای بلقب و جمعی بهر سه شهرت یافته‌اند مانند: محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا
 و خواجه نظام الملک و حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی.

و توحی نزدیک آن بوده و بیشتر علوم خود را در آنجا از محمد بن حمید رازی (۱) فرا گرفته بوده است. خود طبری روش تحصیل و چگونگی حاضر شدن در مجلس درس استاد را دوری بدینگونه نوشته است: نزد محمد بن حمید رازی کتابت حدیث میکردیم و او در شب چندین بار بنزد ما می آمد و از آنچه در روز نوشته بودیم سؤال میکرد و باز آنها را بر ما فرامیخواند. همچنین رهسپار مجلس درس احمد بن حماد (۲) دولابی (۳) میشدیم و وی در یکی از دهات ری ساکن بود که مسافتی تا شهر فاصله داشت پس از فرا گرفتن درس او باز میگشتیم و در راه همچون دیوانگان میدویدیم تا خود را بمجلس درس ابن حمید در سروقت برسانیم.

نوشته اند که طبری متجاوز از صد هزار حدیث (۴) از ابن حمید فرا گرفت و آنها را نوشت.

(۱) و (۲) هر دو از علما و فقهای بزرگ بوده اند ولی ترجمه زندگی آنان بنظر نمید. ابن الندیم در کتاب الفهرست از محمد بن حمید رازی نام میبرد و او را از شیوخ و اساتید بزرگ طبری میداند از آنچه در همین رساله نیز بطور اختصار ذکر شده است جلالت قدر آن دو روشن میشود.

(۳) دولاب نام چندین محل بوده است از آن جمله تریه ای است که نزدیک شهر قدیمی ری قرار داشته و تا کنون به همین نام باقی مانده است. فعلا در داخل تهران در قسمت شرقی شهر قرار دارد. علما و بزرگان زیادی از دولاب برخاسته اند که در تاریخ بنام دولابی مشهور شده اند.

(۴) شاید بعضی از طلاب علم و دانشجویان امروز این موضوع را که تن صد هزار حدیث نوشته باشد و یا در همین حدود احادیثی با ذکر کنند و تعیین اساسی راویان از برداشته باشد دور از عادت و طبیعت بدانند ولی وقتی بتراجم و شرح احوال دانشمندان و فقهای سابق مراجعه شود بتواتر نظیر این موضوع در شرح احوال آنان دیده میشود.

چنانکه امروز بیشتر اعتماد و اطمینان دانشمندان و دانشجویان پوسایلی از قبیل یادداشت کردن مطالب و استساخ و چاپ کردن آنهاست، در قدیم چون این وسائل در دست نبود تمام اعتماد و توجه بنوع حافظه بود. ازین رو شعری درجه اول برای خود راوی داشته که تمام اشعار آن را از بر میخواند بسیاری از مردم خطبه ها با تمجیدهای طولانی را که در مجلسی خوانده میشد در همان بار اول حفظ میکردند.

فروتنی طبری با مقام شامخی که
داشت و کوشش دائمی او در زیاد
کردن معلومات خود

طبری با مقام بلندی که در میان دانشمندان معاصر
خود پیدا کرده بود و با احاطه و استیلائی که
بر علوم و فنون متداول زمان خود داشت معینا
هرگز خودبینی و غروری از وی دیده نشد و
هیچ سوء ادب و بی احترامی از وی نسبت

بدیگران سرنمیزد. چه بسیار اتفاق افتاد که بایکی از علمای فقه و حدیث و یادانشمندان
دیگر مباحثه کرد و برو چیره شد ولی کوچکترین حرکتی از وی ظاهر نشد که دلیل
خودپسندی و غرور وی و حقارت و نادانی طرف گردد. حتی گاهی شاگردان و اصحابش
میخواستند که حریف و رقیب استاد را اهانت کنند و او شدیداً آنان را منع میکرد.
اگر کسی از مسئله ای میپرسید که نمیدانست بانتهایت صراحت و سادگی جهل خود
را نسبت بان مسئله میگفت و اگر مسئله مذکور متوقف بر فرا گرفتن علم باقی بود
که وی تا آن هنگام نتوانده بود از مسائل مهلت میخواست و آنگاه بیدرنگ در صدد
تحصیل آن علم برمی آمد و از پای فرو نمی نشست تا آن فن یا علم را فرا میگرفت.
حکایات و قضایای زیادی درین زمینه در تاریخ زندگانی علمی و تحصیلی طبری نوشته
اند و ما در اینجا برای نمونه و عبرت دانش پژوهان یکی دو داستان را نقل میکنیم

نوشته اند هنگامیکه طبری برای حضور در مجالس درس و بحث علما و فقهای

مصر بدان دیار کوچ کرد، ویرا بایکی از علمای معروف شافعی آنجا بنام اسمعیل بن
ابراهیم مزنی اتفاق مباحثه و مذاکره افتاد و درباره مسائل زیادی گفتگو شد از آن
جمله در مسئله اجماع (۱) که طبری خود در آن مسئله رای و مذهب خاصی داشت و
در آن اجتهاد کرده بود. ابوبکر بن کامل شاگرد طبری گفته است که: «طبری را با
مزنی اتفاق ملاقات و مباحثه علمی افتاد و پس از بحث و جدال زیاد بطور آشکار طبری
بر مزنی فائق شد و در مجلس مباحثه شافعیون حضور داشتند و مباحثه آن دو را
می شنیدند، این کامل از آنچه بین طبری و مزنی گذشته چیزی ذکر نکرده است گوید

۱- اجماع یکی از دلائل چهارگانه است که موضوع علم اصول فقه از آنها تشکیل میشود.

از ابو جعفر طبری پرسیدم که در چه مسئله ای با مزنی مناظره کردی؟ ولی وی جوابی نداد زیرا طبری بالاتر از آن بود که خوبش را بستاید و چگونگی تفوق خود را بر حریف در مسئله ای بیان کند. طبری همواره از مزنی بخوبی یاد میکرد و مقامات علمی و فضلی او را بیان مینمود و زهد و دینداری و یرا میستود.

مناظره و مباحثه طبری با داود بن علی اصفهانی که شرح آن در بخش دوم این رساله ایراد خواهد شد و همچنین با محمد پسر داود بخوبی حسن اخلاق و فروتنی او را میرساند.

ابو کریم یکی از بزرگان و نامداران اصحاب حدیث بود و خلقی تند و ناستوده داشت. ابو جعفر گوید که: «با اصحاب حدیث بدرخانه او حاضر شدم و او سر خود را از پنجره خانه بیرون کرده بود و اصحاب حدیث الشمس دخول میکردند و قریب دو همه را داشتند. پس وی رو به حاضران کرد و گفت کدام یک از شما همگی حدیثهایی را که از من شنیده است حفظ دارید؟ جمعیت بهمدیگر نگاه کردند و هیچکدام یاری پاسخ نداشتند. آنگاه بجانب من نظر کردند و گفتند: تو آنچه را که نوشته ای حفظ داری؟ گفتم: آری. پس مرا بوی نشان دادند و گفتند از وی سؤال کن. آنگاه بار گفتم: در فلان مسئله چنان گفتمی و در فلان روز بفلان حدیث ما را آگاه کردی. گفته است ابو کریم پیوسته از ما سؤال میکرد و من پاسخ میدادم تا اینکه من در نظرش بزرگ نمودم و مرا اجازه دخول داد».

از آن پس طبری با کمی سن در نزد ابو کریم همز و محترم شد و مقام و قدرش معلوم گردید و ابو کریم سلسله احادیث خود را بر او فرخواند. گفته اند طبری بیش از سده از حدیث از ابو کریم شنید و آنها را فرا گرفت.

و نیز از جمله حکایاتی که کوشش و همت ضبری را در فرا گرفتن علوم میرساند حکایت ذیل است: طبری گفته است که: «چون داخل مصر شدم کسی از دانشمندان باقی نماند که بلافاصله من نیاید. همگی دسته دسته نزد من می آمدند و مرا در علوم می که خود در آنها تبحر و مهارت داشته می آزمودند تا آنکه روزی مردی نزد من آمد و مسئله ای

از علم عروض سؤال کرد و من پیش از آن روز بعلم عروض میل و توجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم: با خود قرار گذارده‌ام که امروز در علم عروض سخنی نرانم، چون فردا شود نزد من آی. آنگاه کتاب عروض خلیل بن احمد (۱) را از یکی از دوستان خود گرفتم و در تمام شب بمطالعه آن پرداختم. پس روز را بشب آوردم در حالیکه از عروض بی‌خبر بودم و شب را بروز آوردم در حالیکه یک‌تن عالم عروضی بودم.

روزی محمد بن جریر از اصحابش پرسید که آیا از تفسیر قرآن لذت می‌برید؟ پرسیدند: اوراق آن چه مقدار خواهد بود؟ گفت: سی هزار ورق. گفتند این مقدار عمر انسان را پایان می‌رساند پیش از آنکه خود پایان رسد. پس طبری آنرا در سه هزار ورق مختصر کرد. پس از آن پرسید که آیا از تاریخ عالم از زمان آدم تا عصر ما لذت می‌برید؟ گفتند: اوراقش چه اندازه خواهد بود. طبری آنچه را برای تفسیر گفته بود برای تاریخ نیز گفت و آنان نیز همان پاسخ را که پیش داده بودند، باز گفتند. ابو جعفر گفت: دروغ که هم‌تھا مرده است، پس از آن تاریخ را نیز باندازه تفسیر مختصر کرد (۲)

حکایت شده است که محمد بن جریر در مدت چهل سال از عمرش هر روز چهل ورق مینوشت و نیز فرغانی صاحب کتاب صله بالمدین (۳) نوشته است که جمعی از شاگردان طبری مدت زندگانی استاد را از هنگام بلوغ تا زمان مرگ (۸۶ سالگی) حساب کردند، پس از آن اوراق مصنفاتش را بر ایام حیاتش قسمت کردند بهر روزی ۱۴ ورق رسید (۴)

(۱) خلیل بن احمد اصفی از قبیلۀ ازد بوده است و نخستین کسی است که علم عروض را برای شعر عرب وضع کرد و نیز اول کسی است که کتابی بنام اتعین در لغت عرب تألیف نمود و نوات او در بصره بسال ۱۷۰ واقع شد.

۲- انساب سمعانی و معجم الادباء.

۳- ابو محمد انفرغانی از شاگردان طبری بوده است که بر کتاب طبری ذیلی نوشته است.

Encyclopedie de l'islam.

بنام المدین یا صله که ازین گرفته است.

۴- معجم الادباء.

ازین پیش گفته شد که طبری در آملی مازندران متولد شد و چون بنقل خود طبری بدوش خوایی دیده بود از همان زمان کودکی طبری، بتعلیم و تربیت وی همت گماشت و از همراهی بفرزند در راه تحصیل علوم و آداب هیچ دریغ نکرد. طبری مقدمات علمی را در همان آملی نزد فضلی آنجا

سفرهای تحصیلی طبری
و مباحثات و مناظرات او با علما
و حوادثی که برای او در
مسافرتها رخ داده است

فرا گرفت و پس از آن بگردش و مسافرت در داخل و خارج ایران پرداخت و در هر جا عالم و فقیه و محدثی سراغ داشت بدانجا و بسیار میشد و فقه و حدیث و ادبیات و دیگر علوم متداول آن عصر را از آنان فرا میگرفت تا بدان پایه رسید که بر اغلب دانشمندان معاصرش پیشی گرفت و شهرت و آوازه علمیش در شهرهای بزرگ اسلامی آن زمان پراکنده شد چنانکه بهر شهری وارد میشد دانشمندان و دانش پژوهان آنجا گردش را فرا میگرفتند و از محضر و مجلس درس و بحث او بهره میگرفتند و درک صحبتش را غنیمت میشمردند. تا آخر الامر، بغداد، مرکز خلافت و علوم و دانشگاههای اسلامی و بزرگترین شهر آباد و پر جمعیت آن عصر را محل اقامت خود قرار داد و بتعلیم و تدریس و تألیف و تصنیف پرداخت.

نخستین سفری که طبری برای فرا گرفتن و نوشتن علم حدیث مسافرت بری کرد، بسوی ری بود. در آن عصر علم حدیث از مهمترین و رایجترین علوم اسلامی بود و شهر ری نیز یکی از مراکز علمی و محل رفت و آمد دانشمندان و دانش پژوهان بود. طبری در ری صحبت و محضرات غالب فقها و اساتید را درک کرد و در آنجا علوم و احادیث بسیاری فرا گرفت. از اساتید مشهور وی در ری یکی محمد بن حمید رازی و دیگری منی بن ابراهیم ابلی (۱) است. طبری بیشتر علوم خود را در ری از آن دو تن فرا گرفت چنانکه نوشته اند که طبری افزون از صد

(۱) ابلی بنسب یه ابله بضم اول و دوم و تشدید سوم نام شهری بوده است نزدیک بصره و در نزد قدما یکی از جنات سه گانه شمرده میشده است.

هزار حدیث از ابن حمید نوشت چگونگی تحصیل طبری در ری و دولاب قبلاً بیان شد.

پس ازان طبری رخت سفر بغداد که در آن زمان مشهور به ورود بغداد
 مدینه السلام بود بست و بران اندیشه بود که مجلس درس
 ابو عبدالله احمد بن حنبل (۱) را درک نماید و از وی حدیث بشنود و بنویسد ولی بدین
 مقصود نرسید زیرا ابن حنبل اندکی پیش از ورود طبری بغداد از جهان رخت برسته
 بود. طبری در بغداد بخدمت اکثر اساتید و دانشمندان رسید و از علمای فقه و حدیث
 اخبار و احادیث زیاد نوشت و مدتی در آن شهر اقامت گزید.

طبری پس از توقف مدتی در بغداد و استفاده از مجلس درس
 مسافرت بصره و کوفه
 دانشمندان آنجا بسوی بصره که در آن زمان یکی از مراکز
 علم و ادب بود، رهپار شد و در بین راه از علمای فقه و حدیث
 شهر واسط (۲) احادیث بسیاری فرا گرفت و نوشت. پس ازان وارد بصره گردید
 و در آنجا بمجلس درس و بحث علمای معروف و بزرگ راه یافت و از آنان احادیث
 و اخبار زیادی فرا گرفت و نوشت. اسامی اساتید و شیوخ طبری را در بصره یا قوت
 حموی بتفصیل ذکر کرده است و چون در اینجا فایده‌ای برداشتن آنها مترتب نبود از
 ذکر آنها خودداری شد.

چون از محضر درس علمای بصره استفاده خود را کامل کرد، بجانب کوفه
 رهپار شد و از فقها و علمای آنجا احادیث زیادی شنید و نوشت.
 از معارف استادان او در بصره، ابو کریب محمد بن علاء همدانی بوده که از

(۱) ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل مروزی یکی از ائمه اربعه اهل سنت است و
 پیروان او بنام حنبلی معروف میباشند. احمد بن حنبل احادیث بسیاری میدانست و کتابهایی
 نوشت کتاب معروف او بنام مسند است که در آن افزون از چهل هزار حدیث آورده شده است.
 وفاتش در ۲۴۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

(۲) واسط نام چندین شهر بوده است و مقصود از آن در اینجا شهری است که بیان بصره
 و کوفه قرار داشته است.

بزرگان اصحاب حدیث بشمار میرفته است و ازین پیش داستان او را یا طبری ذکر کردیم. چون مدتی در بصره و کوفه اقامت کرد بغداد بازگشت و بازگشت بغداد شروع بنوشتن احادیث کرد و مدتی در آنجا اقامت گزید و بتحصیل و تکمیل علوم فقه و قرآن پرداخت.

پس از آنکه طبری در شهرهای شرقی ممالک اسلامی باندازه مسافرت بمصر و شام کافی گردش کرد و از محضر علما و اساتید برخوردار شد، تصمیم گرفت که شهرهای غربی مملکت اسلامی نیز سفری بکند و محضر درس اساتید آن بلاد را درک کند. ازینرو عزیمت سفر مصر کرد. مصر از همان آغاز صدر اسلام و در دوره خلفای عباسی و فاطمی همیشه یکی از مراکز بزرگان و نامداران علوم اسلامی بود. درین راه طبری هر جا یکی از علما و اساتید بر میخورد بحضورش میشتافت و ازو حدیث میپرسید و مینوشت و همواره در تحقیق و بحث و فرا گرفتن علوم و احادیث بود. چنانکه از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید و نوشت تا آنکه بسال ۲۵۳ وارد مصر شد و هنوز در آنجا جمع بسیاری از مشایخ و علمای فقه و حدیث باقی بودند و مجامع و مجالس درس و بحث دایرور ایج بود. طبری در مصر احادیث زیادی از مالک (۱) و شافعی (۲) و ابن وهب و غیر ایشان نوشت و آنگاه بسوی شام رفت و پس از توقف کمی بمصر بازگشت.

هنگامی که طبری در مصر اقامت داشت، یکی از علمای متبحر و نامدار بنام: ابوالحسن علی بن سراج مصری در آنجا ز نامدار علم و ادب بود و خود در علوم

(۱) مالک بن انس بن ابی عامر از قبیله قریش و یکی از چهار امام اهل سنت میباشد. در زمان خود از زهاد و فقیهای بزرگ حجاز بشمار میرفت. کتاب معروفش بنام موطاء میباشد. وفاتش بسال ۱۷۹ در مدینه اتفاق افتاد.

(۲) ابوعبدالله محمد بن ادريس شافعی نیز از قبیله قریش و یکی دیگر از ائمه اربعه اهل سنت است. شافعی معروف بتشیع و محبت حضرت علی علیه السلام بوده و اشعاری در مدح آن بزرگوار بوی نسبت داده شده است. کتاب معروفش در فقه بنام مبسوط است. وفاتش بسال ۲۰۴ در مصر اتفاق افتاد.

و آداب مهارتی بسزا داشت چنانکه هر کس از دانشمندان و فضلا وارد مصر میشد بدیدن او میرفت ، و از محضر او استفاده میکرد . چون طبری وارد مصر شد و با علما و قهپهای آنجا آشنا گردید بزودی شهرت فضل و دانشش بالا گرفت و تبحر او در قرآن و حدیث و فقه و لغت و نحو و شعر آشکار گردید . ابوالحسن سراج ببلاقات او رفت و ویرا در هر علم و فنی مردی دانشمند و با اطلاع یافت چنانکه هر سئوالی از او میکرد ، جواب وافق و درست در یافت میداشت تا اینکه سخن از شعر و ادب بمیان آمد و سراج درین قسمت نیز طبری را ادیب و سخنوری بی بدیل و فاضل و دانشمندی کم نظیر دید . آنگاه از شعر طرمح پرسید و در آن هنگام در مصر کسی نبود که از شعر طرمح آگاه باشد ، طبری اشعار طرمح را بر او فرو خواند . پس ابوالحسن از طبری خواهش کرد که قسمتی از احادیث خود را بر او بخواند تا بنویسد و طبری خواهش او را پذیرفت . یاقوت در معجم الادب ، حکایتی از ابتدای ورود طبری بمصر آورده است که نقل آن در اینجا خالی از فایده نیست . نوشته است که : « چنان اتفاق افتاد که محمد بن جریر طبری و محمد بن اسحق بن خزیمه و محمد بن نصر مروزی و محمد بن هرون رویانی (۱) در مصر با هم در یک زمان جمع شدند و پس از مدتی اندوخته و پولشان تمام شد و بی زاد و توشه شدند چنانکه دیگر برای امرار معاش چیزی نداشتند . پس یک شب در خانه ای که سکونت داشتند گرد هم نشستند و قرار گذاشتند که قرعه بکشند بنام هر کس احصایت کند ، از خانه بیرون رود و از مردم برای یاران خود را کی طلب کند . قرعه بنام محمد بن اسحق بن خزیمه بیرون آمد . وی از یاران مهلت خواست که وضو بگیرد و نماز حاجت بخواند . یاران موافقت کردند و او مشغول نماز شد . در این وقت ناگهان شمعیهای بسیاری بدست خادمی نمایان گردید که از جانب والی مصر آمده بود . پس از اینکه خادم داخل خانه شد ، گفت : کدام یک از شما محمد بن نصر است ؟ او را بوی نشان دادند . وی کیسه ای که در آن پنجاه دینار بود بیرون آورد و به پسر نصر داد و باز پرسید : که کدام یک از شما محمد بن جریر است ؟

(۱) رویانی منسوب به رویان شهر بزرگی در قسمت کوهستان با قدران بوده است .

و چون او را نشان دادند کیسه‌ای بمثل کیسه نغستین بوی داد. باز پرسید: کدام يك محمد بن هرون است؟ او را نشان دادند، پنجاه دینار نیز بوی داد و باز پرسید: کدام يك محمد بن اسحق بن خزیمه است؟ گفتند آنستکه نماز میخواند. چون از نماز فارغ شد کیسه‌ای که در آن پنجاه دینار بود بوی داد، آن گاه گفت: امیر در خواب بود در عالم رؤیا چنان بر وی ظاهر شد که کسی میگوید: محمدها (محمد) در سختی افتاده‌اند؛ پس این کیسه‌ها را فرستاد و شما را سوگند میدهد که هر گاه اینها تمام شود، کسی را بسوی وی گسیل دارید تا باز مبلغی افزوتر ازینها فرستد.

طبری پس از آنکه چندی در مصر اقامت گزید و بتحقیق و مطالعه و مباحثه مشغول بود، بغداد باز گشت و در آنجا مشغول نوشتن گردید توقف در بغداد درین دقهه زیاد بطول نیانجامید و پس از مدت کمی بسوی طبرستان مولد و موطن اصلی خود باز گشت. پس از بیرون آمدن از طبرستان بقصد تحصیل علم و نوشتن احادیث و اخبار، این نغستین سفرویی بود بطبرستان و سفر دوم در سال ۲۹۰ اتفاق افتاد. درمازندران مدتی توقف کرد و آنگاه بار دیگر رهسپار شهر بغداد گردید و در محله قنطرة البردان ساکن شد و آوازه دانش و فضلش بالا گرفت و احاطه‌اش بر علوم و تفوقش بر دانشمندان عصر بر همه مسلم گردید.

در رجوع بغداد از طبرستان، پیش آمدنا گواهی برای طبری اتفاق افتاد. در آن عصر بازار جنگ وجدال مذهب و عقیده و تعصبات شدید و ناشایست عامیانه بین اصحاب فرق مختلفه اسلامی سخت رواج داشت. مجالس و محاضر علما و فقها بیشتر بستیز و جدال و مناظره درباره حقایق مذهب و عقیده خود و ابطال مذاهب و عقاید دیگران بر گذار میشد. ازینرو علم کلام و منطق در آن عصر رواج بسزا یافت. از جمله ابتلاآت و اشکالات بزرگی که برای علما و عقلا پیدا شده بود کثرت نفوذ پیروان احمد بن حنبل (۱) که یکی از ائمه اربعه

(۱) ترجمه احمد بن حنبل پیش ازین در باورنی ذکرند.

اهل سنت است بود . حبلیان مردمی متمصب و جامد بودند و عقل و برهان را در امور مذهبی بکار نمیبردند و در تمام مواضع و مسائل حتی در مرتبه توحید و اثبات صفات وجودی و عدمی خداوند - که باید فقط متکی بدلیل عقل باشد و تعبد و تقلید در آن راه نیابد - تعبد صرف را رویه خود قرار داده بودند . و چون در اثبات عقاید سخیفه خود و ابطال عقاید دیگران پافشاری و سماجت داشتند از نیرو سخت موی دماغ و مزاحم فلاسفه و خردمندان و علما و فقهای سایر مذاهب اسلامی شده بودند و از هیچگونه آزار و اذیت در باره مخالفان مذهب و عقیده خود فروگذار نمیگردند . کم کم خلفای عباسی و زمامداران امور نیز کم و بیش بمقتضای سیاست وقت گاهی آنان را برای خرد کردن و از بین بردن مخالفان خود دستاویز قرار میدادند ، و همه نوع فشار و شکنجه بحکما و فلاسفه و مخالفان وارد میساختند .

از جنبه عقاید سخیفی که حبلیان داشتند یکی عقیده بقدمت قرآن بود و دیگری نشستن خداوند بر عرش . چون هیچیک از عقلا و دانشمندان اسلامی حاضر نبودند عقاید سخیفه مذکور و مانند آنها را او مخصوصاً گمان ناشایست و جلوس بر عرش را بپذیرند از نیرو در معرض اذیت و آزار حنابله قرار می گرفتند . طبری نیز که خود از خردمندان و دانشمندان اسلامی بود هرگز زیر بار عقاید مذکور نمیرفت و در نتیجه با ابن حنبل و پیروان قشری او میانه خوبی نداشت .

هنگامیکه از سفر دوش بطبرستان ، بازگشت و وارد بغداد گردید ، گروهی از متعصبان جاهل حنبلی از قبیل : ابو عبدالله جصاص و جعفر بن عرفه و یاضی آهنک وی کردند و روز جمعه در مسجد جامع نزد او آمدند و درباره احمد بن حنبل و حدیث و جلوس بر عرش ، از وی سؤال کردند ابو جعفر طبری در پاسخ آنان با کمال آزادی و شجاعت گفت : « اما احمد بن حنبل پس خلاف او اعتباری ندارد . و من تا کنون ندیده ام که از حدیثی روایت شده باشد و ندیده ام برای او صاحب و پیروانی که بسخنان آنان اعتماد و اعتباری باشد . و اما حدیث و جلوس بر عرش ، پس محال است ، آنکه این شعر را خواند :

سبحان من ليس له انيس
و لاله في عرشه جليس

منزه و بلك است خداوندی که یار و همدمی ندارد و نه در عرش او جلیسی وجود دارد ، خنابله و اصحاب حدیث چون گفتار او را شنیدند پروتاختند و دواتهای خود را که افزون از هزار بود بسوی او پرتاب کردند . ابو جعفر از میان آن گروه متعصب نادان برخاست و داخل خانه اش شد . مردم نادان دورخانه اش را غرا گرفتند و از گوشه و کنار آنجا را سنگباران کردند ، چنانکه بر درخانه اش توده انبوهی از سنگ فراهم شد . نوین موقع نازوك صاحب شرطه بغداد با جمعی کثیر از لشکر بان سوار شد و مردم را از دور خانه دور کرد و خود يك روز و يك شب برای محافظت ابن جریر و خانه وی از تعرض حنبلیان نادان در پیرامون خانه پاس میداد و دستور داد که سنگها را از دو خانه بردارند . طبری بریشانی خانه خود شعر سابق الذکر : سبحان من ليس له انيس ... را نوشته بود ، نازوك فرمان داد که آن را بلك کردند و بجای آن اشعار ذیل را که در مدح احمد بن حنبل بود و اشعار بجلوس بر عرش داشت نوشتند :

لا حمد منزل لا شك عال	اذا وافى الى الرحمن وافد
فیدنیه و یقعه کریماً	علی رغم لهم فی الف حاسد
علی عرش یغلفه بطیب	علی الاکباد من باغ و عاند
له هذا المقام الفرد حقا	كذلك رواه لیث عن مجاهد

ابن خزیمه که از معاصران طبری است گفته است ، حنبلیان در باره طبری ظلم کردند و نمیکنار دهند هیچکس نزد طبری آید از وحدیث بشنود .

طبری پس از آنکه سفرهای بسیاری برای طلب علم کرد و از علما و فقهای هر شهری علمی فرا گرفت و احادیثی نوشت ، آخر الامر در بغداد - مرکز خلافت اسلامی - اقامت گزید و در آن شهر مشغول تعلیم و تألیف و کارهای علمی بود تا آنکه سرانجام در شوال ۳۱۰ هجری وفات یافت و در خانه خودش مدفون شد .

مقام علمی و وسعت معلومات
و اطلاعات طبری

چنانکه ازین پیش گفتیم ، در میان دانشمندان
بزرگ ایرانی و نوابغ مشهور اسلامی ، در دوره
اسلام کمتر دانشمندی از جهت توسعه دایره معلومات

و تبحر در هر يك از آنها مانند طبری برخاسته است . طبری با اینکه در اغلب علوم
متداول عصر خود سرشته داشت در هر يك نیز تبحر و تخصص داشت و با کثرت تألیفات
که سابقه و لاحقہ ندارد . هر يك از کتب او در نهایت اتقان و استحکام است . تمام
دانشمندان اسلامی اذعان دارند که کمتر کتابی بصحت و استحکام تاریخ بزرگ طبری
(در تاریخ عالم) و تفسیر بزرگ او نوشته شده است .

ابو محمد عبدالمعز پسر طبری که خود از دانشمندان بوده گفته است :
« طبری از حیث فضل و دانش و هوش دارای مقامی بود که هر کس ویرا
دیده و شناخته بود منکر آن نمیشد ، زیرا وی چندان از علوم اسلامی جمع کرده
بود که هیچکس دیگر پیایه او درین قسمت نرسیده است و نیز باندازه ای کتب و رسالات
نوشته است که از هیچیک از علما و فقهای اسلامی آن اندازه کتب نوشته و منتشر نشده
است . طبری در علوم قرآن و قرآت مختلف و علم تاریخ پیغمبران ، خلفا و پادشاهان
و همچنین از اختلاف فقهاء با ذکر روایت (چنانکه در کتب: بسیط و تهذیب و احکام
قرآت دیده میشود) تبحری بسزا و مهارتی کامل داشت . در روایات کتابهای مذکور
پسختانی که دو میان مردم رد و بدل میشد و با جزاتی که از علما بکسانی داده میشد
اعتماد نمیکرد بلکه بعین اسناد مشهور استناد مینمود . طبری در علم لغت و نحو هم
فضل و اطلاع کامل داشت چنانکه این قسمت را در کتاب تفسیر و کتاب تهذیب که
دران شرح حالش را نوشته تذکر داده است همچنین در علم جدل مهارتی بسزا
داشت . تقضهائی که وی بر مخالفانش کرده و در کتبش نوشته است خود بهترین دلیل
است که او ازین علم نیز بهره کافی و وافق داشته است . »

ابوجعفر طبری با اینکه عالمی متبحر و فقیهی جامع و محدثی بی بدیل بود ،
از علوم ادب و شعر و لغت نیز حظی وافر و اطلاعی کامل داشت . ثعلب که یکی از علمای

معروف ادب است، گوید: «پیش از آنکه مردم برای فرا گرفتن علوم ادب و اشعار نزد من آیند، ابو جعفر طبری شعرش را نزد من میخواند».

ابوالعباس نحوی که از معاریف علوم ادبیه است روزی از اصحاب خود پرسید چه کسی از علمای نحو در جانب شرقی بغداد باقیمانده است؟ گفته هیچکس باقی نمانده است، تمام شیوخ و اساتید از میان رفتند آنگاه ابوالعباس بمخاطب خود گفت: حتی جانب شام از بزرگان و دانشمندان نحو خالی شده است؛ جواب داد: آری مگر اینکه طبری فقیه را جزء علمای نحوم حساب کنیم. ابوالعباس پرسید: سرچریر؟ جواب شنید: آری آنگاه گفت که وی از علمای متبحر و بصیر در نحو مکتب کوفین، میباشد. گفته اند این سخن از ابوالعباس غریب است زیرا وی مردی تندخو و مغرور بود و برای هیچکس شهادت به حفاقت و تبحر در علمی نمیداد، و از اینکه درباره طبری از علمی که خود در آن یگانه بود اینگونه شهادت داده است، دلیل روشنی بر احتیاط و اطلاع کامل طبری از علم نحو میباشد. داستان ملاقات طبری را با ابوالحسن سراج مصری که از نامداران و مشاهیر علمای شعرو ادب بوده است و مذاکره و مباحثه آن دورا در علوم شعرو ادب ازین پیش ذکر کردیم.

چنانکه اشاره شد طبری در اغلب علوم متداول
 عصر خود از: حدیث، فقه، تفسیر، تاریخ، قرأت
 قرآن، نحو، لغت، عروض، شعر، حساب، هندسه،
 جبر و مقابله، منطق، جدل، طب، مهارت و تبحر داشت و از استادان محسوب میشد.
 نکته قابل توجه آنست که طبری در بیشتر علوم مذکوره تألیفات نفیس دارد و هر یک
 از مؤلفات او در قسمت خود از جهت استحکام و صحت مطالب کم نظیر میباشد. طبری
 با اینکه يك تن فقیه و محدث و آشنا بعلوم قرآن و قرآآت مختلف آن بود، در عین حال
 از علم طب نیز بهره وافی و اطلاع کافی داشت و اینگونه وسعت اطلاعات و تخصص
 و تبحر در علوم گوناگون برای کمتر کسی از دانشمندان اسلامی بلکه از مردم جهان
 اتفاق افتاده است.

در باره تبحر و تخصص طبری در یکی یکی از علوم مختلفی که فرا گرفته بود
 چنین نوشته اند :

« طبری مانند يك تن عالم بعلوم قرآن بود و چنان مینمود که از هیچ علمی
 بهره ای ندارد مگر از قرآن و چون يك تن محدث بود که جز حدیث علم دیگری
 نمیداند. و همچون فقیهی بود که بغیر از فقه از علوم دیگر آگاهی ندارد و مثل عالم
 نحوی بود که بجز نحو چیز دیگری نمیشناسد، و چون حساب دانی بود که فقط علم ریاضی
 و حساب میداند.»

بنابراین طبری همچون ذوقنونی بود که در هر يك از علوم و فنون مانند يك تن
 ذی فن تبحر و تخصص داشت چنانکه هر ذی فنی که با وی در مباحثه و مناظره
 روبرو میشد چنان گمان میکرد که طبری فقط در همان علم و فن تخصص دارد. (۱)
 در نتیجه این وسعت اطلاعات و تبحر در علوم گوناگون بود که ابن خزیمه یکی
 از دانشمندان همعصر طبری درباره او گفت: « بر روی سطح پهناور زمین مردی داناتر

۱- طبری از جهت ذوقنونی و ذوقنی صدق شعر نظامی بوده است :
 چو هر ذوقنونی بفرهنگ و عروش بسا يك فنان را که بالیده گوش

لژیسرجریرنیشناسم . هر گاه یکی یکی از آثار علمی طبری را با یکی یکی از کتب و مؤلفات علمای دیگر جمع کنند و آنها را با یکدیگر مقایسه و موازنه نمایند ، آنکه فضل و رجحان کتب وی بر کتب سایر علما - چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت - معلوم خواهد شد . سماعی درباره طبری چنین نوشته است (۱)

« یکی از بزرگان و پیشوایان علمی در مسائل بعقیده طبری فتوی و حکم میداد، و در مواقع اختلاف بآراء و عقاید او رجوع میکرد زیرا او را عالم تر و متبحر تر میدانست . طبری آن اندازه از علوم جمع کرده بود که هیچیک از دانشمندان عصرش پیایه او نرسیدند . طبری حافظ قرآن و آشنا بقرآت مختلف و بصیر بمعانی و احکام آن بود هم چنین در فقه و حدیث مهارت تمام داشت و باقوال صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنان بودند محیط بود . در علم تباریح و آشنائی با اخبار مردمان گذشته نیز اطلاع کامل داشت ... »

این خلکان در تاریخ خود نوشته است : (۲)

« . . . و طبری را مصنفات گرانبھائی است که در فنون عدیده نوشته شده و دلالت دارد بر وسعت علم و بسیاری فضل او . طبری از ائمه مجتهدین بود که از هیچکس تقلید نکرد . ابوالفرج نهر وانی معروف باین طرار در مذهب پیرو او بود ... »

۱ - الانساب خطی - کتابخانه مجلس شورای ملی .

۲ - وفیات الاعیان ج ۲ - چاپ ایران .

طبری نه تنها از جهت وسعت معلومات و بسیاری
خوی و خلق شخصی و روش تألیفات و تبخر در انواع علوم و فنون عصر خود
ورفتار اجتماعی طبری کم نظیر بوده است ، بلکه از حیث خوی و روش

زندگی و تهذیب اخلاق و مناعت طبع و بلندی همت و مراعات اصول و قوانین مربوط
بتکمیل مراتب نفسانی و حفظ صحت جسمانی ، نیز از دانشندان کم نظیر بوده است .
خوی و خلق شخصی و روش و رفتار علمی و اجتماعی طبری شایسته است که سرمشق
طالبان دانش و ادب قرار گیرد تا آنان را برای نیکیبختی و رستگاری رهبری کند .
چنانکه بزرگان و پیشوایان دین دستور داده اند که انسان معتدل آنست که هم در تهذیب
و تکمیل قوای نفسانی و عقلانی بکوشد و هم مراقبت در صحت و سلامت تن و قوای
جسمانی داشته باشد ، طبری نیز کمال مراقبت و رعایت را در باره تن و روان خود
داشت . تکمیل قوای روحانی و فکری همان فرا گرفتن علوم و فنون گوناگون و
اشتغال دائمی بمطالعه و مباحثه و نوشتن کتب و رسائل و عمل کردن بمعلومات خود و
انجام دادن تمام تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بود مراقبت و توجه ببدن و قوای
جسمانی ، رعایت بهداشت واقعی و اعتدال در خواب و خوراک و سایر امور مربوط
بصحت و سلامت بدن بود . بهترین دلیل این مطلب طول عمر وی توأم با صحت کامل
و سلامت تمام اعضا و قوای جسمانی و فکری او میباشد ، چنانکه در سن ۸۶ سالگی
که وفات یافت هنوز بیشتر موهای سر و رویش سیاه و قوایش سالم بود و تا همان نزدیک
مرگ بتعلیم و تفریح و تألیف و تصنیف اشتغال داشت . با این وصف اگر بگوییم
پیروی از روش و رفتار طبری در زندگی تحصیلی و علمی و در زندگی گانه عادی و اجتماعی
دانشجویان و طالبان مقامات علمی و اجتماعی را بسمت منزل مقصود رهبری میکند ،
سخنی بگزاف و دور از حقیقت نگفته ایم .

ازین پیش پیاره ای از محاسن اخلاق طبری اشاره کردیم ، اینک نیز برای تعمیم
فایده و تکمیل مطالب سابق مختصری از اخلاق و عادات او را ذکر میکنیم :
ابوجعفر طبری از جهت رعایت امور مذهبی ، مردی پرهیزگار و پارسا بود و

با نچه علم و عقیده داشت عمل میکرد. در اظهار عقاید دینی و علمی خود کمال صراحت لهجه و شجاعت داشت و پیروی از دستور قرآن کریم : لا ینخالون فی الله نومة لائم ، در مقابل بیان حق و حقیقت از هیچگونه سرزنش و ملامتی ترس و واهمه نداشت چنانکه در داستان مباحثه او با پیروان احمد بن حنبل این حقیقت کاملاً آشکار میشود .

طبری در امانت‌داری و خلوص اعمال و صدق و صفای نیت و پاکیزگی و طهارت نفس و حسن عقیدت از مردان کم نظیر بود . بهترین گواه و شاهد این معنی کتابی است که وی در « آداب نفوس » تألیف کرده است . کتاب مذکور بخوبی مرتبه دینداری و پاکیزگی اخلاق او را نشان میدهد . طبری با آنکه بیشتر اوقات خود را مصروف کارهای علمی از تألیف و تصنیف و املاء احادیث و مباحثه و تدریس میکرد ، از بیجا آوردن اعمال مذهبی و عبادات روحانی اندکی غفلت نمیورزید . گفته‌اند : در هر شب ربعی از قرآن و گاهی مقدار بسیاری قرائت میکرد .

شکی نیست که تمسک با اعمال روحانی و عبادات مذهبی که از روی بصیرت و فهم باشد برای خردمندان و دانشجویان و دانشمندان بهترین راهی است برای رسیدن به حقائق و درک مشکلات و معضلات علمی و پاک شدن نفس از آلودگیها و پلیدیها و ارتقاء آن به لوازم ملکوتی و نیل بمقامات عالیة انسانی .

بزرگان علم و ادب کسانی بوده‌اند که در تکمیل و تهذیب قوای نفسانی و پرورش فکر و ذوق از راه عبادات بی‌ریا و خالص و خشوع و خضوع در مقابل ذات واجب الوجود ، اقدام کرده‌اند . در شرح حال بزرگترین فیلسوف و دانشمند اسلامی ، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ، نوشته‌اند که در مواقع بر خورد بمسائل غامض و لاینحل فلسفه ، نخست تن خود را از آلودگیهای ظاهری پاک میکرد ، خود را شست و شومیداد و وضو میکرد و آنگاه برای تصفیه روح با کمال خلوص و عجز روی بدرگاه آفریننده جهان می‌آورد و نماز می‌ایستاد و ازین راه آئینه فکر و خرد را از گرد و غبار و آلائشهای طبیعی صیقلی میکرد و صفا و جلا میداد ، پس ازان بفهم و درک قضایا و مسائل علمی و فلسفی - که در ابتدا لاینحل مینمود - توفیق می‌یافت .

درینجا بیمناسبت نیست اندکی درین موضوع
بسط سخن داده شود. چون در عصری که ما
زندگی میکنیم، ماده و افکار مادبگری زیاد
توجه و نظر مردمان جهان را بخود معطوف داشته

صفا و پاکیزگی تن و روان از
راه عمل کردن بدستورات
دینی پیدا میشود

است و تمام امور و شئون زندگی را از نظر مادبگری نگاه میکنند ازین جهت شاید
اینگونه حقایق در ابتدای امر بنظر غریب و برخلاف اصول علمی جلوه کند زیرا
کسانی که در چهار دیوار تنگ مادبگری فرورفته اند نمیتوانند اندیشه و خرد خود را
از تنگنای ماده، و مادبگری خارج سازند و آثار شگرف روح و صفای آن را
درک کنند.

بعقیده نویسندۀ این اوراق، یکی از بزرگترین علل موفقیت علما و بزرگان
پیشین و رسیدن آنان بحدارج عالیۀ علمی و مقامات شامخۀ روحانی پاکیزگی روح و
جسم آنان از آلودگیها و پلیدیها بوده است. این پاکیزگی تن و صفای روح پیدا
نیشود مگر از راه تهذیب نفس و تزکیۀ اخلاق و کشتن هوی و هوسهای شیطنی
و غلبه دادن عقل خود را بر احساسات و تمایلات نفسانی راه راست و آسان برای رسیدن
باین نتیجه پیروی از دستورات بزرگان و پیشوایان دین و انجام دادن وظایف و تکالیف
دینی است مخصوصاً عبادات که اگر با خلوص نیت و صفای عقیدت و با جمع بودن
شرایط انجام شود بیشک موجب پاکیزگی و نورانیت روح و خرد آدمی میشود.
درینجا نمیخواهم فقط از راه تمبذ و حدیث و خیر فواید ایمان و دینداری را بیان کنم
بلکه چون بحث و گفتگوی ما در بارۀ علل رسیدن دانشمندان پیشین بمقامات عالیۀ
علمی است، این موضوع را نیز از راه علمی تجزیه و تحلیل میکنم.

معلوم است که علوم و فنون از نوع معقولات و
معنویات است و مفاهیم و معنویات مستقیماً با عقل
و روح انسان سروکار دارند، پس هر چند روح
آدمی صفائی تر و عقل و خردش کمتر آلوده

با تن سالم و روح پاک بهتر
میتوان بدرجات عالیۀ
علمی رسید

بالایشهای مادی و پلیدیهای طبیعی باشد بمغفولات نزدیکتر میشود و برای درك آنها مهیاتر میگردد. و هر چند فرورفتگیش در امور مادی زیادتر باشد و تن و قوای جسمانی اش آلوده بناخوشیها و پلیدیهای طبیعی و روح و عقلش آلوده بناخوشیهای معنوی و هوی و هوس و آرزو آلودگیهای دیگر باشد از مغفولات و امور معنوی دورتر می افتد. آن کس که فراغ خاطر و صفای روح و پاکیزگی جسم داشته باشد بدان مقام میرسد که حقایق بی پرده برومکشوف و مشکلات و معضلات بی وساطت اسباب و علل مادی بوی اشراق و الهام میشوند. در نتیجه آن فرد شاخص و یگانه ای که صفای روح و سلامت عقلش از همه بیشتر است یعنی مـولای متقیان و سرور پرهیزکاران حضرت علی علیه السلام بدان درجه میرسد که میگوید و حق میگوید: لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً (اگر پرده هائی که میان ما و حقایق فاصله است از میان برود بر علم و یقین من چیزی افزوده نخواهد شد).

باری از موضوع دور نیفتیم، امید است از همین نشرده و خلاصه ای که ذکر شد طالبان حقیقت و دانش را بهره و سودی حاصل گردد و راه رسیدن بمقصود و هم آهنگ کردن تن و روح خود را با علوم و فنون بر آنان آشکار و نمایان گردد. اینک برگردیم بشرح حال و رفتار طبری که از همین راه بدان درجه علمی و زهد و تقوی رسید که شمه ای از آن بیان و باره دیگریان میشود.

عبدالعزیز پسر محمد طبری گفته است: «ابوجعفر، ظاهری ظریف و نظیف و باطنی پاکیزه و مصفی داشت. در معاشرت دارای خلق و خوئی نیکو بود و همواره از حال جمیع اصحاب و معاشرانش جو یا میشد. در خوراک و پوشاک و رفتار و گفتار دارای ادب نیک و پسندیده بود. با همگی دوستان و یارانش با دوستی گشاده و چهره متبسم سخن میگفت و گاهی با نیکوترین وجهی با آنان بشوخی و مزاح میپرداخت و لطائف و ظرائف ذوقی و ادبی میگفت.

بسا اتفاق می افتاد که میوه ای برای او هدیه می آوردند و او سخنان بسیار در باره آن میوه میگفت که از هیچیک از مسائل علمی و فقهی خارج نبود.

از عادات و اخلاق طبری آن بود که هر گاه کسی برای او هدیه‌ای میفرستاد، اگر می‌توانست عوض آن را بفرستد و جبران احسان بنماید، آن را می‌پذیرفت و تلافی می‌کرد و در غیر این صورت از قبول آن خودداری می‌کرد و از هدیه فرستنده بوجه نیکوئی بوزش می‌خواست.

یکی از ثروتمندان آن زمان بنام ابوالهیجاء پسر حمدان سه هزار دینار برای طبری فرستاد، چون طبری را بران نظر افتاد در شگفت شد و گفت: «آنچه را که بمکافات و جبران آن توانائی ندارم نپذیرم». کجا مرا توانائی است که ازین مبلغ زیاد جبران کنم؟» بوی گفتند که غرض از اهداء این دینار ها نزدیکی بخداوند و تحصیل اجر و ثواب است، ولی طبری خود داری از قبول کرد و آن را برای صاحبش باز پس فرستاد.

ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب نزد ابوجعفر طبری آمد و شد داشت و کتابهای خود را پیش او قرائت می‌کرد، روزی ابوجعفر از وی خواست که برای ایوان کوچکی بوریائی بیافد ابوالفرج اندازه ایوان را گرفت و پس از چند روز بوریای را ساخت و محض تقرب و ارادت تقدیم ابوجعفر کرد. چون از خانه بیرون شد، ابوجعفر بر خود را خواند و چهار دینار بوی داد که بابت بهای بوریای با ابوالفرج دهد. ابوالفرج از گرفتن پول خودداری کرد، طبری نیز از قبول حصیر امتناع ورزید مگر اینکه ابوالفرج دینارها را بگیرد.

دیگر از حکایاتی که دلالت بر مناعت و بزرگواری طبری دارد، حکایت ذیل است که یکی از معاصران طبری نقل کرده است.

ابوعلی محمد بن عبیدالله وزیر، اناری بعنوان هدیه نزد طبری فرستاد. طبری آن را قبول کرد و در میان همسایگان خود بخش نمود. چون زمانی ازین واقعه گذشت، وزیر مذکور، زنبیلی که در آن کیسه‌ای بود و در میان کیسه ده هزار درهم بود بسوی طبری گسیل داشت و با آن رقه‌ای فرستاد که در آن درخواست کرده بود که طبری هدیه مذکور را بپذیرد. سلیمان واسطه هدیه گفته است که وزیر بن

گفت: «اگر طبری خود هدیه را بپذیرد چه بهتر و الا از تو درخواست کنید که آن را در میان باران و دوستانش که استحقاق دارند قسمت کند، سلیمان گوید: کیسه را برداشتم و بدرخانه طبری رفتم و در را کوبیدم، و طبری از پیش با من آشنا و مانوس بود و چنان عادت داشت که هر گاه بعد از مجلس درس بدرون خانه میرفت هیچکس نمیتوانست برو وارد شود مگر برای کار فوری و ضروری، زیرا اوقاتش مستغرق در تصنیف و تألیف و مطالعه بود گفته است: بوی پیغام دادم که از جانب وزیر برسانت آمده ام از بیرون اذن دخول داد، پس نامه وزیر را بوی دادم، نامه را گرفت ولی از گرفتن درهما خودداری کرد و گفت: خدا او را و ما را بیمارزد، بوی سلام رسان و بگو برای ما همان ازار را بازفرست. گفتم: درهما را در میان بارانت بکسانیکه مستحق میباشد بخش کن و رد هدیه وزیر مکن. گفت: وزیر بهتر از من بحال مردمان آشناست. اگر میخواهد بحتاجان بخششی کند خود میتواند.»

شعر طبری

طبری گاهی اشعاری میخوانده است که از مضامین

آنها نیز میتوان بکارم اخلاق و مناعت نفس و غش و پاکیزگی

اخلاق او پی برد. مورخان و نویسندگان معین نکرده اند که اشعار از خود طبری

است و یا از دیگری زیرا بکلمه «اتشاء» که احتمال هر دو وجه را میدهد تعبیر کرده اند.

دور نیست که اشعار از خود طبری باشد، زیرا چنانکه از این پیش در مقام علمی طبری،

بحث کردیم، طبری در علوم ادبیه نیز مهارت و حذاقت داشت و از اشعار شعرای عرب

چه از دوره جاهلیت و چه از عصر اسلام با اندازه کافی حفظ داشت.

در نكوهش از نعوت و تكبر ثروتمندان و اظهار زبونی و مذلت فقیران این

دو بیت را میخوانده است :

خلقان لارضی طریقهما تبه الغنی و مذلة الفقر

فاذا غنیت فلا تكن بطرا و اذا افتقرت فته على الدهر

«دو خوی مرانا پسندیده است : یکی تکبر در هنگام بی نیازی و دیگری اظهار

بیچارگی در موقع نیازمندی،

« پس هر گاه بی نیاز شوی متکبر و سرکش شو و چون فقیر گردی در مقابل

روزگار سر بلند بایست،

در بزرگواری طبع و مناعت نفس این اشعار را میخوانده است :

اذا اعرت لم اعلم رفیقی و استغنی فاستغنی صدیقی

حیائی حافظی ماء و جهی و رفقی فی مطالبی رفیقی

ولوانی سمحت بیدل و جهی لکنتم الی الغنی سهل الطریق (۱)

« هر گاه تنگدست گردم، دوستم را آگاه نیکنم، من اظهار بی نیازی میکنم

و دوستم بی نیاز میشود.

« شرم نگه دارنده آبروی من است، و رفیق و ثرمی که در خواستن میکنم

بهترین رفیق میباشد اگر من هم آبروی خود را برای بدست آوردن پول از دست میدادم

بزودی پولدار میشدم.

(۱) این خلکان نوشته است : در مجموعه ای این اشعار بطبری سبب داده شده است .

وفیات الاعیان .

طبری خود گفته است که احمد بن عیسی علوی مکتومی برای او فرستاده بود که در آن این اشعار نوشته شده بوده است: (۱)

الإ ان اخوان الثقاة قليل
فهل لي الي ذلك القليل سبيل؟
سل الناس تعرف عنهم عن سمينهم
فكل عليه شاهدٌ و دليل
« ما نا دوستان امين و استوار كم هستند . آيا براي من به اين كم ، راهي ،
« هست ، از مردمان جويا شو تا خوب بد آنان را بشناسي ، همگي دليل و شاهد اين مدعي
ميباشند »

طبری در پاسخ او اين اشعار را نوشته است :

يسيني اميري الظن في جهد جاهد
فهل لي بحسن الظن منه - سبيل؟
تأمل اميري ما ظننت و قاتنه
فان جميل القول منك جميل
« امير من در باره كوشش كوشش كنده سوء ظن دارد ، آيا براي من راهي بحسن
ظن او هست ؟

بينديش ، امير من ، در آنچه گمان كردي و گفتي زيرا گفتار نيك از نونيكوست .»

رعایت حفظ صحت و

آداب غذا خوردن طبری

ابوبکر بن کامل که از شاگردان و اصحاب

طبری بوده است، شرحی مبسوط درباره آداب

غذا خوردن طبری و نظافت و پاکیزگی و

رعایت امور بهداشتی او نقل کرده است که چون خالی از فایده نیست، در اینجا بنقل

مختصری از آن قناعت میکنیم. گفته است: من هیچکس را نظیفتر و پاکیزه تر در

غذا خوردن از ابوجعفر ندیدم. هرگز در مجلسی صدای دماغ وی شنیده نشد و هرگز

کسی آب دهان و بینی او را ندید و نیز کسی ندید که ابوجعفر قسم بخورد و یا غلطی بر

زبانش جاری گردد. طبری از خوردن چربی خودداری میکرد و گوشت خالص قرمز

را میخورد و همیشه آنرا با کشمش می پخت. از خوردن کنجد و عدس خودداری

میکرد و میگفت آن دو معده را فاسد و دهان را بدبو میکنند و نیز میگفت خرما

خشک معده را فاسد و چشم را کم نور و دندانها را ضایع میکند. کسی بوی گند من در

تمام مدت عمرم از آن میخورم و جز خوبی از آن چیزی ندیده ام. طبری گفت خرما

در باره تو هیچ فروگذار نکرده است. چه میخواهی درباره تو بکنند بیشتر از آنچه

کرده است؟ گفته اند کسی که این سخن را بطبری گفت دندانهایش ریخته و چشمش

کم نور و جیش لاغر و رنگش زرد شده بود.

یاقوت حموی نیز بنفصیل چگونگی غذا خوردن طبری را نوشته و مطالبی

میان کرده است که دلالت بر اطلاع کامل طبری از مبانی و مبادی علم طب دارد و نیز

حاکمی از آنست که وی بقواعد و دستورات طبی و حفظ الصحة عمل نمیکرده و معالجات

سودمندی در باره خود و دیگران کرده و نتیجه مطلوب گرفته بوده است. هم چنین

یاقوت شرح داده است که طبری از چه غذاهائی دوری میکرد و زبانهای آنها را اینل

مینمود و بچه نوع غذا رغبت داشت و چگونه غذا را ترتیب میداد. برای آگاهی بیشتری

مراجعه شود بکتاب ارشاد الارباب الی معرفة الادیب (معجم الادباء)

این اندازه مسلم است که طبری در زمان حیات متهم
 مذهب و معتقدات
 بشیع و دوستی حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار بوده
 محمد بن جریر طبری
 است. در نتیجه همین اتهام پس از مرگش، از ترس عوام و
 متعصبان اهل سنت و جماعت، او را در شب دفن کردند (۱) آنچه تأیید میکند تمایل
 او را بشیع آنستکه مردم طبرستان و گیلان از همان اوایل که بدین مقدس اسلام
 در آمدند اکثر آنان شیعی مذهب بودند و بدوستی اهل بیت شهرت داشتند. از نیرو
 یکی از پناهگاههای شیعیان و سادات علوی در زمانهایی که خلفای اموی و عباسی در
 صدد آزار و افتخار آنان بودند، جبال طبرستان و گیلان بود. سلاطین آل بویه نیز
 که خود شیعه پاک اعتقاد بودند و از مذهب شیعه اثنی عشری ترویج میکردند از گیلان
 برخاسته بودند.

در عصری که طبری نشو و نما یافت مردم طبرستان عموماً پیرو حضرت علی علیه
 السلام و اولاد بزرگوار او بودند. از مجموع این قرائن میتوان استنباط کرد که طبری
 نیز از جهت تأثیر محیط و خانواده و پرورش ابتدائی فعلاً شیعه و با تمایل بشیع
 بوده است ولی معلوم نیست که بر فرض تشیع طبری و با تمایل او بشیع، معتقدات وی
 درباره صحابه و خلفای راشدین همچون معتقدات شیعه‌های دوازده امامی بوده است؟
 از حکایات و قضایائی که در تاریخ زندگانی وی دیده میشود چنان برمی آید که اگر
 هم تمایل ب مذهب شیعه داشته است، نسبت بخلفای راشدین و صحابه حضرت رسول
 اکرم صلی الله علیه و آله نیز بدین نبوده و آنان را گرامی میداشته است. مگر اینکه
 بگوئیم تجلیل وی از خلفا و صحابه از راه تقیه بوده است و این گمان در پاره‌ای از
 موارد چندان دور از حقیقت نمی نماید زیرا چنانکه معلوم است شیوع مذهب تسنن در زمان
 طبری آنهم در مرکز خلافت اسلامی و در دربار خلیفه در نهایت شدت بود و مخالفان
 آن مذهب بویژه شیعیان دوازده امامی هیچگونه آزادی اظهار عقاید و عمل نمودن
 بآداب و مراسم مذهبی خود نداشتند و از نیرو برخی از علمای آن عصر که محققاً
 شیعه بوده‌اند، بظاهر خود را هر رنگ دیگران میکردند و از تقیه خودداری نمینمودند.

ممکن است طبری نیز که محل اقامتش بغداد، مرکز خلافت اسلامی و اجتماع علما و مفتیان بزرگ اهل سنت و مدارس و مجامع تدریس و تدریس بر وفق مذهب اهل سنت بود، خواهی نخواهی بظاهر خود را هرنگ هموم قرار داده بوده است.

نویسنده این اوراق در باره طبری و کسانی که مانند وی در نظر ما مشتبه هستند و از شرح احوال و عقاید آنان بطور قطع و مسلم نمیتوانیم مذهب و معتقدات آنان را بدست بیاوریم ولی در گوشه و کنار تاریخ زندگانی آنان اشارات و کنایاتی دیده میشود که حاکی از تمایل آنان بمذهب تشیع است، چنان عقیده دارد که قطعاً طرف تشیع آنان رجحان دارد زیرا اگر کسی فی الحقیقه معتقد باین مذهب نباشد هیچ دلیل منطقی و عقلانی وجود ندارد که در عصری که همه مردمان برخلاف مذهب مذکور هستند و تمایل و تظاهر بدان مذهب موجب ضررها و خسارات مالی و جانی و اعتباری است معیناً کسیکه معناً و باطناً معتقد و متمایل بآن مذهب نیست، اظهار میل به آن مذهب کند و جست و گریخته و با اشاره و تلویح حقانیت آن مذهب و علاقه و تمایل خود را بدان برساند و یا بطرزی سخن گوید که در آن ابهام و ابهام باشد چه آنکه اگر در حقیقت اینگونه کسی معتقد بمذهب تسنن باشد، هیچ ترس و راهی از اظهار عقیده باطنی خود ندارد بلکه آنرا موجب سرافرازی و افتخار میدانند ولی در غیر اینصورت ناگزیر است که سخن در پرده گوید و از راه اشاره و ابهام گاهی معتقدات باطن خود را بیان کند.

از اینگونه کلمات و سخنان دویلهو و ابهام دار در گفتار اغلب کسانی که مشتبه هستند از قبیل: ضری، رضامی، سعدی و غیر ایشان زیاد دیده میشود.

اینک پس از ذکر این مقدمه مختصر، مطالب و قضایائی را که مورخان و محققان درباره مذهب و معتقدات او نوشته اند در اینجا نقل و داوری را بنسوق سلیم خوانندگان و اگذار میکنیم: تذکر این نکته نوبینجا لازم است که طبری در فروع احکام و مسائل فقهی خود مذهب خاصی داشت که از مجموع احادیث و اخبار و کلمات فقها و محدثان استنباط کرده و در فروع از هیچیک از ائمه لوبعه اهل سنت که مدار

احکام و مسائل در مذهب اهل سنت بستگی بگفته آنان دارد پیروی نیککرد و چنانکه در سابق اشاره کردیم، در زمان طبری و بعد از او جمعی از علماء که بنام «جربریه» معروف شده‌اند در فروع و مسائل فقه از طبری پیروی می‌کردند.

عبدالمزین بن محمد طبری گفته است : (۱)

ابوجعفر طبری در قسمت عمده مذاهب و

آراء خود بران راه میرفت که پیشینیان و علما

بران راه رفته بودند . وی کاملاً با آداب و سنن دینی عمل میکرد و از مخالفت پیشینیان

شدیداً احتراز مینمود و درین روش هرگز از ملامت و سرزنش مردم باکی نداشت و

دست از عقیده خود برنیداشت ... و نیز بامعزله در عقایدی که آنان بر خلاف جماعت

داشتند مخالف بود ...

در موضوع جبر و اختیار و اعمال و افعال بندگان چنین عقیده داشت که :

... هر چه در عالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خداست و آنچه را

که خداوند باهل ایسان از استطاعت و توفیق بر کارهای نیک عطا کرده است غیر از

آن است که باهل کفر از عقل داده است ، و خداوند بر قلوب بندگانی که کافر شده اند

مهر نهاده است تا مجازات کفر آنان داده شود . باقوت حموی پس از ذکر این عقیده

بطبری شدیداً اعتراض کرده و چنین گفته است : « این عقیده طبری جداً نادرست

و غلط است زیرا اگر خداوند قبل از کفر کفار بر دل آنان مهر نهاده باشد ، کاری

ظالمانه انجام یافته است و اگر بعد از کفر ختم کرده باشد پس ختم بر سر مختوم است

(یعنی تحسین حاصل لازم می آید) و چنین قولی راهیچکس از اهل سنت و جماعت

نگفته است و این قول را فضیلت (شیعه انبی عشری) و معزله است فبحم الله .

نویسنده این اوراق گوید ، اعتراض باقوت حموی بر طبری بیشتر ناشی از جنبه

تهدیب خشک مذهبی است که باقوت حموی بدان متصف بوده است زیرا چنانکه مورخان و

محققان در شرح حال باقوت نوشته اند و شواهد زیادی از کتب خود او در دست است ، باقوت

با آن مرتبه فضل و احاطه بر تاریخ عمومی و تاریخ رجال و بزرگان و جغرافیای مسالک

و مسالک مهمان مردی بوده است متعصب و جامد و چون از کوچکی عقاید خاصی در

وی تزیق شده بوده با همان عقاید نشود نما یافته است از اینرو هر عقیده ای که مخالف

عقاید خود میدیده است جداً انکار میکرد و در صدور و اعتراض بر می آمده است

(۱) این قسمت و مطالب بعد از این از کتاب معجم الادباء نقل شده است .

چنانکه نسبت بطبری نیز همین عمل را کرده است. از لایحه و لحن وی مشهور است که تعقیب زیاد در اصل گفتار طبری نگردیده بلکه چون عقیده مذکور را منتسب بر افضیان و معتزله میدانسته است و با افضیان بر اثر همان پرورش ابتدائی کمال عداوت داشته و حتی ابن عداوت را بجائی رسانده که نسبت بمولای متقیان و امیر - مؤمنان نیز شهرت بیغض و عداوت پیدا کرده است ازین جهت از همان آغاز امر دامن همت برای رد آن بر کمر بسته و با آوردن عبارت رکبک، ردئی یعنی زشت، در اول و نفرین، فبهم الله، در آخر چماق تکفیر را بر سر طبری و روافض و معتزله فرو کوبیده است. این روش و اخلاق آمیخته بمصیب جاهلانیه بهیچوجه شایسته دانشمندان و دانش پژوهان نیباشد و بزرگترین آفت تحقیق میباشد.

طبری در اظهار عقیده بیان شده امری واقعی و حقیقتی ثابت را خواسته است. روشن سازد - و از نظر واقع بینی و حقیقت پژوهی طبری درین عقیده مصاب است. آیا یاقوت حموی میتواند انکار کند که بکتبن بودائی، هندو، بت پرست، گاو پرست، ستاره پرست و هزاران کسان دیگر که در نظر او کافر محسوب میشوند و شقی و اهل دوزخ بشمار می آیند از همان آغاز وجود و ابتدای رشد و شعور بر دین بود ایاهنو و یابت پرستی و غیره بزرگ میشوند و فکر و عقیده بودائی و بت پرستی در سرشت آنان رسوخ می باید و بکتبن مسلمان شیعی یاسنی از همان آغاز امر برخلاف کفار پرورش می یابد و بزرگ میشود؛ کلام مانور در میان شیعیان که با اصول روانشناسی و علم پزشکی امروز مطابقت دارد یعنی حدیث مشهور: الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه نیز حکایت از همین معنی و عقیده دارد.

طبری عقایدین در باره قضا و قدر و جبر و اختیار بیشتر متوجه جبر و قدر میباشد. و هر عاقل و متفکری نیز پس از تفکر و تأمل و تجربه و مسامحت در امور و شتون این جهان بهمین نتیجه میرسد. وی چنان عقیده داشت که، آنچه را خطا کرده است نمیتوانسته است در آن براه صواب برود و در آن چه براه راست و درست رفته است نمیتوانسته است در آن خطا کند و چنانکه آنچه در عالم کون و فساد جریان دارد باراده و مشیت آفریدگار جهان است . . .

ابوعلی گفته است: «طبری در مسئله امامت معتقد بامامت ابوبکر، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) بود و در موضوع تفضیل» (۱) پیروی از اصحاب حدیث داشت و هر کس را از هر مذهبی که مخالف او بود تکفیر میکرد و اخبار و شهادت آنان را قبول نمینمود و این عقیده خود را در کتاب شهادت و در کتاب رساله و در اول ذیل المذیل ذکر کرده است (۲)

در باب ارث نیز رای خاصی داشت. در آنجا که قول حضرت رسول اکرم را ذکر کرده است که: «مسلم ارثش بکافر و کافر ارثش بمسلم نمیرسد و نیز مردمان دو مذهب مختلف از یکدیگر ارث نمگیرند» (۳) چنین گفته است که دو کافر از یک دین که دارای دو مذهب باشند نیز از یکدیگر ارث نمگیرند بنابراین پیروان مذهب یعقوبی از دین نصاری از پیروان مذهب ملکی از همان دین ارث نمگیرند و همچنین ملکی از نسطوری و نیز پیروان مذهب شیعنی از دین یهود از پیروان مذهب سامری از همان دین ارث نمگیرند و هم چنین پیروان مذهب عنانی از پیروان مذهب شیعنی - بنابراین وقتی پیروان کلیساها و کنیسه‌های مسیحی و یهودی از حیث مذهب و مسلک اختلاف داشته باشند از یکدیگر ارث نمگیرند. درین عقیده اوزاعی نیز از طبری پیروی کرده است.

در باره مذهب طبری این بحث را خاتمه میدهم بنقل قول مرحوم سید محمد باقر چهارسومی اصفهانی اعلی الله مقامه صاحب کتاب نفیس روایات الجنات. وی در ضمن

(۱) عده‌ای از اهل سنت با آنکه معتقد بتقدم ابوبکر و عمر و عثمان در خلافت ظاهری بر حضرت علی علیه السلام میباشند ولی از نظر فضل و علم و تقوی و نزدیکی بحضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی ع را افضل و اعلم و از هد میدانند و این طایفه معروف به «مفضله» میباشند.

(۲) کتابهای مذکور در دست نیست که بتوان از آنها معتقدات و مذهب طبری را بطور قطع و یقین بدست آورد کتاب ذیل المذیل نیز که در دست است باز مورد حاجت را نمیتوان از آن استفاده کرد زیرا آنچه از آن در ذیل تاریخ طبری چاپ شده است منتخبی بیش نیست و قسمت اول آن چاپ نشده است.

(۳) لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم ولا یرث اهل ملتین شتی

شرح احوال طبری دربارهٔ مذهب او چنین مینویسد :

«... ولی دریش من شیعهٔ بزرگی است دربارهٔ مذهب ابو جعفر طبری بلکه

بودن او از اهل مذهب حق (یعنی شیعه) نزد من رجحان دارد بدلائل ذیل :

اول - طبری از شهری بوده است که مردمان آنجا از قدیم معروف بتشیع بوده‌اند و درین مذهب کمال تعلق و تعصب داشته‌اند بویژه در زمان پادشاهان آل بویه .

دوم - اقدام وی بتألیف کتابی دربارهٔ حدیث و غدیر خم، در صورتیکه عموم اهل سنت و مخصوصاً متعصبان این طایفه بهیچوجه راضی بنوشتن اینگونه کتب نیستند.

سوم - پیروی نکردن طبری در فروع از هیچک از مذاهب چهار گانه اهل سنت که تمام سنیان پیروی از آن مذاهب میباشند و غیر از طبری هیچکس را از اهل سنت سراغ ندلوریم که پیروی از مذاهب چهار گانه نباشد . با این وصف هیچگونه دلیل و باعنی برای این امور وجود ندارد مگر اینکه بگوئیم که طبری هر چند بظاهر از نظر رعایت جانب خلفاء و بزرگان دولت که همگی مذهب اهل تسنن داشتند ، تظاهر بمذهب اهل سنت داشته است ولی در باطن از پیروان مذهب تشیع بوده است (۱)



بخش دوم

آثار علمی طبری

کتابه انجم لها زاهرات
مؤذنات رسومها بالذئور
(ابن اعرابی در مرتبه طبری)

ازین پیش گفتیم در میان علمای ایران و اسلام کمتر کسی باندازه ابو جعفر طبری در زمینه های گوناگون کتب و رسالات تألیف و تصنیف کرده است. در میان آثار علمی طبری دو کتاب از همه مشهورتر است و بعد از طبری همواره در میان ارباب فضل و دانش مورد استفاده بوده است و بمطالب آن استناد میجسته اند. این دو کتاب گذشته از جهت امتیازات و اختصاصات معانی و مطالب، از حیث کمیت و مقدار نیز بر سایر مؤلفات طبری برتری دارند. دو کتاب مذکور عبارتند از:

۱ - التاريخ الكبير بتاريخ بزرگ مسمی به «تاریخ الرسل والملوک و اخبارهم و من کان فی زمن کل واحد منهم»

۲ - تفسیر بزرگ مسمی به «جامع البیان عن تأویل القرآن».

درین بخش ازین رساله درباره دو کتاب مذکور - تا آنجا که در خود این رساله است - بتفصیل سخن میرائیم و درباره دیگر کتب و رسالات و مؤلفات طبری نسبت باهمیت موضوعات درباره بعضی توضیح و شرح مختصری ایراد و درباره بعضی فقط بذکر نام و عنوان قناعت میکنیم.

پیش از آنکه بشرح و بیان اختصاصات و مزایای کتاب
۱- تاریخ بزرگ مذکور بپردازیم، چون کتاب نامبرده از کتب اولیه ای است

که در تاریخ عمومی دنیا از ابتدای خلقت تا زمانی که مؤلف میزیسته است برشته تحریر

در آمده است ، شایسته است مختصری دربارهٔ پیدایش فن تاریخ نویسی در میان مسلمانان و مصادر و مأخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تواریخ متداول در میان مورخان و تذکره نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

عربها پیش از اسلام چنانکه همه مورخان گفته‌اند از جهت
 تمدن و سیاست و شوکت و اقتدار و ثروت و نیز از حیث علوم
 تاریخ در اسلام
 و فنون و صنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل و امم بودند .
 طبعاً در فن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و
 اثری از خود بیادگار نگذاشتند .

چون اسلام ظاهر گردید ، در نتیجه تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام عربها
 در مدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند و بدرجات شامخ تمدن نایل شدند و با
 قوی‌ترین و متمکن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران و روم بنای جنگ و مبارزه را
 گذاشتند و در آنک مدت‌تی آن دو کشور بزرگ را زیر سیطره و نفوذ اسلام در آوردند .
 شهرهای بزرگ و آباد ایران و روم یکی پس از دیگری بدست مسلمانان گشوده شد
 و طولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان و خود شهرها رنگ اسلام بخود گرفت .
 این جهانگشایی و گشودن شهرها و بسط و توسعه تمدن و علوم اسلامی در
 میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خود را بعلم تاریخ - مانند سایر علوم
 درک کنند و برای نوشتن شرح حال بزرگان دین و تعیین ایام و سنواتی که در آنها
 حوادث و قضایائی مربوط باسلام واقع شده و نیز تاریخ صدور احکام و نظایر اینها در
 صد نوشتن تاریخ و نشر آن برآیند .

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب علوم و
 آداب اسلامی از میان دانشمندان ایرانی بوده‌اند ،
 پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان
 دانشمندان ایرانی نخستین
 مورخان اسلام بودند

بوده‌اند (۱)

عربهای صدر اسلام بیشتر علاقه و توجهشان بمشاعل کشوری و لشکری بود و از
 اشتغال بعلوم و ادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بکارهای علمی
 نداشتند .

علل شیوع و رواج علم تاریخ و پیدا شدن مورخان زیاد در میان مسلمانان امور

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

زیادی بوده است از آن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل و تفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن و حالات کسانی که در آیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد برآمدند که نخست و سیرت نبوی را جمع کنند زیرا بانوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می آمد (۱)

نخستین کسیکه بتدوین و تألیف سیره نبوی پرداخت محمد بن اسحاق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف الظنون نوشته است که محمد بن مسلم زهری (وفات ۱۲۴) کتابی در مقامی جنگها و تدوین کرده بوده است بنا برین تألیف وی پیش از ابن اسحاق خواهد بود زیرا او پیش از ابن اسحاق به بیست سال و اندی وفات یافته بوده است.

قدیمترین کتاب جامع و مشروحی که در سیره نبی اکرم نوشته شده و در دست است کتاب سیره عبدالمذک بن هشام (۲۱۳ هجری) معروف به سیره ابن هشام است. مطالب این کتاب بیشتر نقل از ابن اسحاق است و تاکنون چندین بار در کشورهای عربی چاپ شده است.

پس از آنکه مسلمین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات مطابق احکام اسلامی بر مردمان آن شهرها نهادند اختلافی در کیفیت فتح باره ای از شهرها پیدا شد که بزور گشوده شده است یا صلح یا بزور - و مطابق فقه اسلام خراج گرفتن از ملل غیر مسلم که شهرهای آنان بدست مسلمانان گشوده شده است در هر يك از احوال مذکور اختلاف دارد و در هر مورد حکم و دستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است - ازینرو مسلمانان ناگزیر شدند که درباره چگونگی فتح هر يك از شهرها بحث و تحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زندان

(۲) ابن الندیم در کتاب الغرر است ابن اسحاق را غیر موق میدانند. مینویسد که کتاب او در نزد علمای حدیث اعتباری ندارد و در مطالب کتاب بیشتر بگفته علمای یهود و نصاری اعتماد کرده است.

پیدایش تواریخ در باره فتح شهرها

کنند و نتیجه تحقیقات خود را در کتب و رسالاتی تدوین نمایند. در نتیجه کتب بسیاری در باره فتح هر شهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام و فتوح العراق ابو مخنف لوط بن یحیی و ابو عبد الله محمد بن عمرو اقدسی (۲۰۷ - ۱۳۰ هجری) و کتاب فتوح مصر و مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ۲۵۷ هجری) و فتوح بیت المقدس و فتوح خراسان و کتاب خبر بصره و فتح آن تألیف ابوالحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (۲۱۵ - ۱۳۵ هجری) (۱) پس از آن بتدریج دامنه تألیف کتب تاریخی رو به توسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالک و کشورها در یک کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ۲۷۹ هجری) که از بهترین و مؤثق ترین کتب تاریخ در باره فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد.

هر چند تمدن و حضارت اسلام رو به فزونی مینهاد و وسعت ممالک اسلامی بیشتر میشد و علوم و فنون و ادبیات بسط و توسعه می یافت احتیاج مسلمین به علم تاریخ و شعب و انواع آن که عبارت از تذکره و تراجم احوال بزرگان و دانشمندان از هر طبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطه تحقیق در مسائل قرآن و حدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که در میان مسلمین رشد و نمو می یافت و رو به توسعه و رواج میگذاورد و همچنین بحث و تحقیق در سندهای احادیث و جدا کردن احادیث صحیح از ضعیف مجبور شدند که تحقیق در حال روایات سندهای حدیث کنند و مقام و مرتبه آنان را از حیث تقه و مورد اعتماد بودن یا ضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان هر فنی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هر طبقه تراجم و تذکره احوال نوشتند از قبیل:

طبقات الشعراء - طبقات النحویین - طبقات الفقهاء - طبقات الفرسان - طبقات المحدثین - طبقات المفسرین - طبقات اللغویین - طبقات المتکلمین - طبقات النسائین
طبقات الاطباء - طبقات النعماء و غیرها.

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که در مدت کمی علم تاریخ و شعب آن در میان مسلمانان توسعه و رواج بسیار گرفت و نگارش تراجم احوال و تذکره دانشمندان از هر صنف و طبقه در بین مسلمین از سایر ملل بیشتر معمول و متداول گردید.

قرن دوم هجری و نیمه اول قرن سوم سپری
 گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمانان
 بهمان «سیره» و «فتوح» و «مغازی» و
 «طبقات» بود.

آغاز پیدایش تاریخ عمومی
 در میان مسلمانان

پیدایش تواریخ عمومی و تاریخ عالم از قبیل : تواریخ امم جهان و تاریخ شهرها
 و کشورها چه از امم و ملل قدیمه و چه از ملل جدیده بعد ازین تاریخ دو میان مسلمانان
 رواج یافت .

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتب تدوین کرد ابن واضح مشهور به
 «یعقوبی» است و کتب تاریخ او نیز شهرت به «تاریخ یعقوبی» دارد . این کتاب در دو
 جزء چاپ شده است : یک جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند : ایران ، روم ، هند ،
 یونان و غیر ایشان . جزء دیگر در تاریخ اسلام از آغاز ظهور پیغمبر اکرم تا روزگار
 خلافت معتمد عباسی که در ۲۵۶ بخلافت نشست .

بعد از تاریخ یعقوبی ، «تاریخ بزرگ» تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر
 و مورخ شهر که مورد بحث و تحقیق درین رساله میباشد نوشته شد که از آغاز خلقت
 تا حوادث سال ۳۰۲ هجری را دربر دارد .

بعد از دو تاریخ مذکور ، کتاب تاریخ مروج الذهب مسعودی (وفات ۳۴۶
 هجری) تألیف گردید که در آن علاوه بر ذکر تاریخ عالم ، توصیف بلاد و بحار و
 حیوانات و جبال و جزائر شده و بر حسب دولتها و امتهای مرتب گشته است . این کتاب
 چاپ شده و در دسترس میباشد .

تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی در نوشتن کتب تاریخ عمومی در
 میان مسلمانان پیدا نشد و بر تواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده
 نگردید تا آنکه کم کم دول اسلامی عرب در گوشه و کنار رو با تقراض گذارد .
 دولت و خلافت عباسی در عراق ، دولت فاطمیین در مصر و دولت امویین در اندلس
 از میان رفت و دول ترک و بربر و کرد و مغول جانشین آنان گردید و مردم ممالک

اسلامی داخل دوره و عصری جدید شدند ازینرو در صدد تدوین اخبار و حوادث اعصار و قرون گذشته برآمدند و از کتب و نوشته‌های دانشمندان و مورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مرتب و محبوب کردند چنانکه مطالب زائد و سلسله اسناد و اسامی روات را حذف نمودند و آنچه از قضایا و حوادث تاریخی مربوط بعالم که در آنها ذکر نشده بود بر آنها افزودند و در نتیجه کتابهای بزرگ و مشروح در تاریخ اسلام و در تاریخ عمومی جهان بوسیله دانشمندان اسلامی نوشته شد .

از کتب مشهور و مفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزیری (وفات ۶۳۰ هجری) است . این کتاب مشتمل است بر مطالب تاریخ طبری بعنف اسناد و اختصار نصوص مطول . پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشته تاریخ و بیان حوادث را تا قرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است و نیز مطالبی درباره خلفای اموی که در غرب و اندلس سلطنت میکرده اند و طبری در تاریخ خود از آنان یاد نکرده بود ، در تاریخ خود اضافه کرده است .

این کتاب دارای ۱۳ مجلد است و چندین بار بچاپ رسیده و از ما خندمهم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی میباشد . (۱)
بعد از ابن الاثیر ، ابوالفداء (وفات ۷۳۲ هجری) کتاب کامل را مختصر کرد و بسیاری از اخبار ادبا و علما و اخبار عرب جاهلیت را بر آن افزود (۲)



(۱) بگفته کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنوت ، کتاب کامل التواریخ بوسیله مولانا نجم الدین طارمی که از اعیان دولت میرزا میرانشاه ، سر امیر تیمور کورگانی و ده است ، با اشاره آن پادشاه بفارسی ترجمه شده بوده است .
(۲) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان .

اینک که مختصری در باره چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان و انواع و شعب تاریخ ذکر شد، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری و نقل عقاید و گفته دانشندان و مورخان بزرگ درباره این کتاب:

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار سودمند است
ارزش تاریخ طبری و چگونگی جمع آوری مطالب آن
 که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام نوشته شده است. این کتاب از نظر صحت و

اتقان مطالب در تمام قرون اسلامی، پس از مؤلف، مورد استناد و استفاده مورخان و مرجع افاضل و دانشندان بوده است. تاریخ طبری مشتمل است بر اخبار و حوادث پادشاهان و پیغمبران سلف و وقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث و وقایع قبل از اسلام، شرحی مبسوط و مستع درباره سلسله پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ ایران و ذکر تاریخ هریک از سلسله‌ها و نام هریک از پادشاهان مطابق کتب سیرالملوک یا شاهنامه ایراد کرده است. درباره سلسله ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند و مآخذ و روایات بیشتری درباره آنان در دست بوده است، مفصل‌تر بحث کرده و مطالب این قسمت روشن‌تر و سودمندتر است.

مصنف در آغاز کتاب پس از ذکر خطبه و ستایش آفریدگار دو جهان و مدح خاتم پیغمبران و خاندان و اصحاب و جانشینان آن بزرگوار چنین گفته است:
 «خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب می‌آوریم بروایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری، به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم و با سند روایت را بابشان میرسانم نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت و صداقت را از خود نشان میدهد و نسبت بتاریخ امم و ملل قدیمه که جز نقل سینه بسینه از گذشتگان بایندگان (۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یک سال قبل از وفات طبری نوشته

و حفظ کردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده اند راه دیگری برای ضبط قضایا و حوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است، و نیز چون در روایات و اخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب و دور از ذهن و خارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این معنی بوده است در مقام اعتدال از ذکر این مطالب چنین میگوید:

«اگر ناظران و شنوندگان اخبار این کتاب بیرخی داستانها و قصه ها برخوردند که عقل و جود آنها را انکار کند و سامعه از شنیدن آنها تنفر حاصل نماید، نباید بمن خرده گیری و عیبجویی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده اند و مانیز آنها را چنانکه شنیده ایم در کتاب خود آوردیم.»

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید در خصوص کیفیت و کسیت زمان و تعریف آن ذکر کرده پس از آن بیان حادث بودن زمان پرداخته و ثابت کرده که محدث آن خداوند میباشد، سپس درباره نخستین مغلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته و داستان حضرت آدم و حوا و چگونگی فریب دادن ابلیس آنان را بیان کرده است. بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم و غیر اولوالعزم و پادشاهان ایران و روم و ملوک الطوائف پرداخته تا آنکه رشته تاریخ را بمولد و مبعث حضرت رسول اکرم و نبی خاتم ص رسانده است. پس از آن تاریخ حیات حضرت پیغمبر اکرم و نسبت شریف آن بزرگوار و ازواج و اولاد و جنگها و حوادث و قضایای زمان آن حضرت و سیره آن بزرگوار و خلفا و صحابه و تاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) روش تاریخ طبری در ذکر حوادث و وقایع بعد از اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری.

طبری خود کتاب مذکور را تا حوادث سال ۲۹۴ برای شاگردان و اصحابش تدریس کرده و بآنان اجازه نقل داده است.

ابن جوزی - بنقل صاحب کشف الظنون - گفته است: «تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده و آنچه به ما رسیده است مختصری از مفصل است.»

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هر يك از تفسیر و تاریخ بزرگ را نخست درسی هزار ورق نوشته بود و چون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند و خواستار اختصار شدند هر يك از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد. باقوت حموی در کتاب معجم الادباء گفته است: «... این کتاب از جهت شرف و بزرگی در دنیا بی نظیر است و درین کتاب بسیاری از علوم دین و دنیا فراهم شده است و اوراق آن نزدیک به پنج هزار میباشد.»

طبری کتاب دیگری در تاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل‌المنذیل گذارده است، این کتاب در حقیقت دنبانه کتاب تاریخ بزرگ او و جزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد. کتاب اخیر درباره شرح حال اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که در حال حیات آن حضرت یا بعد از آن وفات یافته و یا بقتل رسیده‌اند بعد بذکر تاجان و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند پرداخته است تا میرسد باساتید و شیوخی که خود از آنان حدیث و روایت شنیده است. درباره هر يك مختصری از اخبار و عقاید و مذاهب آنان نیز آورده است و از ارباب فضل و دانش که بذهب و عقیده ناشایستی منسوب شده‌اند و در واقع از آن عقیده و مذهب بری میباشند از قبیل حسن بصری، قتاده و عکرمه و غیر آنان دفاع کرده است. طبری در سال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است.

بگفته باقوت حموی، ذیل‌المنذیل بهترین و سودمندترین کتابی است که در نوع خود نوشته شده است و طلاب و افاضل اهل علم در آن میل و رغبت زیاد دارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد.

گفتار مورخان و دانشمندان
در باره تاریخ طبری

کتاب تاریخ طبری از جمله کتب پر ارزش و سودمندی است که از زمان تألیف تا کنون همواره ارزش و مقام خود را حفظ کرده و مورد

توجه و استناد و استشهاد دانشمندان و مورخان بوده است. مورخان اسلام و غیر اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده نموده و آن را مرجع و مأخذ خود قرار داده‌اند.

مسمودی در مقدمه کتاب نفیس و پر ارزش خود بنام مروج الذهب پس از نام بردن جمع بسیاری از مورخان و شمردن کتب هر یک از آنان با ذکر مزایا و اختصاصات آنها چنین مینویسد:

... و اما تاریخ ابو جعفر طبری که برتری بر کتب دیگر تاریخ دارد و افزونتر از آنهاست، جامع انواع خیرها و آثار و حاوی اقسام فنون و علوم میباشد.

این کتاب دارای محسنات و فواید زیاد است و نفعش بتمام طالبان و پژوهندگان تاریخ و آثار گذشتگان میرسد. مؤلف این کتاب فقیه عصر و زاهد و پرهیزکار زمان خود بوده است و علوم فقه، و دانشمندان شهرها و اخبار محققان سیر و آثار بوی منتهی گردیده بوده است. ... (۱) مورخ علامه ابو الحسن علی بن ابوالکرم معروف به ابن اثیر جزیری در مقدمه کامل التواریخ خود نوشته است:

... و ابتدا کردم بتاریخ بزرگ تألیف امام ابو جعفر طبری زیرا کتاب مذکور در نزد عموم محققان مورد اعتماد و در موارد اختلاف محل رجوع میباشد. ... و من از میان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم زیرا وی از روی حق و صواب درین فن پیشوا و از روی حقیقت و واقع جامع علوم و فنون میباشد. ... (۲)

(۱) مروج الذهب مسمودی چاپ پاریس

(۲) کامل التواریخ ابن اثیر جلد اول چاپ مصر

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلمانان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه از زمانی که غربیان علوم و فرهنگ و آثار درخشان اسلامی و شرقی آشنا شدند و در

اهتمام دانشمندان اروپا
بطبع و نشر تاریخ طبری
و استفاده از آن

صدد کسب و اقتباس برآمدند کتاب مذکور نیز مورد استفاده آنان قرار گرفت و برای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند. گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری را بزبانهای اروپائی ترجمه و تلخیص کردند تا دانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند. مستشرق معروف دخویه M. D. Goeje با جمعی از محققان و علمای هلاند در سال ۱۸۲۹ میلادی بطبع و نشر این اثر بزرگ پرداختند و در سال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن نوده مجلد پایان رسید. جلد دهم مشتمل بر مدخل و حواشی و نسخه بدلها و تصحیحات و تطبیقات میباشد. در همین تاریخ مستشرق دانشمند دیگر نوید که M. Noldeke از کتاب مذکور دست مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسله ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود. ترجمه مذکور خود کنائی سودمند میباشد. (۱)

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی در سال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده

ترجمه فارسی تاریخ طبری
بوسیله ابوعلی بلعمی

است بفارسی ترجمه و تلخیص کرده است (۲)

این کتاب چنانکه در مقدمه آن اشاره شده است بفارسی هر چه نیکوتر ترجمه شده است و تمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر آنکه نام روایات و اسناد

۱- کتاب: متفکران اسلام تألیف بارون کاررای فرانسوی - Les Penseurs de l'islam - Par: Barron Carra de Vaau

۲- نویسنده این رساله در باره «خاندان بلعمیان» رساله جداگانه نوشته و در آن راجع بترایا و اختصاصات ترجمه تاریخ طبری که بوسیله وزیر دانشمند ابوعلی بلعمی بفارسی ترجمه شده بتفصیل بحث کرده است.

پایه از آن افکنده شده است و از ذکر روایات مختلف در بک مورد که در اصل عربی ذکر شده مترجم احتراز کرده و از اختلاف روایتها، بک روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظر رسیده اکتفا جسته است و نیز هر جا که روایتی ناقص یافته است آن را از مأخذهای دیگر در متن کتاب نقل کرده و اشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود و ما آن را آوردیم مانند مقدمه مفصلی از بسو تاریخ پسا داستان بهرام چوین در سلطنت هرمز و نظایر اینها ... (۱)

از آن چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیر دانشمند در حقیقت ترجمه خشک و مقید اکتفا نکرده و برخی فصول را نسبت باصل کتاب مقاصد و مؤخر قرار داده است هم چنین بتعبیر خود گاهی بیرون از کتاب پسر جریر اخبار و تاویلات فلسفی و حکایات و قصصی درباره پیغمبران آورده است.

ترجمه فارسی تاریخ طبری مأخذ و مرجع بسیاری از ترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه عبری شده است زیرا بواسطه اطناب و تفصیل تاریخ طبری و زیادی حجم آن و اختصار و شیوایی ترجمه بلعمی اولی موجب زحمت و عسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل التناول برای نوشتن و شیرین و شیوا برای خواننده است.

یکی از مستشرقان فرانسوی بنام دو بو Dubeaux بر آن شد که ترجمه بوعلی را بفرانسه ترجمه کند و این کار را شروع کرد و مستشرق دیگر فرانسوی بنام زوتامبرک M. Zotenberg کار ناتمام او را دنبال کرد و بانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام درباره ارزش این کتاب چنین نوشته است : عبارات کتاب ترجمه تاریخ طبری نصیح تر و شیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس شرق قدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه

داده است و ازین رو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میبردازد. باقی مجلدات شامل مطالب تاریخی و حاروی فوائد مهمی است.

درینجا بحث و تحقیق درباره تاریخ طبری را خاتمه میدهیم و برای اینکه خواننده این رساله تا اندازه ای از چگونگی مطالب تاریخ طبری آگاه شود و نیز در باره از موارد که ابوعلی بلعمی در ترجمه خود اضافاتی آورده است ترجمه را با اصل مقایسه کند، چند قسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بفارسی ترجمه میکنیم و چند مورد از ترجمه ابوعلی را نیز عیناً درینجا نقل و خودمانیز همان مورد را از تاریخ طبری ترجمه میکنیم:

در جزء دوم تاریخ طبری که بیشتر از پادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث کرده است، شرح مبسوط و سودمندی درباره والیان و فرماندهانیکه از جانب شاهنشاه ایران در خاک حیره (عراق عرب) و خاک حمیر (یمن) حکومت کرده اند نوشته است از آن جمله درباره حاکم یمن در زمان خسرو پرویز چنین مینویسد:

« از هشام بن محمد شنودم که : هرگز پسر
 امروزان فرمانده ایرانی
 انوشیروان ، زین ، را که حاکم یمن بود عزل
 از جانب هر مزدریمن
 کرد و امروزان را بجای او برگزید . « امروزان ،

زمان درازی در یمن فرمانروا بود چنانکه دارای فرزندان شد و فرزندانش بسن رشد و بلوغ رسیدند . یمن دارای ناحیه کوه - تانی بود بنام « مصانع » . در زمان « امروزان » مردمان آن ناحیه بنای سرکشی و مخالفت گذاردند و از دادن مالیات و خراج خودداری کردند . در مدخل دژ محکم مصانع کوه بلندی وجود داشت که صعود بدان ممنوع بود نزدیک آن کوه ، کوه مرتفع دیگری بود که میان آن دو بریدگی و دره عمیقی وجود داشت که عبور از آن نیز مشکل بود و بخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه بگذرد . امروزان برای سرکوبی مردم مصانع بدان ناحیه لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبیعی آنجا را دید دریافت که جز از یک دروازه بدان دژ راهی نیست و آن دروازه را نیز همیشه یک تن نگهبانی میکند امروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که برابر دژ بود بر شد و تنگترین فاصله میان دو کوه را در نظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژ را در عبور از آن قلعه مرتفع که تا زمین فاصله زیادی داشت دید پس بلشکریانش فرمان داد که در دو صف قرار گرفتند. آن گاه بفرمان او همه يك باره فریاد بر کشیدند و خود مهمیز بر اسب زد و اسب را از آن تنگه جهانید، و بر روی دژ قرار گرفت. مردم حمیر یعنی ساکنان دژ که این کار شگفت و دلآوری مروزان و ادیدند بزبان حمیری گفتند این شیطان است. پس مروزان دژ را گشود و مردمان آنجا را سرکوبی و کوشمالی سخت داد. بفرمان او مردم دژ بازوهای یکدیگر را بستند آن گاه آنان را از دژ فرود آورد و گروهی را کشت و جمعی را اسیر کرد. پس نامه‌ای بخسرو پروزشاهنشاه ایران نوشت و داستان سرکوبی مردم مصانع را گزارش داد. خسرو از تدبیر و شجاعت او در شگفت شد و فرمان داد هر که را خواسته باشد در بین بجای خود بگمارد و خود بیایتخت رهسپار گردد.

مروزان دو پسر داشت که یکی از آن دو بشعر و ادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش «خُرْخُسْرَه» بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بیارسی سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید (۲). مروزان خره خره را که از پسر دیگرش بیشتر دوست میداشت بجانیشینی خود برگزید و بسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلش فرا رسید و در یکی از بلاد عرب در گذشت. جنازه او را در تابوتی گذاردند و نزد خسرو فرستادند خسرو فرمان داد تابوت را در دخمه‌ای نهادند و بر روی آن نام مروزان و داستان شجاعت و تدابیر او را در گرفتن دژ مصانع بر آن ثبت کردند.

پس از آن بخسرو آگاهی رسید که خره خره بزی عرب در آمده و بفرهنگ و ادب و شعر عرب توجه و علاقه دارد از این رو ویرا عزل کرد و باذان را بجای او برگزید و باذان آخرین کسی است که از طرف شاهنشاهان ایران برین فرماندهی داشته است ...

(۱) ایرانیانی که در بین ساکن شده بودند، در کتب سیر و تواریخ عربی بنام اساوره خوانده شده اند این کلمه جمع اسوار است که اکنون سوار میگوئیم.
 (۲) در کتب قدیمی فارسی و عربی دهقان بهوم ایرانیان و مخصوصاً به نجبا و بزرگان ایرانی گفته میشود است.

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدر فزاری و ستمکاری با مردم گذارد و در نتیجه زیادی اموال و جواهر و مناهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را زور از آنان میگرفت که همین امور موجب شررش ابرائیان و بر تخت نشاندن شیرویه و ازین بردن پرویز گردید .

درباره وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و بسیاری تجلات و شکوه در بار خسرو طبری شرح مبسوطی مینویسد که در اینجا ترجمه قسمتی از آن آورده میشود .

و وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و شکوه و جلال در بار او و سبب زوال سلطنتش

چندان سیم وزر در خزانه انباشته بود که در خزانه هیچیک از شاهان دیگر آن اندازه مال و متاع فراهم نشده بود .

لشکر بانیان خسرو تا قسطنطنیه و افریقه پیش رفته بودند . وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین مدائن و همدان .

گفته اند که در شبستان او دوازده هزار زن و کنیزک و در اصطبلش نهصد و نود و نه فیل وجود داشت و وی علاقه بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجلی داشت . برخی دیگر از مورخان گفته اند در شبستان او هزار زن عقده و هزاران کنیزک و پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است . سه هزار مرد نیز کارهای خصوصی او را انجام و تمشیت میدادند .

فرمان خسرو در شهرها آتشکده ها ساختند و دوازده هزار هیرید در آتشکده ها به مراسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند .

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمار گران آنچه خراج و مالیات و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شمارش کنند و باو گزارش دهند . آمار گران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار صد و بیست میلیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است ...

(۱) زمزمه در میان زرتشتیان عبارت بوده است از کلماتی که در هنگام ستایش آتش و غذا خوردن موبدان و پیرمندان آهسته بر زبان میرانده اند .

فرمان پرویز در شهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات و خراج و سایر اموال بنا نهادند و نام آن را «بهار حفر دُخسرو» گذارد و تمام سیم و زر و سایر اموال را بدان خزانه انتقال دادند... در خزانه خسرو باندازه‌ای سیم و زر و جواهر و جامه های نفیس و سایر اشیاء قیمتی فراهم شده بود که جز خدا کسی شماره آن را نمیدانست.

خسرو مردم را حقیر و خوار می‌شمرد و این سزاوار پادشاه خردمند و دوراندیش نیست. از جمله کارهای زشت و ناپسند او که گستاخی در برابر خداوند شمرده میشد آن بود که بر رئیس پاسبانان کاخ پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت فرمان قتل عام زندانیان را داد. زندانیان را شماره کردند، تعداد آنان به سی و شش هزار تن رسید. زادان فرخ از کشتن آنان خودداری کرد و برای تأخیر در اجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد. خسرو بارفتارهای بد و ناشایست دشمنی مردم کشور خود را بی جهت متوجه خود ساخت.

نخستین رفتار بدش آن بود که مردمان را خوار و بزرگان را حقیر شمرد. دوم آنکه «فرخان زاد» را که مردی ناپاک و پست بود بر مردم مسلط کرد. سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد. چهارم آنکه فرمان داد جمعی را که از نزد هر قل امپراطور روم فرار کرده و بایران پناه آورده بودند، بقتل رسانند.

این سو، رفتار و ستمکاریهای پرویز سبب شد که جمعی از بزرگان بجانب بابل رفتند و در آن هنگام شیرویه پسر پرویز با برادرانش در آنجا بودند و گروهی از مریدان بدستور پرویز بتعلیم و تربیت او میپرداختند... مردمی که از پایتخت آمده بودند رو بسوی شیرویه آوردند و شیرویه در شب وارد شهر «بهرسیر» (۱) شد و زندانیان آنجا را آزاد ساخت. زندانیان آزاد شده و مردمی که از روم فرار کرده و خسرو فرمان قتل آنان را داده بود همگی در پیرامون شیرویه جمع شدند و فریاد زدند: «شاهنشاه قباد» (۲) از آنجا بسوی پایتخت روانه شدند و چون نزدیک کاخ شاهی رسیدند پاسبانان و دربانان همگی گریختند و پرویز را تنها گذاردند. پرویز از ترس بیابانی که نزدیک قصر بود و «باغ

(۱) بهرسیر چنانکه از تاریخ طبری برمی آید شهری بوده است نزدیک مدائن.

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده است.

هندوان. نامیده میشد پناه برد. عده‌ای دردنبالش ب جستجو پرداختند تا آنکه در ماه
آذر و روز آخر (۱) با دست یافتند و بزندان او انداختند. شیرویه داخل پابتخت شد و
بزرگان دود او جمع شدند و او را بتخت شاهی نشاندند. شیرویه کسی نزد پدو فرستاد
و او را از کارهای زشت و ناستوه‌اش توبیخ و سرزنش کرد.

و نیز از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز دارای هجده پسر بود و بزرگترین
آنان شهریار نام داشت که شیرین، او را بفرزندگی پذیرفته بود. منجمان پرویز گفته
بودند که بزودی یکی از فرزندان او دارای پسری خواهد شد که نقصی در تن خواهد
داشت و انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست او و در زمان او خواهد بود. ازینرو پرویز
پسران خود را از نزدیک شدن بزنان منع کرده بود مدتی سپری شد و هیچک از پسران
او اجازه نزدیک شدن نداشتند تا اینکه شهریار بشیرین شکایت کرد و میل و علاقه
خود را بزین اظهار داشت و اجازه خواست که زنی با اختیار او گذارند و الا خود را هلاک
خواهد کرد. شیرین بوی پیغام داد که نمیتواند زنی در اختیار او گذارد مگر زنی باشد
که از زشتی و پستی کسی میل نزدیک می‌بازونکند. شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد
برای او یکسان است. پس شیرین کنیزی را که حجامتش میکرد نزد شهریار فرستاد
گفته اند این کنیز از اشراف زادگان و نجیب بوده است ولی چون شیرین برو خشم گرفته
بود او را جز زنان حجام قرار داد. چون کنیز بر شهریار داخل شد شهریار باو نزدیک
کرد و کنیز از او به «بزد جرد» باردار شد. شیرین او را در جامی پنهان کرد تا بزد جرد
از او متولد شد. مدت پنج سال نیز تولد او را پنهان داشت. پس از آن چون دید که
پرویز بکودکان اظهار علاقه و میل میکند باو گفت آیا خشنود میشود از اینکه یکی از
فرزندانش را به بیند باینکه از این امر کراهت داشته است؛ خسرو اجازه داد او را
نزد وی بیاورند. شیرین دستور داد تا کودک را خوشبو کردند و جامه نیکو برپوشانند
و لو را نزد خسرو بردند. آن گاه شیرین گفت این کودک بزد جرد پسر شهریار است.

(۱) ایرانیان قدیم برای هر يك از سی روز ماه نام جداگانه داشتند و بسیاری از
نامهای روزها با نامهای ماهها یکی بود چنانکه مثلا مهر و آذر هم نام ماه بوده است و هم نام
یکی از روزهای ماه.

خسرو كودك را در آغوش گرفت و نوازش كرد و علاقه زيادى باو پيدا كرد چنانكه او را نزد خود نگاهداشت . در يكي از روزها كه كودك در پيش خسرو بازي ميكرد، خسرو بياد گفته منجمان افتاد . از اينرو كودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضا، او بدقت نگرىست ناگهان چشمش بر آن افتاد كه داراى نقصى بود، پس خشمگين گرديد و اراده كرد كودك را هلاك سازد. شيرين بخسرو در آويخت و او را از كشتن كودك بازداشت و گفت اگر خواست و تقدير خداى توانا بر آن قرار گرفته باشد كه اين پادشاهى از ميان برود كسى نمیتواند از آن جلو گيرد. خسرو گفت، اين پسر همان مشومى است كه منجمان از او خبر داده اند . او را بيرون بريند و هرگز در نزد من نياوريد . پس كودك را بسيستان و بگفته اى يكي از دهات عراق نزد دايه اش بردند درين هنگام مردم ايران بر خسرو پرويز شوريدند و بكلك فرزندش شيرويه پسر مریم رومی او را كشتند. پرويز مدت سى و هشت سال پادشاهى كرد و چون از سلطنت وى سى و دو سال و پنج ماه سپرى شده بود حضرت نبى اكرم صلى الله عليه وآله از مكه بدنيه مهاجرت فرمود .

چنانكه قبلاباد آوري گرديده، بلعمى در ترجمه تاريخ طبرى خود را مقيد نكرده است كه هر چه پسر جرير در كتابش آورده است پارسى بر گرداند بلكه گذشته از تلخيص مطالب ، در بسيارى از موارد زياده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه ديده ميشود اينك براى نمونه ، ترجمه بلعمى را درباره وسعت كشور خسرو پرويز و بسيارى اموال و خزائن او در بنجا ميا آوريم تا با مقايسه آنچه ما از اصل تاريخ طبرى ترجمه و نقل كرديم معلوم شود چه اندازه ترجمه بلعمى با اصل تاريخ اختلاف دارد . اينك ترجمه بلعمى :

و پرويز پس از كشته شدن بهرام سى و هشت سال
 بزيست اندر پادشاهى و چندان خواسته بر گرد
 وى جمع شده بود كه شرح نداشت . نخستين

ذكر آن چيزها كه ملك
 پرويز را بود

چيز و برا تختى زرین بود و چهار پایه او از ياقوت سرخ كه هيچ ملك را آن نبود در
 تاج او صدانه مرواريد بود هر يك چندان بيضة گنجشكى و اسبى داشت شبديز نام كه

هیچ پادشاه را نبود. هر طعامی که برویز خوردی آن اسب را دادی. چون اسب بمرداو را کفنی ساخت و در گور نهاد و نقش آن اسب بر سنگ کرده بود که هر گاه آرزوی آن اسب داشتی بر آن نقش نظر کردی و کنیز کی داشت نام او شیرین که در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) برویز بفرمود که او را نیز تصویر بدان سنگ کردند و چون آن کنیزک بمرد بروم کس فرستاد تا چنان کنیز کی بیاورند عدیل او نیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق او شده بود. برویز فرهاد را عقوبت کرد و بکوه گیلان فرستاد.

و دیگر گنج باد آورده بود که ملک الروم بچشمه

گنج باد آورد

فرستاده بود هزار کشتی زر و مروارید و سیم که ملک

الروم از دشمن همی ترسید آن خواسته همه بچشمه

فرستاده بود و باد آن کشتیها برگرفت و بسان افکنند بدست پرویز افتاد و آن گنج را

و باد آورده نام کرد. و او را پنجاه هزار اسب بود و استرو و خرو از آن جمله هشت هزار

مرکب او را بود خاصه و او را هزار پیل بود و دوازده هزار زن آزاد و پرستار و دیگر

چیزها بود که هیچ ملک را نبوده. (۳)

(۱) در کتب دیگر مورخان و افسانه سرایان شیرین را از ارمستان دانسته اند ولی از

عبارت بلعی دینجا چنان معلوم میشود که او را از روم دانسته است.

(۲) نام فرهاد در تاریخ طبری درین مورد وجود ندارد و آنچه بلعی درین قسمت

و در پارهای از موارد دیگر از خود اضافه کرده است گویا مستند بساخذ و مدار کی از تاریخ

قدیم ایران بوده است که وی در دست داشته و از آنها استفاده کرده است.

(۳) بلعی خود در آغاز کتاب اشاره ای دارد که از خود نیز مطالبی بر کتاب طبری

افزوده و در حقیقت بخود او نیز همچون مورخی بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است.

در مقدمه کتاب گفته است: «اما بعد بدانکه این تاریخ نامه بزرگ است که گرد آورده

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه که در شهر خراسان ابو صالح منصور بن

نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی بن محمد بلعی را که این نامه تاریخ محمد بن

جریر که عربی است پارسی گردان هر چه نیکوتر چنانکه اندروی تصان نیفتد. پس گوید

که چون اندروی نگاه کردم علمها دیدم و بسیار حاجتها و آیتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال

خوب و سرگذشتهای پختهبران و ملوک ماضی و دروی فواید بسیار دیدم، پس رنج بردم و

جهد برخود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل و ما خواستیم که تاریخ روزگار

در داستان بهرام چوین و خسرو پرویز نیز بلعی در ترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود ندارد از خود آورده است. طبری درباره گریختن پرویز از مدائن و رفتن او بجانب روم چنین نوشته است :

«... پرویز و یاران بسوی فرات رفتند و از آب گذشتند و راه بیابان را براهنمائی مردی بنام «خرشیدان» گرفتند تا اینکه نزدیک «عماره» بندیری رسیدند و در آنجا برای آسایش فرود آمدند. هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوین پسر کردگی بهرام پسر سیاوش اطراف دیر را فرا گرفتند. بنسویه پرویز را از خواب بیدار کرد و باو گفت: برای خودت چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام ما را فرا گرفته‌اند. پرویز گفت من چاره‌ای نمیدانم. بنسویه پرویز را مطمئن ساخت و گفت او خود را فدای پرویز میکند. پس پرویز گفت که جامه و نشانه‌های شاهی را از تن در آورد و به بنسویه دهد و بایارانش از دیر خارج گردد.

پرویز بیگفته بنسویه رفتار کرد و از دیر بیرون شد. بهرام سیاوش با سپاهیان بسوی دیر هجوم آوردند و آنجا را در میان گرفتند. بنسویه از بام دیر در جامه پرویز خود را نشان داد و بنام اینکه پرویز است از بهرام سیاوش خواهش کرد که او را تا فردا مهلت دهد. فردا تسلیم خواهد شد. بهرام پذیرفت و از هجوم بندیر خودداری کرد ولی بزودی از حیل بنسویه آگاه شد و او را گرفت و با خود نزد بهرام چوین برد و بهرام چوین بنسویه را در نزد بهرام سیاوش زندانی کرد... گفته‌اند بهرام سیاوش با بنسویه توطئه کشتن بهرام چوین کردند و بهرام چوین ازین خبر آگاه شد و بهرام سیاوش را کشت و بنسویه خود را از بند نجات داد و بجانب آذربایجان گریخت...» بلعی

«حقیقه حاشیه از صفحه قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته از اهل نجوم و مسلمان و گنجه و جود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم درین کتاب بتوفیق خدای عزوجل و از روزگار آدم علیه السلام تا گاه رستخیز که چند بودند.

در کتاب محمد بن جریر ابن حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگردد تاسانی در باید «از جملات اخیر مقدمه بخوبی روشن میشود که ابوعلی بلعی غیر از ترجمه تاریخ طبری که در مطالب آن نیز از خود تصرفاتی کرده است، اصولاً خود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه اش از هر جهت کامل باشد.

این مختصر را تفصیل زیاد داده و مطالبی بر اصل افزودم است که شاید باره‌ای از آنها فقط نتیجه قلم‌فرسایی و داستان‌سرایی خود بلغمی است و قسمتی از آنها مستند بمدارک و مأخذی از تاریخ قدیم ایران بوده که بلغمی بدانها دست داشته است.

اینک ترجمه بلغمی :

« و پرویز برنت بایاران تا بسه روز از عراق بیرون شدند و روز و شب همی تاختند تا بعد شام برسیدند این شند، و از دور صومعه‌ای دیدند، راهی انجا. بدان صومعه شدند و فرود آمدند. راهب لختی نان خشکار آورد و خود ایشان را شناخت. پس آن نان بآب تر کردند و بخوردند، پرویز را خواب گرفت کی سه روز بود تا نخفته بود سر بر کنار بندوی نهاد و بخت و هر کس همچنان بختند، و بهرام شوین سداب آمد... پس بهرام سیاوشان را بخواند و چهار هزار مرد بوی داد و گفت از بس پرویز برترین اسبان آسوده بناختن، و هر کجا او را بیایی جا باران باز گردان و پرویز اباران اندر صومعه راهب خفته بود. آن راهب بانگ کرد کی چه خسید که سپاه آمد گفتند کجاست. گفت بردو فرستگ همی بینم. ایشان هم بر جای بدست و پای بردند و دانستند کی بطلب ایشان آمدند. دل بر گنهادند. پرویز گفت چه کنیم، مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هر چند کاری بزرگ بر او آید ناچار عقل باویست.

بندوی گفت: من یکی حیلست دانم کردن که ترا بر شام و خود اندر مانم و کشته شوم.

پرویز گفت: یا خاں باشد که نشوی کی جان بحکم خداست و اگر تو کشته شوی و من ترهم ترا خود این فخرس است تا جاودانی، و اگر تو برهی ترا این عز پیش باشد.

بندوی گفت: همه جامه‌های شاهانه خویش بیرون کن و مراده، و خود بایاران بر نشین و برومرا با این لشکر بگذار. پرویز جامه‌های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داد همه از سر تا پای و خود با بسطام و باران برفت .

بندوی آن جامه پرویزاندر پوشید و راهب را گفت : اگر این سخن بگوئی یکشمت راهب گفت هر چه خواهی کن .

بندوی جامه‌ها را اندر پوشید زریفت ، و عصابه با گوهرها بر بست و بر نام صومعه بایستاد و در صومعه بیست تا سپاه فراز رسید . بنگریستند او را بدیدند با آن جامه‌ها و گوهرها کی همی بتافت با آفتاب اندر ، چون چراغ ، شک نکردند کی وی ملک است . سپاه گرد آن صومعه فروذ آمدند . پس بندوی از بام فرو شد و جامه خویش اندر پوشید و بر بام آمد و بانگ کرد مر سپاه را کی منم بندوی ، امیران را بگوئید تا ایند فراز آید تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرمائی فرماید . بهرام سیاوشان از میان لشکر بیرون آمد و فراز صومعه شد و بندوی او را سلام کرد و سلام پرویز بداد . گفتا کسری پرویز ترا سلام کند و همی گوید کی الحمد لله که تو آمنی از پس ما . بهرام او را بشناخت ، بروی سلام کرد و گفت : من دهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز ایندون همی گوید کی امروز سه روز است تا من همی تازم و غین شده‌ام ، و دائم که با تو بیاید آمد ، و خویشان را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی يك امروز فروذ آئی تا شبانگاه ، تا ما بیامائیم ، و تو نیز با مردمان خویش بیاسای چون شب اندر آمد برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمة و کرامت ، کمترین چیزی که ملک پرویز از من درخواست این است ، آن روز بگذشت ، چون آفتاب فرو شد بندوی سردیوار صومعه بر آمد و بهرام را بخواند و گفت پرویز همی ایندون گوید که تو امروز با ما نیکوئی کردی و صبر کردی تا شب اندر آمد و تاریک شد و باید کی امشب نیز صبر کنی تا بامداد بگناه رویم .

بهرام گفتا : روا باشد ، سپاه را بگرد صومعه اندر ، فراز آورد و چون سپیده دم بود بهرام سپاه بر رسانده و بندوی را آواز کرد کی بیاید رفتن .

بندوی گفت : اینک بیرون آید ، و همی بودند تا آفتاب فراخ بر آمد و خواست

که تیم روز شود، بهرام تنگ دلی کرد، بندوی در صومعه بگشاؤ و بیرون آمد و گفت: ای درمنم تنها و پرویز اذدی باز برفته است و همی تازند، و من خواستم تا شمارا يك شبانروز بدارم تاوی دور بشود، اکنون اگر شما برابر و باذن بنشینید او را در نیاید و هر چه بامن خواهید کنید.

بهرام سیاوشان متعجب بماند، بندوی را بر گرفت و سوی بهرام برد، بهرام او را گفت: با فاسق آن نه بس بود که ملک هر مزرا بکشتی کی این حرامزاده را نیز از دست من برهائیدی، من ترا کشتی کنم پیش همه خلق تا از تو عبرت گیرند و نیکن آن گاه کنم که بسطام و پرویز را گرفته باشم، پس همه تان بیکجای بکشم.

بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندر نهاد، و گفتا این را بزندان اندر همی دار، بتنگ تراجایی، تا خدای ایشان را بدست من باز آرد.

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجا باز داشتش و نیکوهی داشت، بروز بخانه اندر داشتی و شب باوی بمجلس شراب بنشستی و می خوردندی و تا روز حدیثها همی کردندی براو میدانکه مگر روزی پرویز باز رسد او را نیکو دارد.

پس چون ماهی بر آمد و بهرام بمملکت همی بود، هر مزرا پسری بوذ خورد، نام وی شهریار، بهرام، ملک خویش را دعوی نکرد گفت: من این ملک بر شهریار بن هر مزه می نگامدارم، تاوی بزرگ شود آن گاه بوی سپارم. پس چون سه چهار ماه بگذشت يك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند و حدیث کردند، بندوی گفت: من بیقین دانم که این ملک بر بهرام نیاید و راست نه ایستد که وی ستمکار است و نخوت بسیار گرفتست و خدای عزوجل داد پرویز از وی بستاند.

بهرام سیاوشان گفت: من نیز دانم آنکه تودانی و خدای او را عقوبت کند، و من او میدوادم کی اگر خدای مرا نیرو دهد تا آن کار بکنم

بندوی گفت: چه نیت داری؟

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم بیخانه چوگان زدن، و چون

بهرام بیرون آید ، از کوشک ، من اودا بکشم ، و پرویز را باز آرم و ببطک بنشانم .

بندوی گفت : پس این کار کی خواهی کردن ؟

گفت : گاه کی وقت باشد و راه یابم .

گفت : فردا وقت است .

گفتا : راست گویی و بر این بنهادند کی این کار فردا راست کنند .

دیگر روز بهرام سیاوشان بر خاست و زره اندر پوشید و بر زره صدره چو گانی

اندر پوشید ، و چو گان بر گرفت کی بیدان شود .

بندوی گفت : اگر این کار بخواهی کردن نخست بنداز من بردار و اسپ و سلاح

بن ده کی من ترا بکار آیم ، اگر ت کاری افتد .

بهرام بندازوی برداشت و اسپ و سلاح داشت ، و خود بر نشست و برفت با

چو گان بندوی بخانه بهرام سیاوشان همی بود ، و خواهرزاده بهرام شوین زن بهرام

سیاوشان بود ، این زن کس فرستاد سوی بهرام شوین که شوی من امروز جامه

چو گان زدن اندر پوشید و با چو گان بیرون شد . و بزیر صدره اندر زره دارد ، ندانم

این چیست ؟ خویشان را از وی بر حذر دار ...

بهرام شوین بترسید پنداشت که بهرام سیاوشان با همه سپاه بیعت کرد دست بر کشتن

وی ، بر نشست و چو گان بدست و برد در میدان بایستاد و هر که بوی برگذشت چو گانی

بر پشت وی زدی نرم نرم ، با هیچکس زره نیافت ، دانست که این تدبیر وی تنها

ساختست ، شمشیر بر میان داشت ، چون بهرام سیاوشان اندر آمد ، چو گانی بر پشت

وی زد ، آواز زره آمد گفت : هی ! بیدان و چو گان زدن زره چرا داری ؟ شمشیر برد

و مرش بینداخت .

چون خبر بهرام سیاوشان سوی بندوی شد کی ویرا کشتند ، بر اسپ نشست و

برفت و با آنر بایگان شد ؛ و بهرام دیگر روز بندوی را طلب کرد ، گفتند بگریخت .

بهرام در یغ بسیا خورد بنا کشتن او . (۱)

۱- جلد دوم سبک شناسی. در نقل داستان بهرام چوین و خسرو پرویز از ترجمه بلعمی ،

رسم الخط آن زمان رعایت گردیده است چنانکه مثلا بجای «که» «کی» و بجای «بود» «بوده» نوشته شده است .

طبری در شرح حوادث و قضایای تاریخی ایران گاهی قصه‌ها و داستانهای تاریخی از کشور گشائی و سیاست و تدبیر شاهنشاهان ایران و دلاوری و شجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکر میکند که بهترین سند افتخار و مجدی بزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها و مطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیر از مآخذ و منابع که از سیر الملوک و تاریخهای قدیمی ایران در دسترس طبری بوده است، نسبت به دوره ساسانیان، از جهت اینکه دوسرزمین مهم عرب نشین یعنی کشور حیره (عراق) و یمن در آن زمان زیر نفوذ و فرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است، از مآخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفاده بسیار کرده است.

آنچه بیشتر ارزش این قسمت از تاریخ طبری را تأیید میکند استشهاد طبری است با شعاری از شعرای نامی عرب که درباره پاره‌ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده‌اند و در آن اشعار ب عظمت و جلال و شکوه ایران و سیاست و تدبیر شاهان و شجاعت و میهن دوستی فرماندهان ایران در خاک عربستان اشاره کرده‌اند

در اینجا داستانی را که مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان و تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از شاهنشاه ایران است و در آن کمک شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی تویمن و سربازان او نمایان است بطور خلاصه نقل و ترجمه میشود این داستان و نظایر آن را که در تاریخ طبری راجع به دوره‌های مجید و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همه مردم ایران بخوانند و سرمشق خود قرار دهند

یکی از فرماندهان حبشه بنام ابرهه بر یمن حمله برد و آنجا را بنصرف در آورد. پس از او پسرش بنام یکسوم جانشین پدر شد و در زمان او حبشیان انواع ستم و تجاوز را از کشتن مردان و اسیر و بی ناموس کردن زنان و غارت کردن اموال

تسلط حبشیان بر یمن و کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان

در باره مردم یمن رواداشتند چون بکسوم هلاک شد بر اثرش مصروق جانشین او گردید و در دوره فرماندهی او ظلم و تعدی حبشیان نسبت ب مردم بیچاره یمن بحد اعلی رسید. از نیرو سیف بن ذی یزن که یکی از اشراف و بزرگان یمن بود نزد قیصر روم رفت و از وی یاری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیر فرمان قیصر خواهد آمد و هر فرماندهی را که یمن گسیل دارد، مردم یمن فرمائش را پیروی خواهند کرد.

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد و وی نا امید از نزد او بازگشت و پیش نعمان بن منذر که از جانب خسرو انوشیروان فرمانده حیره (عراق) بود روانه شهر از حبشیان و تجاوز و ستم آنان ب مردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان بن منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امور حیره برود او را با خود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بن ذی یزن فرا رسید سیف را با خود برد و او را ببارگاه باشکوه و جلال انوشیروان وارد کرد. انوشیروان بر روی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه های درشت باقوت و زبرد در می درخشید و باز تجیری زرین از سقف کاخ آویخته بود، بر روی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هر واردی پیش او بخاک می افتاد.

سیف بن ذی یزن نیز بخاک افتاد و گفت :

ورود سیف بن ذی یزن شاهنشاه ؛ زاغان بر کشور ما چیره شده اند .

بیارگاه انوشیروان

انوشیروان گفت : کدام زاغان ؛ زاغان حبشه یا زاغان سند ؟

سیف گفت : زاغان حبشه . اینک آمده ام که شاهنشاه ایران مرا یاری کند و

ستمکاران را از کشور من بیرون نماید و خود بر کشور یمن فرمانروایی فرماید .

انوشیروان گفت : کشور یمن از ایران دور است و خاک آن خیر و برکت زیاد

ندارد و مخصوص گوسفندان و شتران است ما را بدان نیازی نیست و شایسته نمیدانم

لشکری از ایرانیان را برنج و مشقت اندازم و بداندسوی گسیل دارم .

پس فرمود از خزانه ده هزار درهم به سیف جایزه دادند و جامه‌ای نیکو بروی پوشانیدند. چون سیف از نزد شاهنشاه بیرون شد، درمها را میان مردم میریخت و کودکان و بندگان و کنیزان آنها را می‌ربودند.

این خبر بگوش انوشیروان رسید. فرمان داد سیف را نزدش بردند و از وسبب بخش کردن بخشش پادشاه را در میان مردم پرسید. سیف در پاسخ گفت: بازروسیم پادشاه کاری نداشتم. اگر نظری بسیم‌وزر داشتم کوه‌های کشورم همه دارای زر و سیم است؛ (قصدهش از این سخن آن بود که علاقه و توجه انوشیروان را بسوی بن معطوف داند). من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسد وستم و تجاوز حبشیان را از سر مردم بیچاره بن دور کند و خواری و مذلّتی که از این راه بن وارد شده است جبران فرماید.

انوشیروان فرمود که او را در پایتخت نگاه دارند تا درباره کوش رسیدگی نمایند.

آن گاه دستور داد که مرزبانان و وزیران در بار گاه جمع شدند
 و درباره کلاسیف بن ذی‌بزن و گسیل داشتن لشکر سیم
 با آنان بشورت پرداخت و از آنان رای خواست، یکی از
 مشاوران گفت: در زندان گروهی شماری زندانی هستند
 در باره کاریمن

اگر شاهنشاه آنان را بکمال مردم سیم گسیل دارد کلای سودمند است، زیرا اگر اینان کشته شوند مقصود بعمل آمده است و اگر بر مردم حبش بیروز شوند و آنان را از بن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد.

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند. پس از شمارش معلوم شد، هشتصد تن میباشند شاهنشاه گفت: جستجو کنند که در میان آنان کدام يك از جهت حسب و نسب و خاندان از همه شریف‌تر است تا او را بر آنان فرمانروا کنند. پس از رسیدگی مردی - الخورد را بنام «هرزه» برگزیدند و او را

بست فرمانده سپاه باسیف بن ذی یزن و هشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند .

چون خط میرآنان از دریا بود ، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند و در هر کشتی صد تن نشستند و بسوی مقصد روانه شدند . در میان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید و شش کشتی دیگر ساحل عدن رسید و شصدهن مردم کشتی با دهرزه و سیف بن ذی یزن از کشتی پیاده شدند

چون ایرانیان در خان یمن قرار گرفتند ، فرمانده ایرانی پیاده شدن لشکر ایرانی به سیف بن ذی یزن گفت : چه کمکی میتوانی انجام دهی ؟

سیف گفت : هر چه از مرد عربی و اسب عربی بخواهی

آماده میکنم و آن گاه خودم از تو جدا نمیشوم (بایم را پاپیت

یمن

می بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم .

دهرزه سخن او را پسندید و گفت : انصاف دانی و سخن برآستی گفتی پس از

آن سیف بن ذی یزن تا آنجا که توانست از کسان خود جمع آوری کرد و با فرمانده ایرانی لشکر را مرتب و آماده جنگ کردند

از آن سوی مسروق فرمانده حبشیان در یمن ، از آمدن ایرانیان و پیاده شدن در خان یمن آگاه شد و لشکر خود را بیاراست (۱) .

چون دولشکر در برابر هم قرار گرفتند و چشم مسروق به لشکر ایران افتاد از کمی عدد آنان بطعم افتاد و بفرمانده ایرانی پیغام داد که : با این کمی سپاه که تراست

۱- طبری در ذکر حوادث و قضایای تاریخی ، سند خود را منتهی بر او بیان و سوره خان میکند . در داستان کمک خواستن مردم یمن از انوشیروان دو گونه روایت ذکر کرده است که با هم در مواردی اختلاف دارند . یکی از دو روایت از ابن اسحاق و دیگری از هشام بن محمد است . آنچه در اینجا ترجمه شد از مجموع دو روایت میباشد . تا این قسمت از روایت ابن اسحاق و ازین قسمت بعد از روایت هشام است .

و با زیادی لشکر حبش چه امری ترا برانگیخته است که بجنگ آئی و سپاهیان را بخطر اندازی؟! گویا دستخوش فریب شده و گول خورده‌ای! با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت برگردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بنویسایمانت نخواهد شد، و اگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم، و اگر هم میخواهی مهلتی دهم تا در کار خود بیندیشی و با یارانت مشورت کنی.

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناک شد و پاسخ داد که مهلتی در میان باشد و پیمان استوار بسته شود که در مدت مهلت هیچیک از سپاهیان دو طرف یکدیگر تعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد و درین میان تصمیم قطعی گرفته شود. مسروق این پیشنهاد را پذیرفت و هر یک از دولشکر در لشکر گاه خود اقامت گزید.

چون ده روز از مدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده
گفته شدن پسر فرمانده
ایرانی بدست حبشیان
سوار شدند و از لشکر گاه خارج گردیدند، قضا را اسپس سر کشی

کرد و او را بیان لشکر دشمن برد. حبشیان چون او را دیدند بیدرنگ در میانش گرفتند و بقتلش رسانیدند. وقتی خبر بفرمانده ایرانی رسید کسی نزد مسروق فرستاد و او را از شکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد و سبب را جویا شد. مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ما شد و بسپاهیان ما حمله کرد، ازین جهت گروهی از نادانان و سفیهان سپاه او را کشتند و من از کرده آنان تاخرستم. فرمانده ایرانی گفت: به مسروق بگوئید که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسر زنی روسی بوده است. اگر پسر من بود شتاب نیک کرد و محل خود را ترك نیگفت مگر پس از تمام شدن مهلتی که در میان بود. پس فرمان داد که نقش او را در میان ریکها انداختند چنانکه لشکریان او را به بینند. آنگاه سوگند خورد که تا مهلت سپری نشود، می نیاشامد و روغن بر سر خود نمالد.

چون از مدت مهلت يك روز باقی ماند، و هرزه فرمان داد که آغاز جنگ ایرانیان کشتیها را آتش زدند و آنچه از پوشاك، افزون از جامه‌های با حبشیان و دلاوری نشان بود سوختند. پس از آن دستور داد آنچه خوردنی و وفداکاری شگفت‌انگیز توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بشکر بیان گفت آنچه «هرز» فرمانده ایرانی و پیروزی می‌تواند بخورند. چون از خوردن کنار نشستند فرمان داد که ایرانیان مازاد خوردنیها را در دریا ریختند، آنگاه مانند خطیبی در میان لشکریان پنا ایستاد و چنین گفت :

آگاه باشید؛ اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن خطبه فرمانده ایرانی بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بیازگشت نیباشد؛ و اینکه پوشاك. شما را سوختم برای آن بود که بر من دشوار است که مردم حبش بر شما پیروز شوند و جامه های شما را بیضا برند؛ و اینکه توشه شما را بدریا ریختم برای این بود که هیچکس از شما امیدوار نباشد که برای يك روز توشه‌ای دارد که با آن زنده گی کند؛ بنا برین اگر شما مردمانی هستید که صبر را پیشه خود قرار میدهید و تا آخرین رمق جنگ میکنید مرا آگاه سازید تا با دشمن مردانه بجنگیم، و گرنه هم اکنون شمشیر خود را در شکم خود فرو میکنم چنانکه از پشتم در آید و بیش از آنکه دشمن بر من دست یابد دست از زنده گی بشویم، زیرا من هرگز زنده‌تن بتسلیم نیسدم و زیون دشمن دهن نمیشوم. نيك بیندیشید که حال شما چگونه خواهد بود که فرمانده شما با خود چنین کند :

همگی در پاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند: ما همگی در رکاب تو جنگ خواهیم کرد؛ یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم و مایه سربلندی و افتخار کشور و شاهنشاه خود شویم.

مدت مهلت سپری گردید. بامداد روزی که مهلت تمام شد، و هرزه، یاران و سپاهیان خود را بسیج کرد و در حالی که تریا را در پشت سرفراز داده بود رو بآنان کرد و ایشان را بصبر و ثبات سفارش نمود و گفت: کار ما از دو گونه بیرون نیست؛ یا بردشمن پیروز میشویم و تاج سرفرازی و افتخار بر سر مینهیم و یا با بزرگی و مردانگی

دراة شرف و مبین جان میسپاریم و نام نیکی از خود بیاد گل میگذاریم .

پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهای خود را منظم کنند و در دست گیرند و ناوی فرمان دهد بیدرنگ همه یکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران کنند .

از آن سوی مسروق در میان سپاه عظیم خود که آخر آن دیده نمیشد ، پدیدار شد . وی بریلی کوه یکسوار بود و بر سرش تاجی قرار داشت و در میان پیشانی او یاقوت سرخ بزرگی که با اندازه تخم مرغی بود میدرخشید . باد نفوت و غرور در دماغش جای گرفته بود و جز پیروزی قطعی خیال و اندیشه ای در سر نداشت .

«وهرزه فرمانده دلاور و سالخورده ایرانی ، چون پیر بود ، چشمش بزحمت میدید از نیرو از اطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باو نشان دهند . گفتند : آنکه بر پیل سوار است فرمانده میباشد . طولی نکشید که مسروق از پیل پائین آمد و براسی سوار شد . به «وهرزه گفتند که مسروق بر اسب سوار گردید . وی بیارانش گفت ابروهای او را که از زیادی سن بر روی چشمانش افتاده بود بلند کنند . ابروهایش را بلند کردند و با دستمالی بستند . آنگاه تیری از ترکش در آورد و در کمان خود گذارد و گفت مسروق را بمن نشان دهید . او را بوی نشان دادند : پس سپاهیان خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند . خود نیز تیری در کمان گذارد و کمان را بسختی کشید . و ناگهان کمان را رها کرد و نیز مانند آهومی از کمان بیرون کشته شدن فرمانده جست و بر چهره مسروق فرو نشست و آن را از هم درید . حبشیان به تیر فرمانده مسروق از اسب بر زمین افتاد و مردم جان داد .

از تیرباران لشکر ایرانی ، گروه بسیاری از مردم ایرانی

۱- در متن کتاب طبری « پنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است که البته معرب پنجگان با پای سه نقطه است . در فرهنگ برهان قاطع در ذیل لغت : پنجه چند معنی ذکر کرده است که بی تناسب با این مورد میباشد از آن جمله : « . . . و گلوله های سنگ باشد که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند و سنگ . . . جنیق را نیز گفته اند . . . »

حیث وین کشته شدند و رشته سپاه دشمن از هم گسیخت ، چون حبشیان فرمانده خود را کشته دیدند همگی رو بهزیست نهادند. درین هنگام «وهرزه» فرمان داد که نفس پسرش را از میان ریگها برداشتن و دفن کردند و بجای آن نفس مسروق را در میان خاک افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان درین جنگ از دشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران ایرانی ، از مردم حبش و یمن پنجاه تن و شصت تن میگردانیدند و شانههای آنان را می بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمیکردند .

فرمانده ایرانی دستور داد که عربها و مردم یمن را آزاد گذارند و کسی بآنان تعرضی نکند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیرو ایرانیان بجان حبشیان افتادند و از آنان درین جنگ جزئی چند ، کسی جان سلامت بیرون نبرد .

«وهرزه» پس ازین فتح داخل شهر صنعاء پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف آورد و بهر یک از شهرها از جانب خود عامل و حاکمی گسیل داشت .

یکی از شعرای معروف عرب بنام «ابوالصلت امیه بن ابوالصلت تقی» درباره این داستان و کسک خواستن سیف بن ذی یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کسک خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را و شجاعت و دلاوری ایرانیان چنین گفته است :

رِيمَ فِي الْبَحْرِ لِلْأَعْدَاءِ أَحْوَالاً	لَيْطَابُ الْوَتْرِ أَمْثَالُ ابْنِ ذِي يَزِينَ
فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ بَعْضَ الَّذِي قَالَ	أَتَى هِرْقُلَ وَقَدْ شَأَلَتْ نِعَامَتَهُمْ
مِنَ السَّنِينَ لَقَدْ أَبْعَدَتْ أَيْغَالاً	ثُمَّ أَنْتَحَى نَحْوَ كَسْرِي بَعْدَ سَابِعِهِ
إِنَّكَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَطَوَّلْتَ قَلْقَالاً	حَتَّى أَتَى بَنِي الْأَحْرَارِ يَجْعَلُهُمْ
أَوْ مِثْلَ وَهْرَزِ يَوْمِ الْجَيْشِ إِذْ صَالَ	مَنْ مِثْلُ كَسْرِي شَهْنِشَاهِ الْمُلُوكِ لَهُ
مَا إِنْ تَرَى لَهُمْ فِي النَّاسِ أَمْثَالاً	لِللَّهِ دَرَاهِمٌ مِنْ عَصِيَةِ خَرَجُوا

عُرَّ جَحَاجِحَةٌ بَيْضٌ مَرَايِبَةٌ أَسَدٌ تَرِيْبٌ فِي الْقِيَصَاتِ أَشْبَالًا
 يَرُ مَوْنٌ عَنِ شَدِيفٍ كَانَهَا عَبِطٌ فِي زَمْخِرٍ يُعَجِّلُ الْعَرْمَى اعْجَالًا
 أَرَمَلْتُ أَسَدًا عَلِيَّ سُوْدِ الْكَلَابِ قَدُّ أَضْحَى شَرِيْدَهُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَا لَأْ
 فَاشْرَبْ هَنِيْدًا عَلَيْكَ التَّاجِ مَتَكِّدٌ فِي رَأْسِ عُمْدَانِ دَارِ أَمْنِكَ مِحْلَالًا
 وَأَطْلِ بِالْمِسْكِ إِذْ شَالَتْ نَعَامَتُهُمْ وَأَسِيْلُ الْيَوْمِ فِي بَرْدِكَ إِسْبَالًا
 تِلْكَ الْمَكَارِمُ لِأَقْبَانٍ مِنْ لَبَنِ شَيْبًا بِمَاءِ فَعَادَا بَعْدَ أَبْوَالًا

چون امیه بن ابی الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از يك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشته نظم در آورده و این سند از زبان يك تن شاعر عرب گفته شده است نه از زبان و قلم يك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد .

«امیه بن ابی الصلت» در ابتدای اشعار اشاره برقتن « سیف بن ذی یزن ، نزد هراکلیوس امپراطور روم و نا امید شدن او میبکند آنگاه شرحی در باره انوشیروان و ایرانیان میگوید مفاد و خلاصه اش این است . سیف پس از هفت سال سرگردانی و نومبندی ، بسوی خسرو انوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از « آزادگان ، (۱) را با او بجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد او رسید ، و چه فرماندهی مانند او هرزه در روز جنگ او را یاری کرد ، خدای پاداش دهد این مردم آزاده و شریف را ؛ هرگز در میان سایر مردمان مانند آنان را نی بینی . مردمانی دلاور و شجاع و مرزبانانی سید و بزرگوار هستند .

۱- ایرانیانی که یمن رفته بودند و از آنان فرزندان بی وجود آمد در یمن و در نزد عربها

به «بنی الاحرار» یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .

شیرانی هستند که در پیشه‌ها، بچه‌شیران پرورش می‌دهند؛ در تیراندازی مانند دارند و تیرآنان خطا نمی‌کند.

ای شاهنشاه، نوشیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان را درهم شکست و در روی زمین پراکنده کرد اینک، گوارا آباد بتو تاج‌شاهی یم، بر آوردنگ غمدان (۱) تکیه‌زن و آنجا را همچون کشور خود بدان ... :



اینک سخن را در باره تاریخ گرانهای طبری خانه می‌دهیم و بیعت در باره تفسیر نفیس و مشهور او و ذکر سایر مؤلفات وی می‌پردازیم.

ازین پیش گفته شد که تفسیر بزرگ طبری مسمی به جامع
 ۴- تفسیر بزرگ طبری الی‌ان عن تأویل القرآن، میباشد دانشمندان و محققان اسلامی،
 و گفتار بزرگان این اثر سودمند و نفیس محمد بن جریر را بهترین و بزرگ‌ترین
 در باره آن آثار او دانسته‌اند.

ابوحامد اسفراینی که یکی از دانشمندان و فقهای بنام اسلام است در باره تفسیر طبری چنین گفته است :

«اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کند کاری بزرگ نکرده است.»

سبوطی در کتاب ائقان گفته است :

«کتاب تفسیر طبری بهترین و بزرگ‌ترین تفسیر است زیرا طبری در آن کتاب گفته و روایات مختلف را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و آنچه را صحیح بنظرش آمده انتخاب و همچنین در باره اعراب و قرائت بهترین اقوال را پیروی کرده است. ازین جهت کتاب او بر کتب پیشینیان ترجیح دارد.»

نووی گفته است : «تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند کتاب تفسیر طبری تألیف نشده است.» (۲)

۱- غمدان بضم غ قصر بیلاتی و خوش آب و هوای ملوک حمیر و بین بوده است.

۲- کشف الظنون.

کتاب تفسیر طبری در سال ۲۷۰ پیاپی رسید و بزودی صیت شهرت و آوازه آن در ممالک غربی و شرقی اسلام بلند شد و تمام کتب و آثار دیگر طبری تحت الشعاع آن قرار گرفت. (۱)

فقها و علمای شهرهای مختلف، کتاب مذکور را فرائد و مطالعه کردند و همگی تصدیق کردند که این کتاب بر سایر آثار و مؤلفات طبری برتری و فضیلت دارد.

ابو جعفر طبری خود درباره این اثر نفیس چنین گفته است :

«... از زمان کوچکی این معنی بنهن من خطور کرده بود... سه سال پیش از آنکه بتألیف تفسیر خود پردازم، با خدای استخاره کردم و از او مدد خواستم و آنگاه بنوشتن پرداختم و خدا مرا در تألیف آن یاری کرد...»

نوشته اند که یکی از بزرگان در خواب دیده که گویا در مجلس درس ابو جعفر طبری نشسته است و مردم برو کتاب تفسیر میخوانند. درین میان شنید که هاتقی در میان زمین و آسمان میگوید: «هر کس میخواهد قرآن را چنانکه نازل شده است بشود باید این کتاب را گوش دهد.»

ابو بکر بن مجاهد همواره مقام بلند طبری را در علوم ستایش میکرد و میگفت کتابی در تفسیر مانند کتاب طبری نوشته نشده است و هو میگفت: «هیچکس را در محراب نماز از ابو جعفر طبری عالمتر بقراءت قرآن ندیدم.»

صاحب قلموس الاعلام گفته است: «کتاب تفسیر حاوی مطالبی است که حکایت از فراوانی علم و تحقیق و تتبع طبری میکند.»

طبری در کتاب تفسیر نخست بر عادت و رسم مؤلفان اسلامی خطبه ای در ستایش خدای یگانه و نعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان و عترت آن بزرگوار آورده، آنگاه

چگونگی تألیف
تفسیر بزرگ

شرحی درباره اختصاصات و مزایای قرآن مجید از بلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است. پس از آن شرحی بعنوان مقدمه درباره تفسیر قرآن و انواع و اقسام

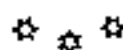
تأویل و آنچه تأویل آن بر ما معلوم است و آنچه دربارهٔ جواز و منع تفسیر وارد شده و نیز دربارهٔ کلام منسوب به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله که در آن به هفت حرف نازل گشته، و در خصوص اینکه چچه زبانی نازل شده و رد بر کسی که گفته است در قرآن کلام غیر عربی وجود دارد و مطالب و کلیات دیگر ابراد کرده است.

طبری در کتاب تفسیر باقوال و آراء و اخبار کسانی که در نزد او امین و ثقة نبوده‌اند از قبیل: محمد بن سائب کلبی، مقاتل بن سلیمان و محمد بن عمرو اقدسی اعتماد نکرده و فقط با اخبار و احادیث صحاح و موردونوقا کتفا کرده است ولی در نقل تواریخ و سایر اخبار عرب از قول مورخان مذکور و نظایر آنان استفاده کرده است.

یاقوت حموی نوشته است: «کتاب تفسیر مشتمل است بر ده هزار ورق یا کمتر از آن بر حسب گشادی یا تنگی خط» و همو از قول عبدالعزیز بن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است: «نسخه‌ای از تفسیر را در بغداد دیدم که مشتمل بر چهار هزار ورقه بود».

طبری در کتاب تفسیر خود، از کتب تفسیری که قبل از او تألیف شده بوده است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله از ابن عباس پنج طریق و از سعید بن جبیر دو طریق و از مجاهد بن جبیر سه طریق و از قتاده بن دعامه سه طریق و از حسن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاک بن مزاحم دو طریق و از عبدالله بن مسعود یک طریق نقل میکند.

همچنین از تفسیر عبدالرحمن ابن زید و از تفسیر ابن جریر و از تفسیر مقاتل بن حیان و از چند تفسیر دیگر نام میبرد.



کتاب تفسیر بزرگ در مصر چاپ شده و دارای ۳۰ جزء است در ۷ مجلد بزرگ، این کتاب نیز مانند کتاب تاریخ بزرگ در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و فرمان منصور بن نوح (۲۵۰-۳۶۵ هـ ق) بهسازی جمعی از دانشمندان و فضیلابی عصر

ترجمه فارسی تفسیر
طبری

بفارسی ترجمه شده است و خوشبختانه ترجمه مذکور که از قدیمترین آثار نشر فارسی است در دست میباشد.

ه این کار یعنی ترجمه تفسیر محمد بن جریر با ترجمه تاریخ ظاهراً در یک زمان ابتدا شده و باید در حدود ۳۵۲ یا سالی پیش و پس باشد. این ترجمه در ۱۴ مجلد گرد آمده و سپس آنرا بهفت مجلد کرده اند، هر مجلدی سبعی از قرآن و نسخه نفیسی از آن که تحریرش سال ۶۰۶ هجری است در هفت مجلد در کتابخانه سلطنتی ایران موجود است که از کتبه مقبره شیخ صفی الدین بوده و جلد چهارم آن مفقود است (۱) اینک در اینجا برای مزید فایده نمونه ای از ترجمه تفسیر طبری می آوریم (۲) از مقدمه تفسیر

ه این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود نوشته بزبان تازی ، و باسنادهای دراز بود ، و بیاوردند سوی امیرسید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین . پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست کی مر این را ترجمه کنند بزبان پارسی ، پس علمای ماوراالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؛ گفتند روا باشد خواندن و نوشتن قرآن پارسی مر آن کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت :

ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او، و آن زبان کایشان دانستند ، و دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم بازدانستند از روز گلر آدم تا روز گار اسمعیل (ع) و همه پیغامبران و ملوکان زمین پارسی سخن گفتندی و اول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبر بود

وینفامبر ماصلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب برو فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوک کان این جانب ملوک عجم اند .

پس بفرمود ملک مظفر ابو صالح تا علمای ماورا، النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابو جعفر محمد بن علی [و] از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابو الجهم خالد بن هانی السقفه را و از شهر سیبچلپ و فرغانه و از هر شهری کی بوذ در ماورا، النهر و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است . پس بفرمود امیر سید ملک مظفر ابو صالح این جماعت علمارا تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمتر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ...



۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الامام ، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء . این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است از جهت فضل و بلندی مقام در میان علمای شرق و غرب شهرت دارد . طبری در این کتاب اراده کرده است که اقوال و عقاید فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده اند بیان کند و آنان عبارتند از :

مالک بن انس فقیه مدینه و عبدالرحمن بن عمر و اوزاعی فقیه شام و سفیان ثوری فقیه کوفه . پس از آنان محمد بن ادریس شافعی آنگاه از اهل کوفه ابو حنیفه نعمان بن ثابت و ابو یوسف یعقوب بن محمد انصاری و ابو عبد الله محمد بن حسن شیبانی ، پس از آنان ابراهیم بن خالد کلبی .

طبری درین کتاب موارد اجماع و موارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلاً در باب جهاد و قتال با اهل شرک، فصول و مباحثی بدین ترتیب دارد :

اجتماع فقها، درباره سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت مشرکان . اختلافی آنان در واجب بودن دعوت برای مسلمانانی که در عصر پیغمبر بوده اند در هنگام جنگ با اهل شرک .

اجماع آنان در اینکه مسلمان می‌توانند مشرکان را تیرباران کنند هر گاه در میان مشرکان مسلمانانی آسیرویا کودکان و زنان نباشند .

اختلاف آنان درین مسئله که اگر با مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان و یا اسرائیلی از مسلمانان باشند ، وهم چنین در موردی که ممکن باشد تیربکسانی بخورد که قتل آنان عمداً جایز نیست .

اختلاف آنان درین موضوع هر گاه مسلمانان با مشرکان در جنگ باشند .

اجماع آنان درینکه کشتن مشرکان محارب جائز است الخ (۱) طبری درین کتاب از بیان عقیده خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیده خود را در کتاب دیگرش بنام لطیف القول ذکر کرده است .

کتاب اختلاف نخستین تألیف طبری است و خود وی بسیار می‌گفته است : و برای من دو کتاب است که هیچ قبیله‌ی بی نیاز از آن دو نیست : یکی الاختلاف و دیگری اللطیف . . . کتاب مذکور در حدود سه هزار ورق بوده است .

این کتاب باهتمام و تصحیح مستشرق آلمانی ژوزف شاخت Joseph Schacht درلیدن بسال ۱۹۲۳ چاپ شده است .

۴- کتاب لطیف القول فی احکام شراعیع الاسلام . این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء مخصوص محمد بن جریر طبری است که پیروان و اصحاب او بر آنها اعتماد و استناد دارند . چنانکه خود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیار نفیس و سودمند او میباشد . هر کس بدقت و تحقیق این کتاب را مطالعه کند ، اذعان میکند که در میان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشمال بر اصول و امامت عقیده و مذهب بخوبی و نقاست این کتاب نوشته شده است .

ابوبکر بن راهمید گفته است : تاکنون کتابی در باره مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که درباره عقاید و مذهب خود نوشته ، تألیف نشده است . این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب و ابواب ذیل را اضافه دارد :

کتاب لباس - کتاب امهات اولاد - کتاب شرب .

نباید توهم شود که مقصود طبری از تمییز و لطیف، کمی اوراق و کوچکی حجم کتاب است بلکه مقصود وی دقت در معانی و تحقیق در مطالب و مباحث آن است . این کتاب مشتمل بر مباحث بسیار سودمندی است در شروط بنام امثله عدول و درین کتاب رساله‌ای است که در آن از اصول فقه و از اجماع و اخبار آحاد و ناسخ و منسوخ در احکام و مجمل و مفسر اخبار و اوامر و نواهی و خصوص و عموم و اجتهاد و ابطال استعسان و نظایر اینها بحث شده است .

۵- کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام . این کتاب مختصر کتاب اللطیف است و از کتب خوب و سودمند طبری میباشد .

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابوالاحمد عباس بن حسن عزیزی که میخواست خلاصه‌ای از احکام را در دست باشد تا مورد مطالعه و استفاده‌اش باشد تألیف کرد . این کتاب برای هر خواننده‌ای اعم از عالم و مبتدی قابل استفاده و سهل‌التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد . عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهار صد ورقه است .

۶- کتاب بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام . طبری کتاب سودمند دیگری بنام کتاب بحر ارباب العلماء بنام مقدمه این کتاب نوشته و در آن پس از خطبه شرحی در باره فواید طلب علم و تفقه در احکام و اخبار نوشته و از کسانی که فقط بنقل مطالب کتاب لومی آنکه در آنها نسق و تفقه کنند اکتفا کرده‌اند نکوهش کرده است . پس از آن بد کر علمای و فقهای که بینهب او تفقه کرده‌اند پرداخته و ابتدا کسرده است از علمای مدینه زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن شهر مقدس هجرت فرمود ، پس از آن بد کر علمای مکه پرداخته است زیرا در آنجا حرم شریف قرار دارد . آن گاه بد کر علمای عراقین (کوفه و بصره) و بعد بد کر علمای شام و خراسان پرداخته است .

درین کتاب بد کر اختلاف و اتفاق فقها در موارد استفسار و تبیین و دلائل هر یک اشاره کرده و آنچه در نظر خودش صواب بوده اختیار کرده است : این کتاب در حدود

دو هزار ورق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام آداب قضات استخراج کرد و این از کتب بسیار مفید و مشهور بفضل ر خوبی است .

پس از بیان خطبه شرحی در مدح قضات خوب و نویسندگان آنان و آنچه باید قاضی در مستند قضا بدان عمل کند آورده و نیز درباره سجدات و شهادت و دعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .

این کتاب در حدود هزار ورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش و تأکید میکرد که همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را با خود داشته باشند و در مطالعه و فهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب تهذیب الآثار و تفصیل الثابت عن رسول الله (ص) عن الاخبار، درباره این کتاب نوشته اند که بر علما دشوار است که بتوانند مثل آن را تألیف و با آن را تمام و تکمیل کنند .

ابوبکر بن کامل گفته است : پس از ابو جعفر طبری دانشمندی را نیافتم که از جامع تر در علوم و کتب علماء و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در دست عبدالله بن مسعود در باره حدیثی از آن نظیر آنچه ابو جعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق با انجام آن نشدم و فکرم یاری نکرد .

۸- کتاب: ادب النفوس الجیده و الاخلاق النفیة که گاهی بنام ادب النفس- الشریفة و الاخلاق الحمیده خوانده شده است. این کتاب چنانکه از نامش هویداست در باره تهذیب نفس و تزکیه اخلاق است و در نوع خود کم نظیر بوده است .

طبری درین اثر تقییس و ممتنع خود از علوم دین و فضل و بارسانی و اخلاص و شکر سخن گفته و نیز در باره ثریاء و کبر و خضوع و صبر و امر ب معروف و نهی از منکر بحث کرده است .

در ابتدای کتاب شرحی در معنی وسوسه و اعمال قلوب و دعا، و فضیلت قرآن

وارقات اجابت دعا و دلائل آن و آنچه درباره مستحبات و سنن از صحابه و تابعان روایت شده ذکر کرده است. آنچه از این کتاب یا کنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است.

۹ - کتاب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام درین کتاب طبری از صحیح بودن حدیث غدیر خم (۱) سخن رانده و پس از آن بند کرد فضائل حضرت علی علیه السلام پرداخته ولی موفق با تمام کتاب نشده است.

۱۰ - کتاب فضائل ابی بکر و عمر. این کتاب نیز نا تمام مانده است و علت تألیف کتاب مذکور آن بود که چون طبری بطبرستان برگشت، دید شیعیان آنجا در مذهب تشیع غلو کرده و بصحابه و خلفا سب میکنند، ازین رو بتألیف کتاب مذکور پرداخت.

کتاب دیگری نیز در فضائل عباس نوشت ولی آن هم نا تمام ماند.

۱۱ - کتاب و در صاحب اسفار (الرد علی ذی الاسفار) طبری درین کتاب آراء و عقاید سست دودین علی اصفهانی را رد کرده است. داود بن علی از دانشمندان و فقهای هم زمان با طبری و از علوم نظری و فقه و حدیث و سنن باخیر بود ولی در آنها زیاد تبحر و تعمق نداشت در مقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف طبری که از تمام علوم زمان خود باخیر بود و در آنها تبحر و مهارت کامل داشت.

روزی بین ابو جعفر طبری و داود بن علی اصفهانی در مسئله ای سخن بیان آمد و کار بسباحه و مناظره کشید و داود در مقابل ابو جعفر از آوردن دلیل عاجز شد و ناچار خاموش گشت اصحاب داود که مردمانی بد زبان و اهل هزل بودند ازین پیش آمد خشمگین شدند و یکی از آنان سخن ناهنجاری درباره طبری بر زبان راند. طبری از آن مجلس بلند شد و پس از آن شروع بتألیف این کتاب کرد و قسمت قسمت از آن را با کنویس میکرد تا صد ورق نوشت و آنچه نوشته بود در نهایت تقاست و استحکام

بود. درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلاً نوشته بودند.

یکی از اصحاب دارد نقل کرده است که داود سخن کسی را که یا بو جعفر اهانت کرده بود قطع کرد و يك سال با او سخن نگفت.

بعد از داود، پسرش بنام محمد کتابی در رد کتاب طبری بظرفداری از پدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفرین جریر.

خود محمد بن داود گفته است که از آنچه میان پدرم و ابو جعفر طبری گذشته بود، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی بر ابو بکر بن ابو حامد وارد شدم و ابو جعفر طبری را نزد او دیدم ابو بکر بظبری گفت این محمد بن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت، بن خوش آمد گفت و شروع کرد بستایش پدرم چنانکه من از آنچه در دل داشتم و میخواستم بظبری بگویم، خودداری کردم:

۱۲- کتاب رساله البصیر فی معالم الدین - این کتاب را برای اهل طبرستان که درباره اسم و مسمی اختلاف کرده بودند و در رد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳- رساله معروف به کتاب صریح السنة - درین رساله طبری مذهب و معتقدات خود را نوشته است.

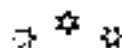
۱۴- کتاب المنرشد فی علوم الدین و الفرائض (۱)

۱۵- کتابی در تعبیر رؤیا (اتمام)

۱۶- کتاب مختصر مناسک حج .

۱۷- کتاب مختصر الفرائض .

۱۸- کتاب الموجز فی الاصول .



اینکه بتوفیق خدای توانا این رساله مختصر را در اینجا ختم میکنیم و در پایان آن برخی از مرانی را که شعرا و فضلا درباره مرگ ابو جعفر طبری گفته اند و معرف مقام شامخ علمی او میباشد، می آوریم. (۱)

ابن اعرابی :

نَحَدَّثُ مَقْطَعًا وَخَطْبًا جَلِيلًا	دَقُّ عَنِ مِثْلِهِ اصْطِبَارُ الصَّبُورِ
قَامَ نَاعِي الْعُلُومِ أَجْمَعِ لَمَّا	قَامَ نَاعِي مُحَمَّدَ بْنِ جَرِيرِ
كُتِبَهُ أَنْجَمٌ لَهَا زَاهِرَاتٌ	مُؤَدِّنَاتٌ رَسُومَهَا بِالذُّنُورِ
يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَضَيْتَ حَمِيدًا	غَيَّرُوا فِي الْجَدِّ وَالتَّشْمِيرِ

محمد بن رومی

كَانَ بَحْرًا مِنَ الْعُلُومِ فَلَمَّا	فَاضَ بِالنَّفْسِ غَاضَ بِحَرَمَعِينِ
مَنْ لَهُ بَعْدَهُ إِذَا هُوَ لَا	هُوَ مِثْلُهُ غَيْرُهُ عَلَيْهِ أَمِينٌ

درباره آرامگاه طبری از بن پیش گفته شد که در بغداد در خانه خودش بخاک سپرده شد ولی ابن خلکان مؤلف کتاب نفیس و فیات الاعیان در کتاب مذکور نوشته است که : در مصر قبری دیدم که مورد احترام مردم است و زیارت آن میروند و بر روی سنگ قبر نوشته شده است که : «این قبر این جریر طبری است» و مردم میگویند که این ابن جریر همان صاحب تاریخ مشهور است .

پس از ذکر این قسمت خود ابن خلکان مینویسد که این عقیده مردم مصر صحیح نیست زیرا قبر این جریر در بغداد است .

چنانکه در آغاز این رساله نیز اشاره شد مأخذ عمده نویسنده این رساله در گردآوری مطالب آن ، کتاب معجم الادب، یا قوت حموی بوده است و یا قوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس و معنبر بوده است . یکی

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز در سیرت و اخلاق و احوال پدر نوشته بوده است و دیگری کتابی که شاگرد طبری ابوبکر بن کامل درباره زندگانی استاد تألیف کرده بوده است . والحمد لله اولاً و آخراً .

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

تجدید نظر ۱۳۳۴ - علی اکبر شهابی

فہرست اعلام

<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>	<u>صفحہ</u>	<u>نام</u>
۲۰	ابن طرار		آ
۸۱-۳۷	ابن اعرابی	۷۲-۵۷-۴۵	آدم، حضرت آدم
۴۲	ابن واضح (یعقوبی)	۳۶	آل ہویہ
۴۷-۴۳	ابن اثیر جرجزی (شیخ عزالدین)		آلف
۴۵	ابن جوزی	۷۵	ابراہیم
۷۳	ابن جریج	۵-۱	ابن کامل قاضی
۷۳	ابن عباس	۷۸-۲۹-۷-۵-۴	ابن کامل (ابوبکر)
۲۲-۱۵-۱۴-۱۱	ابن حنبل	۶	ابن حمید
۶۲	ابیرہ	۴۰-۶	ابن المنذیم
۴۵	ابلیس	۱۲	ابن وہب
۵-۴	ابوبکر بن کامل - ابن کامل	۱۳	ابن خزیمہ (محمد بن اسحاق)
۷۸-۲۹-۷-		۱۶-۱۴	
۵	ابیرقاعہ	۸۱-۲۷-۲۰	ابن خلکان
	ابو علی بلعمی (محمد بن محمد): بلعی		
۵۶-۵۵-۵۰-۴۹-۴۸-۱			
۵۸-۵۷			

صفحه	نام	صفحه	نام
۸۰	ابوبکر بن ابوحامد	۲	ابوحاتم سجستانی
۷۵	ابوالمعجم خالد بن هانی متوفی	۵	ابویعلی
۷۵	ابوحنیفه نعمان بن ثابت		ابوکریم (محمد بن علاء همدانی)
۷۵	ابویوسف یعقوب بن محمد انصاری	۸-۱۱	
۷۶	ابوبکر بن زامید	۱۲	ابوالحسن علی بن سراج مصر
۷۷	ابو احمد عباس بن غزنوی	۱۲-۱۸	
۵۶	ابوصالح منصور بن نوح سامانی	۱۵	ابوعبدالله جصاص
۵-۵-۵	ابوعلی سینا	۱۷	ابوالعباس نحوی
۵	ابوریحان بیرونی	۲۰	ابوالفرج نهری وانی
	ابوجعفر محمد بن جریر طبری، طبری،	۲۵	ابوالهیجاء
	جریر، تا آخر صفحات (بجز		ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب
	چند صفحه) ۱-۵-۵-۱	۲۵	
	۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳	۲۵	ابوعلی محمد بن عبدالله وزیر
	احمد بن حنبل ۱۱-۱۲-۱۵-۲۲	۳۵	ابوعلی
	احمد بن عیسی ۲۸	۳۵	ابوبکر
	احمد بن حماد دولابی ۶	۴۱	ابوشیخ لوط بن یحیی
	ازد (قبیله) ۹	۴۱	ابوعبدالله محمد بن عمرو اقدی
	ارسطو ۵	۴۱	ابوالحسن علی بن محمد مدائنی
	اسماعیل ۷۲	۴۳	ابوالفداء
	اسماعیل بن ابراهیم مزنی ۷		ابوبکر بن محمد بن خزیمه - ابن خزیمه
	امیر مؤمنان ۴۲	۱۹-۷۰	
	امیر تیمور ۴۳		ابوالصلوات امیه بن ابی الصلت ثقفی
	انوشیروان، خسرو انوشیروان - ۵۰	۶۹-۷۰	
	۶۲-۶۳-۶۴-۶۹-۷۰	۷۱	ابوحامد اسفرائینی
	اوزاعی ۳۵	۷۲	ابوبکر بن مجاهد
		۷۵	ابوجعفر محمد بن علی

نام	صفحه	نام	صفحه
ب		ح	
بازان	۵۱	حاجی خلیفه	۴۰-۴۳
بارون کاررادوو	۴۸	حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد	
بسطام	۵۹-۶۰	غزالی	۵
بلادزی	۲۱	حسن بصری	۴۶-۷۳
بندوبه، بندوی	۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱	حسن بن علی مندوسی (تقیه)	۷۵
بهرام پور سیاوش، بهرام سیاوشان،		حمدان	۲۵
بهرام	۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱	حوا	۴۵
بهرام چوبین - بهرام - بهرام شوبین		خ	
۳۹-۴۵-۵۷-۵۸-۶۰		خاتم پیغمبران، حضرت پیغمبر (ص)	
بهار حضور خسرو	۵۳	حضرت رسول (ص)	۵۰-۳۵
بهار ملك الشعراء	۴۹	۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۵	
بیاضی	۱۵	خانندان بلعمیان	۴۸
پ		خر خسره	۵۱
پسر طبری	۴	خرشیدان	۵۷
ث		خسرو پرویز، پرویز، خسرو، کبری	
ثعلب	۱۷	۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵	
ج		۵۶-۵۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۹	
جرجی زیدان	۳۹-۴۰-۴۳	خلیل بن احمد	۹
جربریه	۳۲	خلیل بن احمد سجستانی	۷۵
جعفر بن عرفه	۱۵	خواججه نصیر	۵
د		د	
داود بن علی اصفهانی	۸-۲۹-۸۰	داود بن علی اصفهانی	۸-۲۹-۸۰
دخویه M. D. Goeie	۲۸		

صفحه	نام	صفحه	نام
	ش	۲۹	دوبو Dubeaux
۱۲	شاهمی		ر
۵۵	شبه‌دیز		رژبه
۵	شمس المعالی	۱	
۶۰-۵۴	شهریار		ز
۵۵-۵۴-۵۳-۵۲	شیرویه		زاده از فرخ. زوتمبرگک Zotenberg
۵۶-۵۵-۵۴	شیرین	۵۳	
۵	شیخ الرئيس	۵۰	زین
۷۲	شیخ صفی‌الدین		ژ
	شیخ عزالدین علی بن محمد جوزی		ژوزف شناخت J. Schacht
۲۷-۲۳	(ابن اثیر)	۷۶	
	ص		س
۵	صدرالدین		سامانیان
	ض	۲۲	سراج (ابوالحسن)
۷۳	ضحاك بن مزاحم	۱۳	سعدی
	ط	۳۱	سعید بن جبیر
	طبری همه صفحات (بجز چند صفحه)	۷۳	سقیان ثوری
۱۳	طرماح	۷۵	سلیمان
	ع	۲۶-۲۵	سهمانی
	عام الجذب	۲۰-۳-۱-۰	سید محمد یاقرب چهارموسی
۱	عام الفیل	۳۵	سیف بن ذی‌یرن، ابن ذی‌یرن
۱	عباس	۶۳-	۶۴-۶۵-۶۹-۷۰
۷۹		۷۱	سیوطی

نام	صفحہ	نام	صفحہ
عبدالعزیز بن محمد طبری، ابومحمد		ق	
عبدالعزیز	۷۳-۳۳-۲۲-۱۷-۲	قباد	۵۳
عبدالله بن مسعود	۷۸-۷۳	قنادہ	۷۳-۴۶
عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی	۴۱	قریش	۱۲
عبدالرحمن بن زید	۷۵	قصر روم	۶۹-۶۳
عبدالملک بن هشام	۷۳	قی	
عبدالوہاب	۴۰	گنج باداوردہ	۵۶
عثمان	۵	ل	
عکرمہ	۳۵	لیث	۱۶
علی علیہ السلام، حضرت علی	۷۳-۴۶	م	
۱۲-۳۰-۳۵-۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۳		مالک بن انس	۱۲
۷۷-۷۵		مجاہد، مجاہد بن جنید	۷۳-۱۶
۵۶		مثنیٰ بن ابراہیم ابلی	۱۰
۳۵		محمد بن حمید رازی (ابن حمید)	
عمان		۱۱-۱۰-۶	
عمر		محمد بن اسحاق بن خزیمہ، ابن خزیمہ	
غ		۱۶-۱۴-۱۳	
غزالی		محمد بن اسحاق، ابن اسحاق	۶۵-۴۰
ف		محمد بن نصر مروزی	۱۳
فادابی	۵	محمد بن سائب کلابی	۷۳
فرغانی	۹	محمد بن ہرون رویانی	۱۴-۱۳
فرہاد	۵۶		
فرخان زاد	۵۳		
فقید حسن بن علی مندوسی	۷۵		

صفحه	نام	صفحه	نام
۴۳	تجم‌الدین طارمی	۷۳	محمد بن عمرو اقلدی
۵	نظام‌الملک، خواجه نظام‌الملک	۸۰-۸	محمد بن واود
۲۱-۱۹	نظامی	۴۰	محمد بن مسام زهری
۶۳	نعمان بن منذر	۸۱	محمد بن رومی
۶۶	نوزاد	۵	محمد زکریای رازی
۲۸	نولدکه M. Noldeke	۵۱-۵۰	مروزان
۷۱	نوی	۵۵	مریم
	و	۸-۷	مزنی
		۶۹-۶۸-۶۶-۶۵-۶۳	مسروق
۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴	وهرز	۴۷-۴۴-پ	مسودی
	ه	۷۳	مقاتل بن حیان
۷۰-۵۳	هراتل (هراکلیوس)	۳	المقتدر بالله
۶۰-۵۰-۴۹	هرمز، ملک هرمز	۲۹	ملک الشعرا بنهار
۶۵-۵۴-۵۲-۵۰	هشام بن محمد	ج	متسکیو
	ی		منصور بن نوح سامانی، ابو صالح
۱۳-۱۱-۴-۳-و	یاقوت حموی	۷۵-۷۴-۷۳-۴۸	
۲۵-۲۹		۲۳	میرزا میرانشاه
۵۲	یزدجرد		ن
۱	یزید بن کلین بن غالب طبری	۱۶	نازوک
۶۳-۶۲	یک-یرم	۴۵-۴۰	نبی اکرم (ص)، نبی خاتم

نام كتابها

صفحة	نام	صفحة	نام
	ارشاد الاريب الى معرفة الأديب		٦
٢٩-٢-٣		٧٨	آداب قضاء
٢٠-٩-١٠٥	انساب سمرقاني، الانساب		الف
	ب	٧١	اتقان
٦٨	برهان قاطع	١٧	احكام قرآت
	بسيط، بسيطاً لقول في احكام شرائع		اختلاف علماء الامصار في احكام
٧٨-٧٧-١٧	الاسلام	٧٥	شرائع الاسلام
	ت		اختلاف الفقهاء، اختلاف الاختلاف
٤٨-٢٧-٢٥-٢٤-١	تاريخ طبرى	٧٤-٧٥	
٦٢-٥٦-٥٥-٥٣-٥٠-٢٩			التخفيف في احكام شرايع الاسلام،
	تاريخ الرسل والملوك و اخبارهم و...	٧٧	تخفيف
٣٧			ادب النفوس الجيدة و الاخلاق الفيه
			(ادب النفس الشريفه و الاخلاق
		٧٨	الحميله)

صفحة	نام
	ر
۷۹	رد بر صاحب اسفار (الرد علی صاحب اسفار)
۸۰-ج	الرد علی ابی جعفر
۳۵	رسالة
۸۰	رسالة البصیر فی معالم الدین
ج	روح القواتین
۳۶-۳۵	روضات الجنات
	س
۸۲-۶۱-۴۹	سبک شناسی
۲۰	سیرة ابن هشام
۴۴	سیر الملوک (شاهنامه)
	ش
۳۵	شهادات
	ص
۹	صله
	ع
ج	عزل عظمت و انحطاط روم قدیم
۹	العین
	غ
۳۶	غدیر خم (کتاب)

صفحة	نام
	التاریخ التکبیر (تاریخ بزرگ)
۲۲-۳۷	
۴۳-۴۰	تاریخ تمدن اسلامی
۲۲	تاریخ یعقوبی
۴۶	تاریخ بزرگ
	ترجمة فارسی تاریخ طبری، ترجمة بلعی
۶۱-۵۷-۵۵-۴۹-۴۸-۱	
۷۲-۷۳	ترجمة فارسی تفسیر طبری
۸۰	تعبیر الرؤیا
۷۱-۴۶	تفسیر طبری، تفسیر بزرگ
۷۳-۷۲	
	تهذیب الآثار و تفضیل الثابت عن رسول الله عن الاخبار، تهذیب
۷۸-۱۷	
	ج
۳۷	جامع البیان عن تأویل القرآن
	خ
۴۱	خبر بصره و فتح آن
	د
۹	دائرة المعارف اسلامی
	ENCYCLOPEDI DE L'ISLAM
	ذ
۴۶-۳۵	ذیل المذیل

صفحة	نام
	ل
٧٦	لطيف القول، لطيف، لطيف
	م
١٢	مبسوط
٧٢-٤٩-٢٨	متفكران اسلام
	LE SPENSEUR DE L' ISLAM
٨٠	مختصر القرائن
٨٠	مختصر متاسك حج
٩	المذيل
٧٧	مراتب العلماء
٤٧-٢٢-ب	مروج الذهب
٢٨-١٣-٩-٤-٣	معجم الادياء
٨١-٢٦-٢٥-٢٣-٣٠-٢٩	
٨٠	المشرقة
١١	مسند
٨٠	الموجز
	و
٨١-٢٧-٢٠	وفيات الاعيان

صفحة	نام
	ف
٢١	فتوح بيت المقدس
٢١	فتوح البلدان (فتح الامصار)
٢١	فتوح خراسان
٢١	فتوح الشام
٢١	فتوح العراق
٢١	فتوح مصر و مغرب
	فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام
٧٩	
٧٩	فضائل ابي بكر و عمر
٤-٦	الفهرست
	ق
٨٠-٧٢	قاموس الاعلام
٧٤-٧٣-٧٢-٥٦-١٣	قرآن
	ك
٢٧-٢٢	كامل التواريخ
٤٥-٢٤-٢٣-٢٠	كشف الظنون

نام جاها

<u>صفحه</u>	<u>نام</u>		<u>صفحه</u>	<u>نام</u>
۷۵	باب الهند		۲	
۵۴-۵۳	باغ هندوان		۱۰-۱	آمل
۷۵	بلخ		۱	آمو
۷۷-۱۲-۱۱-۱۰-۹	بصره			الف
۱۴-۱۲-۱۱-۱۰-۳	بغداد، بغداد			
۸۱-۷۴-۱۶-۱۵				
۵۳	بهرمیر		۱۰	ایاه
	ب		۵۶	اورمستان
۴۷-ب	پاریس		۵۲	افریقیه
	ب		۴۳-۴۲	اندلس
۵۳	تیسفون		۶۲-۵۳-۵۱-۴۵-۴۲-ج	ایران
	ب		۷۰	
	ب			ب
۱	جیحون		۵۳	بابل

صفحه	نام	صفحه	نام
	ع		ح
۶۵	تلدن	۶۹-۶۶-۵۶	حبشه، حبش
۷۷	عراقین (کوفه و بصره)	۷۱-۵۱-۵۰	حمیر (يمن)
۶۲-۶۲-۵۸-۵۵-۴۲	عراق	۶۲-۶۲-۵	حیره
۵۷	عماره		خ
	غ		خراسان
۷۹	غلیبرخم	۷۷-۵۶	
۷۱-۷۰	شمندان		د
	ف		دولاب
۵۷	قرات	۱۱-۶	
ج	فرانسه		ر
۷۵	فرغانه	۵۷-۵۶-۵۳-۴۵-۴۲-ج	روم
	ق	۷۰	
۵۲	قسنطنطیه	۱۱-۱۰-۶	ری
۱۴	قنطرة البردان (مخله)		س
	ک		سیچاپ
۷۷-۵۷-۱۲-۱۱	کوفه	۷۵	
	گ		ش
۵۶-۳۰	گیلان	۷۷-۷۵-۵۸-۱۲	شام
	پ		ص
۱۲-۱۰-۱	مازندران	۶۹	صنعا
			ط
		۱۵-۱۴-۲-۱	طبرستان، تبرستان
		۸۰-۷۹-۳۰	

صفحة	قام	صفحة	قام
	و	٧٥	ماوراءالنهر
١١	واسط	٥٨-٥٧-٥٣-٥٢	مدائن
	هـ	١١	مدينة السلام (بغداد)
٢٨	حلانند	٧٩-٧٧-٥٥	مدینة
٥٢	صمدان	٥١-٥٠	مصانع
	ی	٢٢-٢٠-٢٨-١٢-١٢-٨-٧	مصر
٦٨-٦٥-٦٣-٦٢-٥١-٥٠	یمن	٢٧	
٢٢	یونان	٧٩-٥٥	مکه

فهرست ماخذ و منابع

- ۱- مروج الذهب و معادن الجواهر تألیف م-عودی - چاپ پاریس .
- ۲- ارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف به معجم الادباء . مؤلف : یاقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .
- ۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانه مجلس شورای ملی .
- ۴- وفيات الاعیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .
- ۵- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .
- ۶- کامل التواریخ ابن اثیر - جلد اول - چاپ مصر .
- ۷- مقدمة جزء اول تفسیر طبری . چاپ مصر .
- ۸- تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله مستشرق معروف د . خویره . G.D.Goej .
- ۹- . . . مصر .
- ۱۰- تفسیر طبری . . .
- ۱۱- مرصد الاطلاع - مؤلف باقوت حموی - چاپ ایران .
- ۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .
- ۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .
- ۱۴- المكتبة الازهریه . . .
- ۱۵- روضات الجنات چارسومی چاپ ایران .
- ۱۶- كشف الظنون حاجی خلیفه - چاپ ترکیه .
- ۱۷- سبک شناسی بهار چاپ ایران .
- ۱۸- اختلاف الفقهاء طبری چاپ لندن .
- ۱۹- الفهرست ابن الندیم - چاپ مصر .
- ۲۰- تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .
- ۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux .
- ۲۲- Encyclopedic de l' islam

بعد از انتشار دوره ۱۷ جلدی

تاریخ طبری

انتشارات اساطیر ارمغان ارزشمسند
دیگری تقدیم دوستداران
تاریخ ایسران و اسلام می کند

تاریخ کامل ابن اثیر

ترجمه دکتر سید محمد حسین روحانی

در ۲۰ جلد

- نهج البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی (ع) / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴
- تاریخ کامل (جلد دوم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
- گزارش نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴
- مبادی العربیه جلد دوم / رشیدالشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- تاریخ طبری جلد هفتم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- مبادی العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴
- تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- روزنامه خاطرات عین السلطه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) / قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمد حسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴ / گالینگور
- شعرو شرح / نقد فلسفی شعرا از نظر عطار / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول ۱۳۷۴
- تعبیرات عرفانی از زبان عطار نیشابوری / عبدالکریم جریر زهدار / چاپ اول ۱۳۷۴
- اندیشه های عرفانی پیرهرات / علی اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴
- دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الایات / عبدالکریم جریر زهدار / چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور
- گزیده منطق الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴
- برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ چهارم ۱۳۷۴
- برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم ۱۳۷۴
- روزنامه سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- اخلاق الاشراف / عیدزاکانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
- تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری / دکتر رضا اشرف زاده / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله) /

www.golshan.com

چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ تاریخ اسماعیلیه (هدایة المؤمنین الطالبین) / محمد بن زین العابدین خراسانی / السکاندر

سیمونوف / چاپ دوم / ۱۳۷۴ گالینگور

☐ رفتار من با کودک من / دکتر جواد فیض / چاپ سوم / ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت /

چاپ دوم / ۱۳۷۴

☐ زمینه چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور / دکتر ولی الله شادان / چاپ

اول / ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ سالم برای زیستن / هاروی و مریلین دیاموند / دکتر بهروز تابش / چاپ اول / ۱۳۷۴ /

☐ دیمان / هرمان هه / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول / ۱۳۷۴ /

☐ تاریخ تحلیلی اسلام / دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی / چاپ سوم / ۱۳۷۴ /

☐ آدولف هیتلر (۲ جلد) / جان تولند / عبدالحسین شریفیان / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ ادبیات معاصر ایران / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم / ۱۳۷۴ /

☐ عین القضاة و استادان او / دکتر نصرالله پورجوادی / چاپ اول / ۱۳۷۴ /

☐ پندنامه / شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / میل وستر دوساسی / ع. روحبخشان / چاپ اول

۱۳۷۴ / گالینگور

☐ سایه گریزان / گراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ دوم / ۱۳۷۴ /

☐ چنین گفت بودا / براساس متون بودایی / دکتر هاشم رجب زاده / چاپ دوم / ۱۳۷۴ /

☐ تأثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم / ۱۳۷۴ /

☐ حلاج شهید تصوف اسلامی / طه عبدالباقی سرور / حسین درایه / چاپ اول / ۱۳۷۴ / گالینگور

☐ مبادی العربیه جلد اول / رشید الشرتونی / چاپ دوم / ۱۳۷۴ /

☐ مبادی العربیه جلد سوم / رشید الشرتونی / چاپ دوم / ۱۳۷۴ /

☐ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد دوم / رشید الشرتونی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ

دوم / ۱۳۷۴

☐ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم / امام فخر رازی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول / ۱۳۷۳ /

گالینگور

☐ تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول / ۱۳۷۳ /

☐ شرح باب الحادی عشر از علامه حلی / نوشته فاضل مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر

علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳

☐ گزیده تفسیر کشف الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبیدی / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت /

چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ خلاصه مشنوی معنوی / استاد بدیع الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ گزیده مشنوی تفسیری فارسی / دکتر سید محمود طباطبائی (اردکانی) / چاپ چهارم ۱۳۷۳ /

☐ اساطیر هند / ورونیکا ایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☐ اساطیر چین / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☐ اساطیر ژاپن / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☐ رنج و سرمستی (۴ جلد) / ایرونیکا استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ گزیده هفده قصیده ناصر خسرو قبادیانی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ تاریخ کامل (جلد ششم) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سید محمدحسین روحانی / چاپ اول

۱۳۷۳ / گالینگور

☐ رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی

فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریرزادار / چاپ دوم ۱۳۷۳ /

☐ جغرافیای تاریخی بروجرد / ع. روح بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ قوم سایر / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ حکایت شیخ صنعان / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف زاده /

چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ سلامان و ابدال / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ

اول ۱۳۷۳ /

☐ لوائح / نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یانوشار / چاپ اول ۱۳۷۳ /

☐ آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳ /

☐ میذارتا / هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ چهارم ۱۳۷۳ /

☐ واژه یاب (۳ جلد) / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابرهایی پارسی آن / ابوالقاسم

پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

☐ بانو با سگ ملوس / آنتوان چخوف / عبدالحمین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰ /

www.PDF.Tarikhema.ir

پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی

برای دریافت کتابهای بیشتر به آدرس بالا مراجعه کنید

تمامی حقوق برای تاریخ ما محفوظ است

www.tarikhema.ir

www.ancient.ir

کتابخانه مجزی «تاریخ ما» نخستین پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی می باشد که زمان احداث آن به سال 1386 بزمی گردد و تاکنون بسیاری از کتب تاریخی و مذهبی را به صورت الکترونیکی (PDF) بر روی دنیای مجزی منتشر نموده است.

Email : Kazemi.Eni@Gmail.Com - Yahoo ID: Tarikhema4us

Website: <http://Ancient.ir> & <http://Tarikhema.ir>

Ebook Adress : <http://PDF.tarikhema.ir>